

# سفری بینه ایران

همزمان با انقلاب روسیه

نویسنده: م. مارچنکو

مترجم: م. زین الدینی



کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سفری به ایران همزمان با انقلاب روسیه

نویسنده: م. مارچنکو

ترجمه: م. ر. زین الدینی

نام کتاب : سفری به ایران همزمان با انقلاب روسیه

نویسنده : م. مارچنکو

مترجم : م.ر. زین الدینی

ناشر : مترجم

تیراژ : ۳۰۰۰ جلد

چاپ اول : تیر ۱۳۷۱

لینوگرافی و چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ الهادی قم

« حق چاپ محفوظ »

## فهرست

۷	پیشگفتار مترجم
۹	پیشگفتار
۱۹	فصل اول
۲۵	فصل دوم
۳۶	فصل سوم
۴۴	فصل چهارم
۵۶	فصل پنجم
۶۴	فصل ششم
۷۳	فصل هفتم
۷۶	فصل هشتم
۹۴	فصل نهم
۱۰۵	فهرست اعلام
۱۳۰	منابع و مآخذ پاورقی‌ها

## پیشگفتار مترجم

کتابی که در پیش رو دارید، خاطرات «(م. مارچنکو» است که در اوایل سال ۱۹۱۸ در لباس یک مسافر به ایران سفر کرده است. او خود آشکارا می‌گوید: «من بمنظور به انجام رساندن تحقیقاتی سیاسی و اقتصادی، برای سفر به ایران مأموریت یافتم.»

اهمیت اطلاعات موجود در این کتاب، در آن برهه از زمان، را می‌توان از پیشگفتار پرفسور لوشاتولیه، استاد کالج فرانسه در نخستین دهه‌های قرن بیستم، دریافت. وی برخی اقدامات آلمان و انگلستان برای بسط نفوذ خود در ایران را در پیشگفتار خود شرح می‌دهد.

مارچنکو در این سفرنامه به گونه‌ای اجمالی وقایع و جریانات

سیاسی اروپا، روسیه و اوضاع ایران را به تصویر می‌کشد، و ما را با وضع عامه مردم ایران، وضع اقتصادی و صنعتی کشور، اوضاع دولت، قیام کوچک خان، وضع آشفته شوروی و تحرکات دولتهای رقیب، مقارن با جنگ اول جهانی آشنا می‌سازد.

همچنین، این کتاب سند دیگری است بر سیاست استعماری دولتهای سلطه جوکه با استفاده از هر موقعیتی در پی غارت ثروتهای ملت رنج‌دیده ایران بوده و هستند، و نمایانگر ظلم و استبداد حاکمان بر مردم ایران، در آن زمان است.

نکته جالب توجه آنکه، وضعیت اجتماعی و سیاسی و مشابهت مسائل داخلی و خارجی شوروی در زمان انقلاب ۱۹۱۷ با گلاس‌نوست و پروستروویکا در حال حاضر است. مسائلی همچون قحطی و شورشهای قومی در داخل، و در خارج رقبائی که مایل به تضعیف و متلاشی ساختن اتحاد شوروی می‌باشند.

موضوع بسیار مهم دیگر از نظر ما تحقیقات مارچنکو درباره قیام کوچک خان است. در واقع این یکی از اصلی‌ترین نکاتی است که او در حول و حوش آن به تحقیق پرداخته است. هر چند از آنجا که او سالها بعنوان مأمور سیاسی امپراطوری روسیه خدمت کرده و تمایلات او با متحدین روسیه از جمله انگلستان موافق بوده است، داده‌هایش راجع به قیام کوچک خان تا اندازه‌ای مفروضانه است.

در پایان لازم به ذکر است که برای هرچه مفیدتر واقع گشتن این کتاب، اطلاعاتی در پاورقی‌ها گرد آورده‌ام که امیدوارم مورد توجه خوانندگان قرار گیرد. همچنین پاورقی‌هایی که بوسیله ستاره مشخص شده متعلق به نویسنده است.

## پیشگفتار

به لطف فعالیت مستمر و پیوسته حافظه انسان، با کنار هم قرار دادن کارهای کوچک روزانه و دسته‌بندی آنها در صفحات تاریخ، هنر ادبی در بیان طنین‌انداز حقیقت تجلی می‌یابد. این روش در سفری به ایران همزمان با انقلاب روسیه اثرم. مارچنکو بکار گرفته شده است، این کتاب همچون تصویری است که از تلاش اجتماعی توده‌های انقلابی گرفته شده. از روسیه جنوبی که هر دهکده آن بصورت قبیله‌ای مستقل درآمده و با مرزهای ترس و گرسنگی از مناطق مجاور جدا گشته تا ایران از هم پاشیده، جملگی در سیری قهقرائی با اوضاعی نابسامان و رکودی بدتر از هرج و مرج بسر می‌بردند.



بنظرمی‌رسد، نویسنده که باید سالها در محافل سیاسی اروپای جنوب شرقی شرکت می‌جست، گویا تحت تاثیر فلسفه ای حاکی از خیرخواهی قرار گرفته است که سنت های شخصی ناشی از دانش گسترده اش آن را تسهیل می‌کرد. در قطار ترک می‌بینیم که او با همان ملاطفت و مهربانی ضرورت علم را برای یک قفل ساز جوان بلشویک ثابت می‌کند، و در جای دیگر در گوشه ای از یک کشتی در دریای خزر به سخنان یک فنلاندی عضو شورای باکو که دارای «شخصیتی نرم‌خو، باهوش، پرحرف و محتاط» است و برای خرید کامیون برای بلشویکها به ایران فرستاده شده، گوش می‌دهد.

هیچ چیز صبر و شکیبائی او را از بین نمی‌برد، حتی جاده‌های اروپائی ایران باستان، که از زمان زرتشت آغاز شده تا به پیرلوتی<sup>۲</sup> رسیده است. و جاده‌هایی که در آن از میان لاشه اسبانی که از گرسنگی تلف شده و اینجا و آنجا افتاده اند می‌گذرد، جاده‌هایی که شهرهای ویرانه را بهم مرتبط می‌سازد، شهرهایی که عطر گل سرخ در هوای لطیف صبحگاهان بر روی کاشیهای آبی حرمهایشان موج می‌زند.

در کاروانسراها، شترها در کنار اتومبیلها قرار می‌گیرند. کمتر شهری همچون قزوین، علی‌رغم لایه ضخیم و چسبناک گل درخیابانهایش، به اشغال موتورسیکلتها و کامیونها درآمده است، و

#### 1 — Terek

۲- ژولین ویولوتی ملقب به پیرلوتی ( Pierre Loti )، افسر نیروی دریائی و نویسنده فرانسوی؛ وی شرح زندگی خود را در داستانهای که رنگ و بوی غربت زدگی دارند، به تحریر درآورده است، که عبارتند از: ازدواج لوتی، ایو برادر من، ماهیگیر ایسلند.<sup>۱۰</sup>

— کتابهای دیگری عبارتند از: بسوی اصفهان، آزاده در زیر آسمان شرق، پریرویان ناکام، ترکی در حال احتضار. همچنین سه کتاب اخیر بعلاوه ماهیگیر ایسلند او به فارسی ترجمه شده است.

قاچاق بنزین در آن، که هر پود<sup>۳</sup> را ۳۰ روبل معامله می‌کنند، همچون مؤسسه‌ای ملی انجام وظیفه می‌کند. آرزو، امید و رویای حتی پائین‌ترین طبقات ایرانیان سوار شدن به اتومبیل است.

ایران همچون مینیاتورهایش جالب‌ولی کهنه و بی‌پیرایه است، ایران کشور مجتهدین خطیب و پارساست که بر علیه حکومت مستبد شاه، انقلابی نامنظم، آزادیخواهانه، جابرا نه و بدون نرمش کردند. کمال مطلوب ایران که در تصاویر بیادگار مانده، زمانی است پیش از پیدایش اتومبیل. زمانی که تفنگچیان پس از سر بریدن، تیرباران کردن و دار زدن مخالفینشان، دستجمعی در جلوی نعش قربانیان می‌ایستادند و عکسی بیادگار می‌گرفتند، در حالیکه به نوبه خود انتظار زمانی را می‌کشیدند که در مقام قاتل نبوده و خود سزای این قتل‌هایشان را ببینند.

جاده‌ها، گمرکات، کرم‌های ابریشم، باستان‌شناسی و سفارتخانه‌ها، همه و همه از وفور بی‌نظمی، توطئه‌ترک‌ها، پیشروی روس، برتری انگلیس و برقراری استعمار سیاسی آنها در ایران، سیه‌بخت و بیچاره که خواهان ادامه حیات است اما توانش را ندارد، در رنجند. عاقبت این اوضاع بسیار غریب شورشهایی مردمی از یک جنبش ملی برانگیخت. بر طبق نظرات، این پدیده در مورد شورشهایی صدق می‌کند که از آشوبگرایی به حماسه بدل می‌گردند، با همه بولاوین<sup>۴</sup>ها و شامل<sup>۵</sup>هایشان.

۳- پود ( Poud ) واحد وزن متداول در شوروی، معادل ۱۶/۳۸۰ کیلوگرم.<sup>۱۰</sup>

۴- بولاوین ( Boulavine ) فرمانده دسته قزاق دُن بود که در ۱۷۰۶ شورشی عمومی بر ضد پرلوگراند برانگیخت. او بکمک افسران خود چرکاسک را گرفت و آرزوف را مورد تهدید قرار داد. وی در ۱۷۰۷ از واسیلی دالگورکی شکست خورد، و توسط سربازان خودش کشته شد.<sup>۱۰</sup>

۵- شامل ( Shamil ) یکی از رهبران مردمی داغستان بود. او قطب فرقه درویشی نقشبندی،

م. مارچنکو نمونه برجسته ای از این جنبشها را کشف و درباره آن مطالعه کرده است، جنبشی که مربوط به طلبه ای از اهالی رشت است، یعنی کوچک خان، که از سال ۱۹۱۵ به بعد اتلوه نیکوکار و خطرناک جاده تهران شد.

در حالیکه در ایران دین و سیاست درهم آمیخته بود، کوچک خان شعار «ایران برای ایرانی» را سر می داد و خواهان آن بود، و در نتیجه با مطرح ساختن این شعار رقیبی برای روسها و انگلیسیها می شد. او دوست ترکها که آلمان را در پشت خود داشتند بود. برنامه او خواهان شاهی مطابق با مشروطه و پیمانی ارضی بود: حذف مالکیت بزرگ و املاک انحصاریش، زمین برای برزگر، با سهم کمی از محصول برای مالکان قدیمی.

این محصل علوم دینی، خیلی زود گروهی متشکل از دویست تا سیصد نفر هوادار که بخوبی مسلح گشته بودند، گرد آورد که رفته رفته شمار آنها به دو تا سه هزار نفر رسید. سرانجام تسلط بر نظم و امنیت جاده ها، او را صاحب اختیار کشور کرد. وانگهی از قدرت هم بی بهره نبود، انگلیسیها بخوبی به این موضوع پی بردند. وقتی که آنها یک عضو مجلس تهران را که مزاحمشان بود گرفتند، کوچک خان هم به نوبه خود با دستگیری کنسول و رئیس بانک انگلیس در رشت عمل آنها را پاسخی دندان شکن داد.

و آخرین و موفقترین رهبر قیام علیه حکومت روسها بود. وی پس از سلف خود حمزه بیگ جای او را گرفت و داغستان و سرزمین چچن ها در غرب آن را تحت سلطه در آورد. انا سرانجام در یکی از درگیری های خود با سربازان روس به محاصره درآمده و دستگیر شد و به نزد تزار الکساندر دوم در سن پترزبورگ فرستاده شد. وی در مارس ۱۸۷۱ در مدینه درگذشت.<sup>۲۰</sup>

۶- اتلوه (Outlaw): لغت انگلیسی به معنی باغی و گردنکش. اولین اتلوهها آنگلسا کسونه بودند که به قانون فاتحان نورمان گردن نمی نهادند. رابین هودیکی از رؤسای آنها بود.<sup>۱۰</sup>

تحقیقات فراوان م. مارچنکوشکی باقی نمی‌گذارد که کوچک خان از آغاز سال ۱۹۱۸ با عوامل آلمان رابطه داشته است. سرآغاز این روابط به هر صورت که بوده، موفقیت‌هایش به قیمت همکاری و کمک‌هایی بوده است که راه گسترش این روابط را هموار نمود، روابطی که به نفع سیاست آلمان و ضد روس و انگلیس بوده است. شاید انگلیسی‌ها از خود پرسند که چرا کوچک خان از بین کمک‌هایی که می‌توانست از آنها بهره برد، سربازگیری را انتخاب نکرد، یعنی پیش از سر منهبی<sup>۷</sup> در مراکش و امروزه همچون امیر فیصل<sup>۸</sup> در سوریه که هر دو به سربازگیری مبادرت نمودند. اما سرانجام، یک سال پس از سفر م. مارچنکو، مقامات انگلیسی تصمیم به آرام کردن رشت گرفتند، و گردان قزاق تهران را به همراه ادوات زره‌پوش و هواپیما به آنجا فرستادند. هوادارانش پراکنده شدند، نایب ارشدش در رشت به دار آویخته شد، و خود کوچک خان در اوایل تابستان ۱۹۱۹ ناپدید گشت<sup>۹</sup>. می‌گویند او به ترکستان<sup>۱۰</sup> گریخت، برای اینکه از

---

7 — Sir Menhebi

۸- امیر فیصل اول ( ۱۹۳۳-۱۸۸۳)، پادشاه عراق، در طائف عربستان به دنیا آمد و در ۱۹۲۰ پادشاه سوریه شد. او توسط فرانسویان سرنگون شد، و در سال ۱۹۲۱ با پشتیبانی بریتانیا پادشاه عراق نامیده شد. پس از وی پسرش فیصل دوم پادشاه عراق شد که انقلاب به سلطنت او خاتمه داد و حکومت جمهوری جایگزین شد.<sup>۵۰</sup>

۹- میرزا کوچک خان به ترکستان نرفت بلکه در سال ۱۲۹۸ ه. ش پس از پراکندگی یارانش و سقوط رشت و انزلی در مقابل نیروهای انگلیسی، از نیرویش کاست و خود با احسان‌الله خان و دیگران به جنگل رفت. یک سال بعد، پس از شکست انگلیسی‌ها در قفقاز توسط ارتش سرخ و پیاده شدن نیروهای آنها در انزلی، میرزا کوچک خان پس از مذاکره با سران نظامی و دولتی شوروی، با اتفاق یاران خود به رشت بازگشت. اما در ۱۸ تیرماه ۱۲۹۹ ه. ش. در اعتراض به کارشکنی‌ها و خیانت‌های رهبران حزب عدالت که مجریان سیاست شوروی بودند، رشت را ترک کرده و به جنگل رفت و در آنجا به مبارزه ادامه داد. سرانجام در ۱۱ آذرماه ۱۳۰۰ ه. ش. پس از درگیری‌هایی با قوای دولتی در جنگلهای گیلان از سرما و ضعف قوای جسمی جان سپرد.

۱۰- ( Turkestan ) ترکستان روس یا ترکستان غربی، شامل ترکمنستان، ازبکستان و

آنجا خود را به افغانستان برساند تا شاید دوباره انگلیسیها ظهورش را ببینند.

تاریخ ایران در طول جنگ اقدامات دیگری از سیاست آلمان را در بر دارد. در ماههای اول سال ۱۹۱۵، دانشجویان ایرانی مقیم انگلستان و فرانسه، در دسته‌های کوچک، راه سوئیس را در پیش گرفتند. در آن زمان، این حرکت شک و تردیدهای احتمالاً بی پایه و اساسی را برانگیخت. بنظر می رسید، دولت ایران همه دانشجویان را از اروپا فراخوانده است. اما مهاجرتهای دیگری نیز به دنبال آنها صورت گرفت.

از قابل توجه ترین مهاجرتها، مهاجرت یک نماینده مجلس یعنی حسینقلی خان نواب<sup>۱۱</sup> بهمراه همسر ایرلندی و دو فرزندش بود. وی توسط روسها تبعید شده بود و سالیانی چند در پاریس زندگی می کرد. کمی پس از حرکت وی بطرف سوئیس در اواخر ۱۹۱۵، مشخص شد تاجیکستان، جمهوریهای متحد شوروی میان دریای خزر و دریاچه بالخاش، از جنوب به خاک افغانستان و ایران و از شرق به ترکستان شرقی که متعلق به چین است محدود می شود.<sup>۲۰</sup>

۱۱- حسینقلی خان نواب (متوفی ۱۳۲۴ ه. ش) وی تحصیلات خود را در هند، لندن و پاریس به انجام رساند و در حدود سال ۱۳۰۰ ه. ق به تهران آمد. او در تأسیس بانک شرقی انگلیس که بعد سهام خود را به بانک شاهی فروخت دخالت داشته و مدیر ایرانی بود بعد در سال ۱۳۰۷ ه. ق. در اداره (رژئی) انحصار دخانیات استخدام شد. پس از بهم خوردن امتیاز تنها کوردر وزارت خارجه مشغول خدمت گردید. وی از سال ۱۳۰۸ ه. ق. تا اوائل سلطنت مظفرالدین شاه نایب و مترجم اول سفارت ایران در لندن بود. حسینقلی خان پس از بازگشت به ایران در مشاغل دیگری در وزارت خارجه خدمت کرد. در سال ۱۳۲۴ ه. ق. از طرف مجلس شورای ملی به وکالت انتخاب شده و با ملیون همراه بود و تا پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی در موقع استبداد صغیر محرمانه و علناً بر ضد دربار باغ شاه مشغول کار بود. وی در ورود مجاهدین و فتح تهران تقریباً مدیر تهران بود و در هیأت مدیره جزو اعضاء فعال به شمار می رفت و در دوره دوم مجلس شورای ملی از طرف شهر تهران به وکالت انتخاب شد و در ۱۳۲۸ ه. ق. در کابینه میرزا حسن خان مستوفی الممالک وزیر خارجه شد. چند ماه پس از خلع محمدعلیشاه بخاطر تفسیقات دولتین روس و انگلیس مجبور به استعفا شد و به اروپا رفت و در ۱۳۳۳ ه. ق. به وزیر مختاری ایران در برلین منصوب گردید و در تمام مدت جنگ بین الملل اول وزیر مختار ایران در آلمان بود.<sup>۹۰</sup>

که او به سفارت ایران در برلین منصوب شده است. در آنجا، او توسط یکی از دوستانش بنام میرزا محمدخان<sup>۱۲</sup>، که او نیز در ماه اکتبر پاریس را به مقصد سوئیس ترک گفته بود، همراهی می‌شد. میرزا محمدخان دانشمندی عالیمقام بود، و برای مقابله نسخه‌های خطی در مؤسسه جیبز موریا<sup>۱۳</sup> کار می‌کرد. همچنین شخصی بنام کاظم زاده<sup>۱۴</sup> که در کمبریج استادیار بود، ابتدا به ایران رفت و او نیز به نوبه خود از آنجا به برلین آمد و تا اوت ۱۹۱۹ در آنجا بسر می‌برد.

در واقع آلمانها سعی داشتند تبلیغات ایرانی فعالی تحت نظارت باشگاهی ایرانی - آلمانی با پنججاه عضو، به ریاست

۱۲- میرزا محمدخان قزوینی (محمد بن عبد الوهاب بن عبدالملی)، دانشمند و محقق ایرانی (۱۲۹۴ هـ. ق). وی تحصیلات مقدماتی و علوم اسلامی را در تهران فرا گرفت. شیخ فضل‌ا... نوری استاد فقه و شیخ علی نوری استاد حکمت او بودند. در سال ۱۳۲۲ هـ. ق به دعوت برادر خویش میرزا احمدخان به لندن سفر کرد و مدتی در آنجا و سپس چند سال در پاریس به مطالعه و تحقیق و تصحیح متون مشغول بود. دوره جنگ جهانی اول را در برلین گذراند و سپس مجدداً به پاریس بازگشت و در آن شهر مقیم شد. در ایام اقامت در اروپا با غالب خاورشناسان و ایران‌شناسان مراد داشت. در اواخر سال ۱۳۱۸ هـ. ش بمناسبت جنگ جهانی دوم به تهران بازگشت و ده سال پایان عمر را در این شهر گذراند. وی معرف و مروج روش تحقیق و تتبع غربی در ایران محسوب می‌شود. از آثار اوست: رساله در ترجمه احوال مسعود سعد، مقدمه بر تذکره الاولیاء عطار، مجموعه مقالات، تصحیح لباب الالباب جلد اول، چهار مقاله نظامی عروضی، دیوان حافظ و آثاری دیگر.<sup>۲۰</sup>

### 13— Gibbs Memorial

۱۴- حسین کاظم زاده (ایران شهر): (متولد ۱۲۶۲ هـ. ش. / ۱۸۸۳ م. فوت دگرسهام (سوئیس) ۱۳۴۰ هـ. ش. / ۱۹۶۲ م.) نویسنده و دانشمند ایرانی که چهار دوره مجله ایران شهر را در سالهای ۱۳۴۰ هـ. ق / ۱۹۲۴ م. - ۱۳۰۵ هـ. ش. / ۱۹۲۶ م. در برلین منتشر کرد، و کتب فارسی سوئمنی به همت او در آن شهر به طبع رسید و انتشار یافت. اواخر عمر خود را در دگرسهام (سوئیس) گذراند، و در آن شهر مجله ای آلمانی بنام هماهنگی جهان (Die Welte Harmonie) در باب افکار تشوسوفی - که خود از پیشوایان آن بود - منتشر کرد. از تألیفات اوست: اصول اساسی روانشناسی، اصول اساسی فن تربیت، راه نو (۴ جلد)، رهبر نژاد نو.<sup>۲۰</sup>

فون هنتینک<sup>۱۵</sup> وزیر قدیمی و به معاونت فون ریشتوفن<sup>۱۶</sup> و یک رهبر قدیمی حزب دمکرات بنام تقی زاده وحیدالملک<sup>۱۷</sup> که در سال ۱۹۱۵ از آمریکا آمده و پس از آن سالها در فرانسه سکنی گزیده بود، سازماندهی نمایند. در کنار فعالیت باشگاه، یک کمیته نظارت و سرپرستی دانشجویان ایرانی تاسیس کرده بودند، که دارای بیست و دو عضو بود، چهارده نفر ایرانی و هشت آلمانی، اما آنها جز رسیدگی به امور یازده دانشجویی که از ترکیه آمده و پدرانشان جزو تبعیدی ها بودند، کاری نداشتند.

این مثالها، هیچ شکی در مورد همان قضیه سیاست آلمانی بظاهر ایرانی باقی نمیگذارد. این سیاست مانع وفاداری بسیاری از ایرانیان به علائق دیرینشان نمیگشت. برای نمونه، یادآوری نامهای نایب مهدی خان که به دست دشمن کشته شد، نایب عباس نوری دارنده نشان افتخار، قهرمان خان پسر سفیر سابق ایران در پاریس، نظر آقا که بعنوان یک سرباز ساده آمد و بقول شاهدان و بر اساس نشانهای افتخارش فرمانده هوایی شد، کافیهست. گروه مهاجران ایرانی ساکن

15 — Von Hentink

16— Von Richtofen

۱۷— سیدحسن تقی زاده (۱۲۵۶-۱۳۴۹ ه. ش.) وی در دوره اول و دوم و پانزدهم مجلس از تبریز و در دوره چهارم، پنجم و ششم از تهران انتخاب شد. در دوره اول که محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست وی و عده ای دیگر به سفارت انگلیس پناهنده شدند. در دوره سوم و چهارم مجلس زمانیکه انتخاب شد در اروپا بسر می برد و به ایران نیامد. در جنگ بین الملل اول در برلین روزنامه کاوه را منتشر می نمود. وی از زمان محمدعلی شاه تا محمدرضا پهلوی مشاغل بسیاری را عهده دار بوده است، از جمله وزیر مختاری ایران در انگلستان و فرانسه، وزارت راه، وزارت دارائی، نمایندگی مجلس سنا و بالاخره ریاست دوره دوم مجلس سنا. وی که از سرسپردگان انگلیس در ایران بود، در اردیبهشت ۱۳۱۲ ه. ش. زمانیکه به سمت وزارت دارائی در کابینه مخیرالسلطنه هدایت اشتغال داشت قرارداد نفت را که در ۲۶ ماده تنظیم شده بود به مجلس برد و امتیاز آن بمدت شصت سال دیگر به انگلیسها داده شد که مجموعاً قرارداد اول و دوم صد و بیست سال میگردید.<sup>۹۰</sup>

پاریس، شمار کثیری از سربازان داوطلب گردآورده بودند که عده زیادی از آنها را نظامیانی که بعلت آسیب دیدگی و جراحات از خدمت اخراج شده بودند و دهها نفر از زندان رفته ها تشکیل می دادند. بنابراین نباید در مورد اهمیت و سطح مراودات بین قیصر و مهاجران ایرانی مقیم برلین در سال ۱۹۱۸، مبالغه کرد. در این مورد نیز آلمان جز آنچه که در ظاهر وجود داشت و مشهود بود، کار دیگری انجام نداده است. بی شک روزی دلیل اشتباه محاسبات سیاست آسیائی آلمان آشکار خواهد شد. انسان شرقی، کارها را جدی و سخت نمی گیرد، و چون جبری است خود را به دست اوضاع و وقایع می سپارد. شاید بدین سبب بود که کمی بعد حسینقلی خان نواب را دیدند که علیرغم کوششهایش، توفیقی نیافته و خسته و مانده با گذرنامه ای هلندی از برلین به پاریس باز می گردد.

انسان غربی که اغلب در مشرق زمین فاقد قدرت و مهارت است، به آسانی فراموش می کند که اتحاد موجب قدرت می گردد. ما فرانسویان باید همانطور که م. مارچنکو، مسافر روس، می خواسته به گونه ای سربسته بیادمان آورد، روش انگلیس در صادرات را بشناسیم و بکوشیم تا از آن بهره مند گردیم.

در واقع، نباید تصور کرد که آلمان از سیاست آسیائی اش

---

۱۸ - قیصر آلمان در زمان جنگ جهانی اول ویلهلم دوم (۱۹۱۱ - ۱۸۵۹) بود که در ژوئن ۱۸۸۸ به امپراطوری رسید. ویلهلم دوم مردی مغرور و جاه طلب بود، از این رو میان وی و بیسمارک اختلاف تولید شد، و ویلهلم او را در ۱۸۹۰ از کار برکنار کرد. برنامه های جاه طلبانه نظامی، استعماری و اقتصادی وی سبب بروز نفاق و مخالفت میان بریتانیا و آلمان، دوستی با فرانسه شد. شکست وی در انعقاد پیمان دوستی با روسیه، و دخالت در امور بالکان به تشکیل اتحاد مثلث کمک کرد. افزایش بیش از حد قوای مسلح او، و سوتدبیرش تاحدی از مسیبات جنگ جهانی اول بود. چون آلمانها شکست خوردند، متفقین شرط مقدماتی



عقب‌نشینی می‌کند. درس گستاخانه‌ای از حوادث و وقایع، در همان روز تصویب معاهده صلح در فرانسه، مدرکی گردید بر عدم تغییر سیاست آلمان.

در ۱۳ اکتبر ۱۹۱۹، کتابفروش بزرگ شرقی و هوادار آلمان بزرگ «اوتوهاراسوویتز»<sup>۱۹</sup> از اهالی لایپزیگ<sup>۲۰</sup>، با توزیع کتابچه جنگ در پاریس، بنام کتابشناسی انتشارات جدید آلمانی در زمینه شرق‌شناسی<sup>۲۱</sup>، ۱۹۱۴-۱۹۱۹، آغاز کارش را اعلام کرد.

اگر افراد با شهامت جامعه ملل بخواهند این جزوه را که با منظور و نیت خاصی فراهم آمده، ورق بزنند، می‌بینند که از پانصد نشریه شرقی آلمانی مندرج در آن، از شماره ۵۶۰۰ تا ۶۱۰۰، بین سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ انتشار یافته است، و شاید آنها متوجه شوند که در شرق، برای آلمان صلح جز مقدمه‌ای برای جنگ نیست.

پاریس، اکتبر ۱۹۱۹

۱. لوشاتولیه

پیمان صلح را استعفای وی از سلطنت قرار دادند از این رو در ۱۹۱۸ مردم آلمان علیه او شوریدند و ویلهم به هلند گریخت و اندکی بعد استفا داد.<sup>۲۰</sup>

19 — Otto Harrassowitz

20 — Leipzig

21 — Bibliographie der Deutschen Neuerscheinungen auf dem Gesamtgebiete der orientalistik, 1914 — 1919.

## فصل اول

زمانی بود که اکنون در میان مه تاریخ محو گردیده است. روزگاری ایران، که جغرافیدانان معمولاً آنرا پارس می نامند، کشوری بود که بر آشور و بابل غلبه کرد، و در گذشته فرهنگ شامخش با شکوه تابناکی می درخشید. از آن پس، مهاجرت‌های بزرگ اقوام گوناگون مرزهایش را محدود کرد و مراکز بزرگش را متشنج ساخت، و حالا چیزی جز کشوری فقیر مابین خلیج فارس و دریای خزر نیست، و همسایگان بیشمارش بدون توجه به آرزوهای مالکین اصلیش به استثمار آن پرداخته و از آن بهره می برند. ترکها، روسها، انگلیسیها، عربها، افغانها، ساکنان ترکستان، اسلحه بدست به ایران می آیند و در اینجا به نزاع می پردازند. ایران، تقریباً محروم از جاده و راههای ارتباطی، بدون صنعت و بدون فرهنگ، بیمار، فقیر، ضعیف و با اداره نامطلوب کشور، تحت سلطه های شدیدی است. این سلطه ها، به بهانه تقسیم حیطه های نفوذ میان خود، در سایه این ضعف میسر گردیده است که به سلطه گران امکان آقائی می دهد.

این کشوری است که من در فوریه و مارس ۱۹۱۸، زمانیکه انقلاب روسیه به اوج خود رسیده بود، امکان دیدار آن را یافتم.

حکومت سابق روسیه، مرتکب اشتباهات بزرگی گشته بود که منجر به طغیان ۲۷ فوریه ۱۹۱۷ شد. کشور در جنگ بود. متفقین<sup>۱</sup> و دشمنان، بدون پیش‌بینی نتایج جهانی آن، آرزوی ادامه این وضع را داشتند. فصلی از تاریخ به پایان می‌رسید. افراد برجسته، مطلع و لایق داوطلبانه از قدرت کنار رفته بودند و جایگزینی افرادی دیگر برای روسیه نوین کار دشواری بود.

در ژانویه ۱۹۱۸، من به منظور به انجام رساندن تحقیقاتی سیاسی و اقتصادی، برای سفر به ایران مأموریت یافتم. در این سفر آقای لوئی بارسکی<sup>۲</sup>، زمین‌شناس، مردی پخته و باتجربه می‌بایست مرا تا باکو همراهی کند. از آنجا آقای اراست شوبرسکی<sup>۳</sup> که مهندسی جوان بود بعنوان همسفرم تا مرزهای ایران تعیین شده بود. من او را از دیرزمانی می‌شناسم. در آغاز انقلاب، او از ستاد کل ارتش برای تصدی شغل معاونت وزارت راهها و ارتباطات آمده بود. او که بسیار نرم‌خو بود، براحتهی خود را با وضع جدید تطبیق دهد، او می‌دانست که چگونه در اوضاع سخت گلیم خود را از آب بیرون بکشد. شکسپیر<sup>۴</sup> خیلی پیش از گوستا ولوبون<sup>۵</sup>، روانشناسی جوامع را

۱- متفقین روسیه در جنگ اول جهانی، در آغاز، فرانسه و انگلیس بودند که بر علیه آلمان، اتریش و عثمانی که دول محور نامیده می‌شدند، می‌جنگیدند. کمی پس از شروع جنگ ایتالیا و ژاپن به نفع متفقین وارد جنگ شدند و در سال ۱۹۱۵ بلغارستان به دول محور پیوست. و بالاخره در آوریل ۱۹۱۷ آمریکا علیه دول محور وارد جنگ شد.

2 — Louis Barsky

3 — Eraste Schoubersry

۴- ویلیام شکسپیر (۱۶۱۶-۱۵۶۴)، بزرگترین شاعر درام‌نویس انگلستان. از آثار اوست: مکبث، اتللو، ژول سزار.

۵- گوستا ولوبون (۱۹۳۱-۱۸۴۱)، فیلسوف علوم اجتماعی فرانسوی، کتابهای: آغاز تمدن بشر، تاریخ ملل و تمدن اسلام و عرب او به فارسی ترجمه شده است.

بدقت بیان کرده است، و در ژول سزارش<sup>۶</sup> نشان می‌دهد که چگونه مارک آنتوان<sup>۷</sup> توده رومیان را که گویی «کودکی بزرگ» بود به میل خود می‌راند. آقای شوبرسکی روزی از این موضوع الهام می‌گیرد، یعنی در ایستگاه مسکوشهر پتروگراد<sup>۸</sup>، زمانیکه والدینش او را همراه با خود به جنوب روسیه می‌بردند، و یک واگن اختصاصی برای آنها به قطار متصل شده بود. در حالیکه ازدحام جمعیت در ایستگاه راه‌بندان و مانعی غیرقابل عبور بوجود آورده، قطار مورد هجوم قرار گرفته و انسانها بسان مورچگان قطار را پوشانده بودند، مهندس جوان با صدائی رعدآسا فریاد می‌کشد:

— آقایان، راه را برای هیأت فوق‌العاده آمریکائی باز کنید.

جمعیت فرمانبردارانه کنار می‌روند، راهی باز می‌شود و با اصطلاح نمایندگان ایالات متحده، در سکوت به واگن خود سوار می‌شوند. این کار کوچک نه تنها کشف خوبی است، بلکه مطلقاً اصالت دارد.

بدبختانه، بیماری مادرش که در شهر پیاتیگورسک<sup>۹</sup> در شمال قفقاز زندگی می‌کند، مرا از داشتن همسفری دلپذیر محروم ساخت.

من با خواندن کتاب کرزن<sup>۱۰</sup>، بنام «ایران»<sup>۱۱</sup>، که

6 — Jules César

7 — Marc Antoine

۸ — پتروگراد نامی که در ۱۹۱۴ م. به سن پترزبورگ پایتخت قدیم روسیه دادند و در ۱۹۲۴ آن را لنین گراد نامیدند.

9 — Piatigorsk

۱۰ — جرج ناانیل کرزن ( Curson ) معروف به لرد مارکز کرزن (۱۸۵۹ — ۱۹۲۵)، از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۵ به مدت شش سال و یازده ماه نایب‌السلطنه انگلیس در هندوستان بود، که به علت اختلاف نظر با لرد کیچنر فرمانده کل قوای دولت انگلستان، استعفا داد. وی برای یک مدت طولانی دارای سمت مهمی نشد تا بالاخره در سال ۱۹۱۶ به عضویت کابینه لوید جرج درآمد. وی از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۴ وزیر امور خارجه انگلستان بود، و در معاهده لوزان (۱۹۲۳) اصلی‌ترین نقش را

بیست سال پیش نوشته شده، مراسله ام را آماده می‌کردم. این کتاب پر از مخالفت با روسها است، اما داده‌های بسیار مستند و واقعی می‌باشد. سپس با افراد با تجربه که عقایدشان می‌توانست برای من مفید واقع گردد، ارتباط برقرار کردم.

پای بلشویکها به قفقاز باز می‌شد. کشور در طغیان و خروش بسر می‌برد و کوه‌نشینان آشکارا با قزاقها<sup>۱۲</sup> وارد جنگ شده بودند. قزاقها به سربازانی می‌پیوستند که جبهه را در مقابل قفقازیهای شمال شرقی کشور زندگی می‌کردند، ترک می‌نمودند. چچن‌ها<sup>۱۳</sup> در سرزمینی که بتدریج در طول نیم قرن تصاحب کرده بودند، برضد حقوقی که قزاقها در این سرزمین از آن سود می‌بردند، اعتراض می‌کردند، آنها می‌خواستند معادن نفتی واقع در نزدیکی شهر قزاقی گروزنی<sup>۱۴</sup> را به زور از قزاقها بگیرند. روستاهای هر دو طرف دعوا به غارت رفته بود و خمیر مایه جنگهای درازمدت و آتش بس‌های کوتاه

بمهده داشت.

او که در ایران با نام لرد کرزن معروفیت دارد. در پانز سال ۱۸۸۹ به سمت مخبر روزنامه تایمز به ایران آمده و در حدود شش ماه به مسافرت در کشور پرداخت و مطالب کتابی را که پس از سه سال کار و کوشش به نام «ایران و مسأله ایران» در سال ۱۸۹۲ در دو جلد به چاپ رسانید فراهم کرد. چاپ دوم این کتاب در سال ۱۹۶۶ منتشر شده است.<sup>۱۵-۱۶</sup>

## 11 — Persia

۱۲- قزاقها مردمانی بودند چادرنشین یا نیمه‌چادرنشین که از قرن پانزده میلادی در استپهای روسیه جنوبی می‌زیستند. آنها که اصلیشان متعلق به روسیه نواحی مسکوب بود برای فرار از پرداخت مالیات و خدمت نظام به این مناطق آمده بودند.<sup>۱۷</sup>

۱۳- چچن‌ها مردمانی از اهالی قفقاز هستند، که در حال حاضر اکثراً در جمهوری خودمختار چچن‌ها در اتحاد شوروی زندگی می‌کنند. پس از شکست خانان هشرخان در ۱۵۵۶ م. بامسکو ارتباط برقرار کردند. چچن‌ها که وابستگی زیادی به اسلام داشتند، در قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی تا تسلیم رهبرشان شامل در ۱۸۵۹ م. با روسها می‌جنگیدند، و پس از آن عده کثیری از آنها به ارمنستان مهاجرت کردند.<sup>۱۸</sup>

پی ریخته می شد. مأموران مخفی ترک برای برانگیختن عرق اسلامی تاتارها در کناره دریای خزر رفت و آمد می کردند. عوامل کشورهای مختلف متخاصم اروپائی، بر سر نفوذ بر احزاب سیاسی منازعه می کردند تا آنها را بر ضد هم برانگیزند و از آب گل آلود ماهی بگیرند. هر ایستگاه راه آهن، هر شهر، روستا یا دهکده خود را مرکزی مستقل می دانست که نمی خواست حقوق همسایه را به رسمیت بشناسد و خود را تنها مسئول وضع قوانین می دانست. بدین ترتیب، مناطق غنی از گندم و آرد از صدور محصولا تشان امتناع می ورزیدند و مناطق دیگری که در آنجا سیب زمینی فراوان بود نیز به همین ترتیب عمل می کردند. بدتر از دادوستد و تجارت، کارخانه ها متوقف، کارهای دستی کساد، بانکها بسته، پایتخت در مضیقه و ارزشها افت کرده بود، پول از جیبی به جیب دیگر رفته و صاحبانش عوض شده، به دست افراد بی تجربه افتاده بود، که این خود موجب تزلزل مالی بخش صنعت می شد که خیلی پیش از این بخاطر به طول کشیدن جنگ و تجربیات ضلالت آور رژیم سابق ضعیف شده بود. حکایت کهن مننیوس آگریپا<sup>۱۵</sup> از اعضاء بدن و معده، که ۴۷۶ سال پیش از میلاد مسیح در برابر رنجبران بی شمار رومی شورش و عاری از روح درک که به آنها امکان درک اهمیت شوم خود را می داد، نقل شده است، دوباره موضوع روز می شد. وانگهی، در این وضع جدید شخصی نبود که جای مننیوس، که خود از عملش منع شده بود را بگیرد.

کار خطوط آهن بکلی از هم پاشیده شده بود. تقریباً، در

۱۵- مننیوس آگریپا ( Menenius Agrippa ) کنسول روم در ۵۰۳ ق. م. با

حکایت اخلاقی خود از اعضاء بدن و معده ( ۴۹۴ ق. م. ) توده مردم را با اشراف زادگان آشتی

کارگاهها دیگر کسی کار نمی‌کرد. بخاطر سخنرانیهای فراوانی که هر روز موجب آغاز به کار، فعالیت و خاتمه یافتن اجتماعات کارگری می‌شد، هشت ساعت کار به نصف کاهش یافته بود. لکوموتیوها و واگنها بدون تعمیر رها شده بود. دیگر جز با واگنهای باربری نمی‌شد مسافرت کرد. واگنهای مسافربری غارت شده، شیشه‌هایشان را ربوده بودند و توسط ارتشیان که جمعیت زیادی را تشکیل می‌دادند و برای رسیدن به خانه‌های خود عجله داشتند، جبهه‌ها را ترک می‌کردند، ایستگاههای راه آهن را آتش می‌زدند، انبارهای شراب و خانه‌ها را غارت و رهگذران را لخت می‌کردند، بیغما رفته بود. این طغیان مردمی بی انضباط، فاقد اخلاق، بدون رهبر و بدون هدف بود که به خوی حیوانی اولیه بازگشته بودند، موجی انسانی که این اقیانوس خاکی را که روسیه نامیده می‌شود، فرا می‌گرفت.

در این هرج و مرج که بنظر می‌آمد هیچ جرعه اخلاقی نمی‌توانست از میان آن سربرآورد، زندگی کردن و بخصوص مسافرت مشکل بود. انسان می‌بایست خود و بارهایش را در توده مردم حل کند. اگر کسی می‌خواست بسته‌ای را در کاغذ پیچد، می‌بایست مواظب کاغذهای مورد استفاده باشد، فلان روزنامه که در فلان جا چاپ شده در منطقه مجاور همچون شیئی خطرزا و بدنام کننده مورد توجه قرار می‌گرفت. اوراق و لباسهای زیرم در پارچه کهنه‌ای پیچیده شده بود، بسته‌ها طوری با نخ بسته شده بود که بتوان روی پشت حمل کرد، یک قوری از جنس روی و یک سبد آذوقه این اسباب سفر سبک را تکمیل می‌کرد.

## فصل دوم

در یک صبح خاکستری ماه ژانویه، کیسلوودسک<sup>۱</sup> را که با یک خط فرعی تقریباً بطول ۶۰ کیلومتر به خط اصلی راه آهن ولادی قفقاز<sup>۲</sup> متصل می شود، ترک کردم. یک ساعت بعد، به ایستگاه آبهای معدنی رسیدم، که از آنجا راه آهن از یک سو بطرف دن<sup>۳</sup> و از سوی دیگر بطرف دریای خزر می رفت. من باید برای رسیدن به بندر پترووسک<sup>۴</sup> که از آنجا کشتی مرا بطرف باکو و سواحل جنوبی خزر می برد، مسیر دوم را در پیش می گرفتم. در آنجا با حمایت قوی کارمندان بسیار مطیع دولتی، و بلطف بذل و بخشش سخاوتمندانه توانستم گوشه تاریکی از واگن باربری شماره ۵۹۴۷۰۲ را بدست آورم. واگنی، بدون پله برای بالا رفتن، بدون بخاری برای گرم کردن و بدون تخته ای برای خوابیدن روی آن، کف واگن با کاه هائی پوشیده شده که به مرور زمان بصورت کود درآمده بود، همچنین بدون روشنائی، و طبیعتاً بدون محلی برای قضای حاجت. بنظر

---

1 — Kislowodsk

2 — Wladi Caucase

3 — Don

4 — Ptrowsk



می آمد که از تمدن چیززی جز خاطره ای دور باقی نمانده و تنها غریزه حیوانی انسان که جز با خوابیدن و جابجا شدن زنده نیست، وجود دارد.

همسفران من زیاد نبودند، یک مرد جوان بنام ژرژ کاسینوف<sup>۵</sup>، که از سیبری می آمد و به پترووسک می رفت تا در آنجا در سواحل جنوب با کوبه تجارت ماهی بپردازد، دیگری یک جوان قزاق اهل موزدوک<sup>۶</sup>، و دویا سه قاچاقچی که از شمال قفقاز آرد را به قیمت هر پود (۱۶ کیلو) ۲۶ روبل خریده و بصورت قاچاق به باکو که قیمتش چهار برابر بود می آوردند. یک زن فروشنده با برادرزاده جوانش در طرف دیگر واگن جای گرفته بودند، پسرک اصلاً مراعات عمه اش را نمی کرد و به این ترتیب در تمام طول سفر بی وقفه غرغر او را در می آورد، و چند ارمنی محتاط با حزنی خاموش این تابلو را تکمیل می کردند.

من یک قوری روئین داشتم، که گاهگاهی ارواح نیکوکار آن را با آب داغ پر می کردند، و این برایم وسیله بسیار خوبی بود تا بتوانم با چند فنجان چای خوب آذوقه ای را که در سبد سفری کوچکم داشتم از گلویم پائین بفرستم.

ساعت یازده صبح، قطار ما که مرکب از هشتاد واگن باربری بود، در حالیکه توسط یک لکوموتیو خراب کشیده می شد شروع به تکان خوردن کرد، سپس در دونوبت چند ساعت و همچنین یک چهارم روز در ایستگاه هائی توقف کرد. هر ایستگاه، در حالیکه خود را در محدوده های منافع خاص خود محصور می کرد، یک دولت

---

5 — Georges Kassinoff

6 — Mozdock

کوچک مستقل از همسایگان را تشکیل می داد.

باید دانست که در اروپا، تنها آلمانها برآستی شخصیت ملت روس را درک کرده و ماهرانه از آنها سود جسته اند. در حالیکه متفکین را به حال خود گذاشته اند تا خود را در مسائل ایدئولوژیکی نابود سازند، همه موقعیتها را از دست بدهند و با ناتوانی و کوتاه بینی خود بگذارند تا توسط سرمایه داری روس گمراه گردند. در روح روستائی روس مقداری بلشویسم<sup>۷</sup> ذاتی وجود دارد، که ریشه در گذشته دردناک او دارد، زمانیکه او بدون اصول، بدون آموزش و فرهنگ در زیر یوغ چند صدساله خم گشته و تنها دلگرمی اش چند عقیده دینی است که آن هم شرک آلود است، و دستگاه روحانی بدون قدرت هم بسختی می توانست آن ایمان نیم بند را حفظ کند.

این وضع زمانی هراس از رنجبر روس را آشکار می سازد که زنگ شروع آزمایشات سخت و جدی بصدا درآید و او در استقلال کامل مسئولیت اعمال و تصمیمات خود را بدوش بگیرد. رنجبر روس چگونه می تواند به یک عقیده معقول خوب بگیرد؟ خاک روسیه، با آن وسعت عظیم خود، هماهنگی و اتفاق نظر را نمی کند. اختلافات اقلیمی و جغرافیائی، منافع و نظرات گوناگونی پدید می آورد. جنوب صاحب گندم بود و ادعای استقلال می کرد. قزاقها، کوه نشینان و روستائییانی که از مرکز کشور به اینجا مهاجرت کرده

v - bolshevisme:Maximalisme، این لغت از bolsh در زبان روسی که به معنای «بیشتر» است، مشتق گردیده است. بلشویک، بطور کلی، عنوان گروهی در «حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه» بود که در پایان دومین کنگره حزب در ۱۹۰۳ اکثریت حزبی با آنها بود (در مقابل منشویکها که «اقلیت» بودند) و این عنوان برای آنها و نظریاتشان علم شد. لنین دو تعریف از بلشویسم کرده است: الف - مارکسیسم انقلابی در روسیه؛ ب - انطباق مارکسیسم انقلابی با اوضاع خاص.<sup>۷۰</sup>

بودند، سلاح بدست، بر سر ارباب شدن، منازعه می کردند جنگ داخلی از کینه سخت و تقلیل ناپذیر سرچشمه می گرفت. کوه نشینان که یک قرن پیش توسط قزاقها از کناره ترک رانده شده بودند، هوس باز پس گرفتن سرزمین اجدادیشان را می کردند، تا ثروتهای نفتی گروزی را پس بگیرند و از مزایای استفاده از خط آهن که از میان کشور عبور می کند، بهره مند شوند. آنها اول به روستاهای قزاق نشین مجاور حمله بردند، ایستگاه گودرمس<sup>۸</sup> را آتش زدند و شصت کیلومتر راه آهن را تا آنسوی حسن جورت<sup>۹</sup> خراب کردند. قزاقها و روستائیان برضد آنها متحد می شدند. در هر ایستگاه سربازان یا قزاقها قطار را واگن به واگن بازرسی می کردند، آنها بدنبال اسلحه، ساکها و چمدانها را باز می کردند و جستجوی خود را تا زیر واگنها ادامه می دادند، که گاهی هم در آنجا جعبه های فشنگ و سلاحهای آتشین آویزان شده، که کوه نشینان برای هریک تا دوهزار روبل می پرداختند، یافت می شد. روز پیش، دوزن به جرم قاچاق اسلحه در حین ارتکاب جرم دستگیر شده و به محض گرفتاری شلاق سختی خورده بودند. بعضی دیگر بخاطر همین جرم تیرباران شده اند.

همسفرانم بهترین گوشه واگن را به من دادند. با چند تخته که از راهرو یک ایستگاه برداشته بودیم، تختخواب درست کردیم و روی آنها را با رخت و لباسهایمان پوشاندیم از ساکها بعنوان بالش و از پالتوها بعنوان پتو استفاده کردیم. قزاق جوان ومهاجر کنار من خوابیدند. من برای روشن کردن واگن یک شمع دادم، و با نور همین شمع بازرسی های بیشماری که در طول سفر تحمل کردیم، انجام

---

8 — Goudermess

9 — Hassanjurt

گرفت. نیمه شب به موزدوک رسیدیم و ساعت ۷ صبح فردا دوباره از آنجا حرکت کردیم.

سر ظهر، به ایستگاه چرولنایا<sup>۱۰</sup> که در وسط یک اردوی قزاقی به همین نام قرار داشت، رسیدیم. در اینجا تا کستان فراوان است، و اندک شراب صورتی رنگ محلی به ساکنان کمک می‌کند تا مصائب موجود زندگی را تحمل کنند. رئیس ایستگاه اطلاع داد که یک قطار نفتکش چند کیلومتر آن طرف تر از ریل خارج شده و بناچار قطار ما باید تا فردا در ایستگاه بماند. گشتی که در ده زدم، مقداری خوراک ماهی مشکوک در یک میخانه بد و یک تنگ شراب عالی محلی در خانه یک قزاق نصیب ساخت. ساعت ۹ شب، ساکنان ده و سرنشینان قطار ما همه نیمه مست و سرخوش بودند. سربازها که دسته جمعی از واگنها خارج شده بودند، بدون اعتنا به خطر آتش سوزی، در اطراف قطار هیمه های کوچکی افروخته بودند. گروههای مرد و زن در حالیکه به دور این توده های آتش حلقه زده بودند، فریاد می کشیدند، آواز می خواندند، آهنگ می نواختند و بی خیال و مست سکسکه می زدند. ناگهان، راس ساعت ۱۰، زنگ خطر بصدا درآمد. در این شب عیش و نوش، اعلام خطر همچون آهنگ ناقوس مرگ در گوشها طنین افکند. سکوتی حزن انگیز سایه گسترد. چند ساده دل تصور کردند آتش سوزی شده است. در این سکوت غم بار، زنگ بگونه ای شکوه آمیز و با صدای تیز و سنگین وصف ناپذیری می نواخت.

فریادهائی طنین انداخت که با گریه زنان درهم می آمیخت. سروصدای گنگ جمعیتی هیجان زده و از مستی درآمده که بحرکت

در می آمد، وسعت می یافت. دسته هائی شکل می گرفت جماعتی درهم فشرده رئیس ایستگاه را احاطه می کرد. او هم توضیحات طفره آمیزی می داد، بنظر می آمد که ایستگاه مجاور تلگرافی اطلاع داده است که گروهی از کوه نشینان مسلح بسوی پل بزرگ ترک پیشروی می کنند. سربازان مسافر قطار که هنوز نیمه مست بودند، از قزاقها اسلحه می خواستند و قزاقها از دادن اسلحه به آنها امتناع می ورزیدند. خشم و عصبانیت این جمع را فرا می گرفت. دهکده از شعاع نورهائی که سایه ها را بوجود می آوردند و همچون کورسوئی از پنجره ها به بیرون می تابید، بخود می بالید. همه شمه شدیدی از خانه هائیکه مردان مست و یا ساکنین هیجان زده داشتند، به گوش می رسید. لکوموتیو و دو واگن را از قطار باز کردند. پنجاه نفری از قزاقهای مسلح، در حالیکه بسختی می توانستند خود را سر پا نگهدارند سوار دو واگن شدند و بسوی پلی که تقریباً در فاصله ۱۰ کیلومتری قرار داشت رفتند.

مدیریت ایستگاه تخلیه احتمالی افراد را تدارک می دید. زنهار، بچه ها و پیرها بار و بینه در دست برای خروج از دهکده شتاب می کردند. یک قطار در مسیر موزدوک ایستگاه را ترک می کرد. کسی چه می داند؟ شاید آخرین قطار. بسرعت تصمیمم را گرفتم. ساکها را به پشت انداختم و سبدم را بدست گرفتم، پس از گفتگوئی کوتاه با مکانیک قطار و بکمک چند روبل رشوه، بالای لکوموتیو پریدم و در پشت آن مستقر شدم.

شب خنک بود. من مقداری شراب در قمقمه خود داشتم که چند جرعه هم به مکانیک و راننده لکوموتیو دادم. چند کلمه ای رد و بدل کردیم، کم کم یخ سکوت شکست و صمیمیتی جذاب بین

ما برقرار شد. یک ساعت بعد، در واگنی درجه سه بودم. بر روی نیمکتی دراز کشیده و خسته از هیجان‌ات این روز پرتلاطم، خیلی زود به خواب عمیقی فرو رفتم. در موقع بیدار شدن، قزاقی میان سال که نماینده‌ای عازم به قفقاز بود را به همراه جوان قفلسازی که برای یکی از ایستگاه‌های راه آهن کار می‌کرد، در کنار خود دیدم.

صبحانه و بدنبال آن یک لیوان چای ما را بدور هم جمع و زبانها را باز کرد. قزاق کم حرف‌سی زد. اظهار عقیده قفلساز جوان کوتاه و ساده بود. او اعلام کرد که یک بلشویک تازه کار است و ادعایی کرد که علم بی فایده است و می‌توان از مهندسان هم پیش افتاد و خود او، چنانکه کار او را دیده بودند، بدون تحصیل در هیچ مدرسه عالی توانسته است تمام کارهای یک مهندس را بعهده بگیرد بدون اینکه اشکالی در کار بوجود آورد. با بیاد آوردن پندهای شکسپیر، لوبون و لافونتن<sup>۱۱</sup>، اول نشان دادم که از گفته‌های او متقاعد شده‌ام و عقاید جدید متداول را عملی می‌دانم و با آنها موافقم. با وجود این، گفتم: شما می‌توانید به تمام این قابلیت‌های عملی، قابلیت‌هایی را که فقط تحصیلات مدارس عالی به فرد می‌دهد اضافه کنید. براستی تصور می‌کنید که یک انسان بیسواد از یک فرد با سواد شایسته‌تر است، و یا کسیکه فقط آموزش‌های نظری آموخته و بدون شناخت عملی است، قادر به انجام کار مفیدی خواهد بود؟ باید علم نظری و عملی با هم باشند. لومونوسف<sup>۱۲</sup> را می‌بینید، این روستائی زاده اهل

۱۱- لافونتن (۱۶۹۵-۱۶۲۱)، شاعر مشهور فرانسوی و نویسنده حکایت‌های اخلاقی و

اجتماعی از زبان حیوانات.

۱۲- میخائیل واسیلیویچ لومونوسف (۱۷۱۱-۱۷۶۵) دانشمند، دائرة المعارف نویس،

شاعر و ادیب روس. وی در علوم ریاضی، طبیعی، شیمی و فیزیک مطالعه و تحقیق کرد، در مرکز فرهنگستان علوم روسیه قرار گرفت و به عضویت فرهنگستان سوئد پذیرفته شد. وی اکتشافات زیادی

آرخانگل<sup>۱۳</sup> که رئیس فرهنگستان علوم روسیه شده است. فکر می‌کنید باید سطح فکر مردم را تا سرحد فقر روحی پائین آورد؟ آیا این تکرار اشتباه انجام گرفته در مورد آموزش مردم طبقات پائین نیست؟ کمتر از نیم ساعت صرف شکست مخاطبم شد، که بالاخره ساکت شد، در حالیکه گیج بود و دیگر چیزی در چنته نداشت. به موزدوک رسیدیم. در آنجا، اطلاعات اطمینان بخش موجب شد که راه رفته را بازگردم تا بتوانم با قطار به پترووسک بروم. رانندگان و مکانیکهای قطار، با راهنمایی من به یک واگن درجه چهار که در اختیار داشتند، همان نوازی خود را به من نشان دادند. وقتی به ایستگاه ترک رسیدیم، قطار را مجبور کردند که شب را توقف کند، زیرا چهارده قطار نظامی با فاصله نیم ساعت بدنبال هم در حرکت بودند، آنها از ایستگاه حسن جورت به استقبال ما می‌آمدند و چون تا اینجا ریل یک خطه بود ناگزیر باید تا عبور آنها که یکی پس از دیگری در حرکت بودند، صبر می‌کردیم. توقف ما دوازده ساعت متمادی بطول انجامید، و صبح فردا، ساعت ۹/۳۰ از ترک خارج شدیم. پس از طی ۶۰ کیلومتر بعد از عبور از چرولنایا به طرف حسن جورت، همه چیز سوخته بود، قطارها فقط بلطف خدا عبور می‌کردند، هیچ پیشگیری امنیتی یا حمایتی اتخاذ نگردیده بود، تنها در نیمه راه، در قاضی جورت<sup>۱۴</sup> دو واگن دارای یک دستگاه تلگراف و یک کارمند که در آنجا کار می‌کرد، وجود داشت. کوه نشینان چچن روستای مجاور ایستگاه، مراقب اینجا بودند.

---

در علوم مختلف دارد. وی یکی از طرفداران جدی بعمل در آوردن دانش و پیشرفت صنعت بود. در زمینه شعر، ادبیات و زبان‌شناسی نیز تحقیقات و تألیفات زیادی دارد.<sup>۲۰</sup>

13 — Arkhangel

14 — Kadijurt

وقتی به این ایستگاه رسیدیم، می بایست نزدیک سه ساعت برای عبور سه قطار صبر کنیم. در طول توقف، کوه‌نشینان تا دندان مسلحی را دیدیم که کلبه‌های خود را ترک کرده و با قدمهای آهسته به خط آهن نزدیک می‌شدند. دو قطار دیگر هم پس از ما آمدند و توقف کردند. این سه قطار بعلاوه سه قطار دیگر که از قبل در ایستگاه انتظار می‌کشیدند، همگی طعمه‌ای زیبا برای سرشت غارتگر چچن‌ها بوجود می‌آوردند، طعمه از آن بهتر واگن پستی متصل به قطار ما بود که مراسلات سفارشی و کیسه‌هایی که در آنها اسناد و براتهای هم ارزش پول بود، حمل می‌کرد. وقتی رئیس ایل تصمیم گرفت به بهانه کنترل بلیت‌های ما اقدام به بازدید همه واگنها کند، احساس اضطراب کردیم. خوشبختانه، همه چیز به خیر گذشت.

ساعت هفت شب، قطار ما حسن جورت را پشت سر گذاشت و نزدیک نیمه شب به پترووسک ولادی قفقاز رسیدیم. من به دیدن رئیس ایستگاه رفتم و او به من اجازه داد تا از تلفن‌اش استفاده کنم و ساعت حرکت کشتی از بندر به مقصد با کورا از نماینده موسسه «قفقاز و مرکور»<sup>۱۵</sup> بپرسم.

خیلی زود دریافتم که یک کشتی پیش از ظهر بندر را ترک می‌کند.

زمانیکه از اطاق، که دو دختر جوان در آنجا کار می‌کردند، خارج می‌شدم، صدای گلوله‌ای طنین افکند و قطعه‌ای از سقف نزدیک دختران وحشت زده افتاد.

۱۵ — *Caucase et Mércure* یکی از شرکتهای بزرگ کشتیرانی در دریای خزر

بود، که به حمل و نقل مسافر و کالا در این دریا می‌پرداخت. این شرکت شعباتی در انزلی و مشهد - سر (بابلس) داشت.



تیر توسط یکی از نگهبانان نظامی شلیک شده بود، از نگهبانان گروه حفاظتی تازه تأسیسی که در میان مردمی که هیچ شناختی از سلاحهای آتشین نداشتند، شکل گرفته بود. این افراد در اطاق مجاور که با یک تیغه نازک جدا شده بود، نیمه مست بودند و یکی از آنها شلیک کرده بود.

همچنین فهمیدم که در مسیری که راه آهن از سرزمین چچن ها می گذرد، بومیان مرتکب جنایات بسیاری شده اند و به غارتگری پرداخته اند. آنها از قطار بالا می رفتند، بر روی قسمت بین واگنها می پریدند، و ما هرانه نیمی از واگنها را جدا می کردند، که با دور شدن قطار این واگنها باقی می ماندند. در این موقع مسافرین را پیاده و در کنار راه به خط می کردند. سپس چهار گروه از راهزنان، همراه با کیسه، به لخت کردن اسیران خود می پرداختند. گروه اول با اسلحه مراقبت می کردند، گروه دوم پولها را جمع می کردند، گروه سوم لباسها و گروه چهارم لباسهای زیر را برمی داشتند. قربانیان مجبور بودند که کیسه های حاوی اموال غارت شده را تا محل زندگی بومیان ببرند و در آنجا راهزنان چند سکه ناچیز یا چند تکه رخت کهنه ژنده به آنها می دادند.

قطار ما مملو از فروشندگان آرد بود. تمام سربازان فراری از جبهه، که با دزدی پولی فراهم آورده بودند، به قاچاق می پرداختند. آنها، آرد را از قرار هر پود ۲۶ روبل از قزاقهای ترک می خریدند و در باکو، به قیمت ۸۰ تا ۹۰ روبل<sup>۵</sup> می فروختند، و به این ترتیب درآمد ماهیانه ای برابر پنجاه هزار فرانک بدست می آوردند.

<sup>۵</sup> در سال ۱۹۱۹، این قیمت افزایش یافته بود. در ماه ژانویه، هر پود آرد در باکو تقریباً

۲۰۰ روبل خرید و فروش می شد.

گروهی از این سوداگران، اعم از مرد و زن، در موقع پیاده شدن از قطار گرد من جمع شدند و برای گذشتن از بازرسی در پترووسک چاره می جستند. من به آنها گفتم تا با راننده قطار که فردا صبح باید قطار را هدایت کند، مشورت کنند.

## فصل سوم

۲۵ فوریه (۱۰ مارس به تاریخ جدید)<sup>۱</sup> ۱۹۱۸ یک روز یکشنبه بود. پندی که دیشب داده بودم، برایم نتایج شومی به بار می آورد.

قطار بدون توقف بسرعت از بندر پترووسک گذشت. راننده قطار که بخوبی تطمیع شده بود، بدون توجه به چیزی از آنجا عبور کرد. همانطور که چنین چیزی در آن زمان دائماً اتفاق می افتاد، زمانیکه هرکس مطابق میل خود و بی آنکه به مشکلی بر بخورد عمل می کرد.

خوشبختانه، من در قسمت ایوان واگن بودم و وقت داشتم تا بسته هایم را پرت کنم و با پرشی خطرناک خود نیز به آنها پیوندم. باربران محلی که تاتار<sup>۲</sup> الاصل بودند<sup>۳</sup>، بار مرا برداشتند. اما آنها سه نفر بودند و من جز باری اندک چیزی نداشتم که به آنها بدهم. زمانیکه آنها، توشه ام راهریک از سویی می کشیدند و من در

---

۱- در آن زمان در روسیه تقویم رومی رایج بود. به همین دلیل است که انقلاب نوامبر

۱۹۱۷ را انقلاب اکتبر می نامند.

۲- ساکنان منطقه خودمختار تاتارستان در روسیه واقع در کناره رود ولگا. ۱۰

۳ آنها را امبال ( Ambales ) می نامیدند. (احتمالاً همان حمال است - م.)

هراس از امنیت «بارحزن آور» ام بودم، یک درجه دار اداره انتظامات رسید و در مقابل چشمان من، با دقتی قابل توجه به هریک سه مشت سهمگین زد که موجب شد از فک مدعیان من خون جاری شود و بندهای بنه من رها گردد.

بعد از این عمل «متمدنانه» آنها دوباره آرام و مطیع شدند. در بارانداز، فهمیدم که یک کشتی بخار به نام و استوک<sup>۳</sup> (شرق) متعلق به موسسه قفقاز و مرکور تا یک ساعت دیگر برای حرکت لنگر می کشد.

در دفتر موسسه سرو وضع خود را مرتب کردم. نماینده شرکت از ناخدا خواهش کرد تا در کابین خود از من پذیرایی کند. کشتی باربری اتاقی برای مسافری نداشت، فقط اتاکی بود که چهار، پنج نفر را در خود جا می داد.

یک مأمور موقت جای ناخدای بیمار کشتی را گرفته و معاون ناخدای جدید که پیش از این افسر کشتی بوده است، کارگردان واقعی کشتی بشمار می رفت. در لبه کشتی چند مسافر ایستاده بودند، در میان آنها ناو ستوان الکساندر یا کوبوویچ<sup>۴</sup>، خلبان مدرسه هواپیماهای آب پرواز<sup>۵</sup> با کودیده می شد. در تمام طول سفر دریایی، او از دندان درد شدیدی رنج می برد و من سعی می کردم تا به کمک بابونه ای<sup>۶</sup> که بهمراه داشتم، درد او را تسکین دهم.

یکی دیگر از مسافران، یک کوسه پیر دریا بود که دیگر بازنشسته شده بود. او شرابخواری قهار بود و یک بسته کوچک توتون

3 — Wostok

4 — Alexander Jakoubovitch

۵- هواپیماهایی که از روی سطح آب پرواز می کنند.

۶- نوعی گیاه دارونی.

اعلا داشت که اغلب از آن به همه می داد و مسافران با سوء استفاده، بدون اینکه دیگر از او اجازه هم بگیرند آن را تمام کردند.

یکی از مسافران افسر جوان قزاقی اهل کوبان<sup>۷</sup> بود که از بلشویکها می گریخت و گیتار بدست، برای جستجوی گروه چریکی کلنل اسکورا<sup>۸</sup> راه ایران را در پیش گرفته بود. دیگر افراد کشتی عبارت بودند از سرمکانیک، پزشک و ناظر کشتی.

دمای هوا در این آخر فوریه معتدل بود. دماسنج در آفتاب، ۱۴ درجه را نشان می داد. نسیم دلپذیر و دریا آرام بود. بخارهای روح افزا که از دریا متصاعد می شد به ششهایم جان می بخشید. بر روی عرشه کشتی، احساس می کردم که زندگی از سر می گیرم.

غذا عالی بود و تختخواب اتاق ناخدا، بعد از خوابیدن روی آن تخته های سخت و آگنها بنظر همچون بستری از پر قوبود. ما با پرتقالهایی که از ایران می آمد و در انزلی، در جنوب دریای خزر شکوفه کرده بودند، شکم چرانی می کردیم.

فردا، ساعت یک بعد از ظهر، با کو در دید رس ما قرارداد داشت. با کولنگرگاه طبیعی زیبا و خلیج تحسین برانگیزی است که در حالیکه بوسیله جزایر کوچک کناره دریا محافظت می شود، هزاران کشتی می توانند در آن جای گیرند. شهر باوقاری که از قدمت هزارساله اش مایه می گیرد و با بناهای عجیبش که نمایانگر فرهنگهای ایرانی و تاتار است همچون تالار نمایش در طول ساحل گسترده شده است؛ دژ کهنسال، با دیوارهای کنگره دار و برجهایش که در هاله ای از افسانه ها احاطه شده بودند، در انتظار حماسه سرای خود بسر می بردند. به

---

7 — Kouban

8 — Skoura

انتظار پیرلوتی تا در راز قرنهای هستی آنان رسوخ کند. در داخل شهر، محله‌های آرامنه و تاتارها، دو نژاد دشمن، منجمد و بی روح در حصار مرگبار و آماده برای انفجار با کوچکترین بهانه، ناگزیر و در اضطرابی خاموش با هم در تماسند.

سربازان ارتش سرخ عرشه کشتی ما را اشغال کردند و از ما خواستند که اگر کالایا خوارباری داریم به آنها بدهیم. گویاما از کشور دور دست دشمن آمده بودیم. بعد از اینکه به راحتی خود را از این اوضاع زحمت‌بار خلاص کردم، یک باربر گرفتم و بسوی خیابانی که در آن خانه‌ای بود که می‌بایست در آن سکنی گزینم، رهسپار شدم.

باکو، تقریباً سه چهارم نفت، روغن و مواد سوختی معدنی موجود در کره زمین را تأمین می‌کرد. اینجا یک مرکز نفتی جهانی است که با یک خط لوله به باتوم بندر زیبای دریای سیاه متصل می‌شود. از باتوم ماده نفتی بطور مکانیکی تلمبه شده، و بوسیله خط لوله از طریق تنگه قفقاز به کنار دریای سیاه می‌رود و از آنجا نفتکشهای جدید این ثروتها را از راه تنگه ترکها<sup>۱</sup> و دریای مدیترانه به اروپا می‌برند، تا کلبه‌های اروپا نیز همچون قصرها و کارخانه‌های نفت باکورا بسوزانند. امروز، انگلستان ارباب این سرزمین شده است. اختیار لوله نفت نیز همچون باکو، باتوم، دریای خزر و سواحل شمالی دریای سیاه در دست آنهاست.

وقتی که در باکو پیاده شدم، شهر تقریباً بلشویکی بود.

۱- دریای سیاه توسط دو تنگه به دریای مدیترانه متصل می‌شود، که عبارتند از تنگه داردانل که دریای سیاه را به دریای مرمره پیوند می‌دهد و تنگه بسفر که دریای مرمره را به دریای مدیترانه وصل می‌کند، و هر دو متعلق به ترکیه می‌باشند.

ملی سازی و افزایش بحران کمونیسم ذره ای به اینجا راه نیافته و زندگی در اینجا تقریباً عادی بود. برای جلوگیری از افزایش برخورد میان ساکنان منطقه که از ملیتهای گوناگون تشکیل یافته، بویژه بین تاتارها و ارمنه، کارگران نظارت بر چاههای نفت را سازماندهی کرده بودند.

با آقای سیمون گینزبورگ<sup>۱۰</sup>، مهندس فنی که با تجارتخانه خوشتاریا<sup>۱۱</sup> روابط جدی و نزدیکی داشت، رابطه برقرار کردم. این تجارتخانه در شمال ایران کارخانه قدرتمندی است که امتیازات گوناگون بهره برداری از جنگلهای بکر، بخش وسیعی از زمینها و صنایع جدید توسط دولت ایران به آن واگذار شده است. کنسول ایران در باکو، یک جواز عبور برای ایران به من داد که برایم خیلی مفید بود. با آقای ووسکرسنسکی<sup>۱۲</sup> گفتگوی بسیاری کردم، وی نماینده اصلی

#### 10 — Simon Guinzbourg

۱۱- تجارتخانه خوشتاریا (Khoshtaria) توسط آکاکی لفوودیچ خوشتاریا تأسیس گردید. وی که نخست سرباغبان املاک یکی از شاهزادگان روس بود، پس از عزیمت به ایران به کمک نکراسوف کنسول روسیه در رشت، در سال ۱۲۸۹ ه. ش.، امتیازات بهره برداری از جنگلهای تالش را بدست آورد. شرکت خوشتاریا بزودی دارای کارخانه های چوب بری، راه آهن، راههای فرعی، کارخانه برق و تأسیسات دیگری گردید، امتیاز ساخت خط آهن از رشت تا پیره بازار از طرف دولت به این شرکت واگذار شد. خوشتاریا در زمینه نفت و گاز سرمایه گذاری کرد و در بهمن ماه سال ۱۲۹۴ ه. ش. طی قراردادی که با سپهسالار تنکابنی منعقد کرد، امتیاز معادن نفت محال ثلاث (تنکابن، کجور و کلارستاق) را به مدت ۹۹ سال بدست آورد. و در اسفندماه همان سال طی قرارداد دیگری که بین دولت ایران و خوشتاریا و با اعمال نفوذ سپهسالار تنکابنی بسته شد، بهره برداری از نفت و موم طبیعی ولایات گیلان، مازندران و استرآباد به خوشتاریا واگذار گردید. و بالاخره در ۱۲۹۵ ه. ش. خوشتاریا موفق به اخذ امتیاز استخراج و بهره برداری تمام معادن ولایات گیلان، مازندران و استرآباد، به اضافه حوضه نفتی اردبیل از دولت سپهسالار، دوست قدیمی خود و روسیه شد. در سال ۱۹۱۸ با روی کار آمدن دولت شوروی سالهای کامروایی خوشتاریا به پایان رسید، و دولتهای ایران و شوروی امتیازاتش را از درجه اعتبار ساقط دانستند.<sup>۹۰</sup>

یکی از مهمترین شرکتهای صیادی روسی بود، که توسط برادران لیانوزوف<sup>۱۳</sup> در سواحل دریای خزر، در همان بندر انزلی، تأسیس شده بود. سپس با نمایندگان یک شرکت سهامی بهره‌برداری از جنگل ملاقات کردم. همچنین با آقای کنیازو<sup>۱۴</sup>، نماینده شرکت روسی نفت بسیار صحبت کردم. این شرکت دارای گروهی شامل بیش از بیست تجارتخانه بود که بخاطر منافع مشترک گرد آمده بودند و در رأس آن آقای لوآف<sup>۱۵</sup> قرار داشت. فردا برای خود دو کیسه پارچه‌ای نسبتاً بزرگ حاوی چند صد سکه درشت و سنگین پول ایرانی تهیه کردم، هر سکه نیم تومان بود (تقریباً معادل دو روبل یا پنج فرانک در زمان صلح و آرامش، و پس از آن ارزشی برابرپانزده روبل روسی بدست آورد).

کشتی تجاری تولا<sup>۱۶</sup>، روز بعد با کورا ترک‌می‌کرد و به مقصد انزلی بادبان می‌افراشت. برای من یک اطاق کوچک راحت که شماره پنج را داشت، نگهداشته بودند. قرار بود یک پیشکار ایرانی به

---

۱۳- فعالیت‌های شیلات لیانوزوف ( Lianozoff ) در سال ۱۲۵۵ ه. ش. با فعالیت استپان مارتین لیانوزوف بازرگان ارمنی تبعه روسیه آغاز شد. وی با انعقاد قراردادی حق امتیاز صید ماهی در رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و برکه‌های استانهای گیلان، مازندران و استرآباد را در مقابل مبلغی ناچیز اجاره کرد و تأسیسات گسترده‌ای در سواحل این سه ایالت جنوب دریای خزر ایجاد کرد. شیلات شمال از نظر نفوذ دولت روسیه در گیلان، دست گذاشتن بر اقتصاد آن و روانه کردن عده زیادی از اتباع خود به کرانه‌های ایران برای کنترل جامعه شمال ایران پایگاه مهمی برای روسها بود. پس از استپان، پسرش گئورگی لیانوزوف کار او را دنبال کرد و پس از مرگ او نیز وکیل وراث او موسوم به ووسکرسنسکی اداره امور تأسیسات لیانوزوفها را بعهده گرفت. با درگرفتن انقلاب روسیه، وراث لیانوزوف از عهده پرداخت مال الاجاره بر نیامدند و بنابراین دولت در ۱۲ خرداد ۱۲۹۷ ه. ش. (۱ ژوئن ۱۹۱۸) آخرین قرارداد را که توسط ووسکرسنسکی امضاء شده بود، ملغی شده اعلام کرد.<sup>۸۰</sup>

14 — Kniazew

15 — Lwoff

16 — Toula



اسم آقای یوسف آقا، برای سهولت در تشریفات پیاده شدن از کشتی و گمرک ایران، و تهیه محل اقامت، در انزلی با من ملاقات کند.

من بوسیله روش برلیتز<sup>۱۷</sup> کمی زبان فارسی خوانده بودم و در دفترچه ام جملات متداول زیر که ممکن است در کشوری با زبانی کاملاً متفاوت با زبانهای اروپائی، به کار مسافر بیاید یادداشت کرده بودم:

Zud bzo تندتر بروید.

Baro jivashtar یواش تر بروید.

Báli. بله.

Nan. خیر.

Zoùdbasch تندتر.

Bèreve. مسافرت کردن.

Zud miraim. رسیدن پیش از شب.

Chab kudjabajaz bamanim? شب را کجا باید بگذاریم؟

Na miham chab baravàn gadick.

نمی خواهم درطول شب از کوه بگذریم.

Horàck bedeît. چیزی برای خوردن به من بدهید.

Men nemiham bohorem, men miham bereve.

نمی خواهم بخوابم، می خواهم به سفر ادامه دهم.

pourtegèl. پرتقال.

و غیره<sup>۱۸</sup>.

چند سفارشنامه برای آقای الکساندرخان<sup>۱۹</sup>، رئیس بانک  
تومانیانس در تهران و برای یک وکیل ایرانی بنام شعبانی  
ابراهیم جان، گرفتم.  
ساعت شش بعد از ظهر، در کشتی که بسوی سواحل ایران  
لنگر می‌کشید، جای گرفته بودم.

۱۹- الکساندر تومانیانس به اتفاق برادران دیگرش، صاحب تجارتخانه تومانیانس بودند. این تجارتخانه علاوه بر امور بانکی و صرافی، در صادرات و واردات و زمینداری نیز فعالانه شرکت داشت. آنها از بزرگترین سرمایه داران ایران بودند و زمانی در خرید و فروش ارزهای خارجی با بانک شاهنشاهی رقابت می‌کردند. یکی از برادران برای استفاده از حق کشتیرانی تبعه روس شده بود. تجارتخانه تومانیانس از بنگاههای تجاری معروف ایران در خارج بود. به سفراء و وزیران مختار ایران، به هنگام دیر رسیدن پول از تهران، وام می‌داد و هنگام مسافرت سلاطین قاجاریه به فرنگستان از آنان پذیرائی کرده و هدایایی تقدیمشان می‌کرد. تومانیانس ها در اوایل قرن چهاردهم ه. ق. استخراج معادن مس و زغال سنگ و گوگرد را هم به رشته های فعالیت خود افزودند. سرمایه در گردش آنها ۲ تا ۳ میلیون تومان بود.<sup>۸۱</sup>

## فصل چهارم

بنادر دریای خزر با چند خط کشتی های بخاری که اصلی ترین آنها «قفقاز و مرکور» است، بهم مرتبط می شوند. همچنین انبوهی از کشتی های بازرگانی، نفتی، صیادی، ناوگانی از کشتی های کوچک جنگی قدیمی و تعداد زیادی کشتی های یدک کش و بادبانی در آن تردد می کنند. دریا زیاد عمیق نیست. قسمت اعظم کشتی ها، کشتی های چرخ پره ای هستند، برای اینکه بتوانند بر روی ولگا<sup>۱</sup> و نهرهایی که به این دریای بوالهوس که دمی آرام و دمی توفانی است، می ریزند نیز کشتیرانی کنند. ماهی، چوب، میوه، نمک، برنج، آرد و نفت، کالاهایی هستند که بیشتر بر روی خزر از سوئی به سوی دیگر حمل می شوند و همچنین بین بنادر قفقاز و کشورهای مجاور آسیای و هندوستان و یا بر روی رودخانه های ولگا و اورال<sup>۲</sup> که هزاران کیلومتر خاک حاصلخیز این روسیه وسیع و مغشوش آنها را احاطه کرده است.

تولا، کشتی جاداری بود. مسافرین توسط زنان پذیرائی

---

1 — Volga

2 — Oural

می‌شدند. شرکت اقتدار خود را بر روی خدمه حفظ کرده و نظم حکمفرما، غذا خوب و آسایش کافی برقرار بود. ناخدا مردی خونسرد بود، با چاقی دوست داشتنی و مهربان. او به من پیشنهاد کرد که دو کیسه پول ایرانی ام را در صندوق او بگذارم و من با شغف پذیرفتم، زیرا که ورود به ایران با این پول قدغن بود.

اکثر مسافران را کارگزاران، بازرگانان سوداگران، و چند زوج که برای رهائی از وحشت حکومت جدید روس، مخفیانه راه ایران را در پیش گرفته بودند، تشکیل می‌دادند. سرمیز غذا، خود را در کنار آقای لاسکینن<sup>۳</sup>، یک فنلاندی عضو شورای باکو، یافتیم. او وانمود می‌کرد که بیش از حد امکان بلشویک است و در عین حال برای اعتراف کرد که صاحب دارائیها و مستغلاتی است اما در عوض برای اجتناب از برانگیختن هرگونه سوءظن عقیدتی ضد انقلابی، باید بطور محقرانه ای در یک کبوترخانه در باکو زندگی کند. بلشویسم افراطی با استبداد و تعصب کینه‌آمیزش از حکومت مخلوع پیشی می‌گیرد و حکومت مطلقه سلطنتی ترک را بیاد می‌آورد. بسیاری از کارکنان پلیس دوره حکومت تزاری در ردیف بلشویکها قرار دارند. قدرت در دست رهبران بلشویک در نهایت استبداد بنظر می‌رسد. از نظر بلشویکها، این حکومت خود کماه بر مبنای لطف و مرحمت و بسته به تصادف، متشکل از گروهی است که آنها نیز انتخاب شده‌اند. این گروه «سوویت» (شورا) نامیده می‌شود و نهایتاً در مقابل هیچکس مسئول و پاسخگو نیست. وقتی که بعضی رهبران با هم اختلاف پیدا می‌کنند، خودشان براحتی در میان خود، یکدیگر را سرکوب می‌کنند.

من با آقای لاسکینن بسیار صحبت کردم. وی به انزلی فرستاده شده بود تا با بلشویکهای آنجا برای انتقال تعدادی کامیون - بقایای وسایل حمل و نقل ارتش قفقاز - جهت تهیه تدارکات شهر باکو گفتگو کند.

بحث با این آقا بسیار جالب بود. او بسیار ملایم، باهوش، پرحرف اما محتاط بود و در حالیکه قوز می‌کرد از اینکه در بین همکاران هیئت حاکمه جای داشت به خود می‌بالید.

آقای اولیانف (لنین)<sup>۴</sup>، رهبر بزرگ بلشویک در روسیه، که به دستور ستاد جنگ برلین به منظور از هم پاشیدن ارتش و به این ترتیب پاک کردن جبهه شرقی آلمان فرستاده شده، بتازگی دریکی از نطقهای مهم خود، گفته بود:

— بدبختی ما این است که از هر صد بلشویک، تنها یک نفر عقاید صحیح بلشویکی دارد و مابقی سی و نه نفر احمق و شصت تای دیگر دزدانی ماهرند.

آری، فقر فرهنگی مردم، بزرگترین مانع را برای انقلابی معقول و شایسته در روسیه تشکیل می‌داد. آلمان کاملاً فهمیده بود که فقط یک طغیان هرج و مرج طلب در مقطعی از زمان، که رسوم اجتماعی را زیر پا گذارد و ماهرانه به نمایش درآید در حد ادراک دهقان روس خواهد بود.

۴- ولادیمیر ایلیچ اولیانف معروف به لنین (۱۹۲۴-۱۸۷۰)، رهبر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، بنیانگذار رژیم کمونیست در آن کشور و شخص اول اتحاد شوروی. وی پسر آموزگار گمنامی بود و در آغاز جوانی آثار کارل مارکس را خواند و تحت تأثیر آن قرار گرفت. به علت فعالیتهای انقلابی تعقیب شد و مجبور به فرار گردید و مدتی در سوئیس بسر برد تا اینکه پس از غلبه آلمانها بر روسها به روسیه برگشت و انقلاب روسیه را رهبری کرد. او در ۱۹۲۲ امپراتوری قدیم روسیه را به اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی تغییر داد.

فردا بعد از ظهر، به دیدرس انزلی رسیدیم، لنگرگاه زیاد بزرگ نیست، تپه‌های ماسه‌ای متحرک گرد آنرا فرا گرفته‌اند و موجب بوجود آمدن اختلاف عمقهای زیادی در آنجا گشته است. محله‌های قدیمی در کناره غربی لنگرگاه گسترده شده‌اند. بازار ایرانی در آنجا واقع است، دلالان و صرافان در آن منطقه زندگی می‌کنند و باغهای غنی پرتقال و لیمو که در فصل خود دادوستد بزرگ این سرزمین را تشکیل می‌دهند، در آنجا قرار دارند.

در طرف دیگر ساحل تأسیسات صیادی که امتیاز آن متعلق به آقای لیانوزوف بود، قرار داشت. این تأسیسات که بطور تحسین برانگیزی توسط آقای پیرووسکرسنسکی منظم و اداره شده بود، عبارت بودند از خانه‌ها، ویلاهای خصوصی، گاراژها و کارخانه‌های نظامی روس سازنده اتومبیل، که پس از جنگ ساخته شده، و به آنها روشنائی و نیروی محرکه الکتریکی داده شده بود.

تصمیم گرفتم شب را در ساحل بگذرانم و برای تماشای بازار پیاده شدم. باران نم‌نم می‌بارید، زمین چسبناک و گل‌آلود بود، تعداد قابل ملاحظه‌ای کفش دوز، کلاه‌دوز و صراف در آنجا دیدم. بازار بخوبی با محصولات کارخانه‌های روس پر شده است. انقلاب و غارتگری موجب تقویت نظریه ممنوعیت صدور کالاهای تولیدکنندگان روسی به ایران گشته است.

این تولیدکنندگان در ازای کالاهایشان با اجبار خواهان پول ایرانی شدند و از این راه مبالغ کلانی بدست آوردند و به این ترتیب با زیان وارد آوردن به نادر مناطق روسیه که هنوز جریان مخرب به آنها آسیب نرسانده بود، بازارهای ایران را پرکردند. در مقابل، در شمال ایران، کالاهای انگلیسی که از راه پرخرج کاروان رو وارد می‌شد،

بسیار کم بود.

آب و هوای شهر زیاد دلچسب نیست. در اینجا، تبهائی که انسان و حیوانات را مبتلا می‌سازند خساراتی وارد می‌آورند. من در حال عبور از مقابل مغازه‌های بازار، مرغهای بیماری را که مالاریا داشتند دیدم، در حالیکه ایستاده در خوابی مرگبار که دیگر از آن بر نمی‌خواستند فرورفته بودند.

تصمیم گرفتم که پس از بازگشتم از تهران از شیلات لیانوزوف و امتیازات بهره‌برداری از جنگل در تولارود (تقریباً در ۳۰ کیلومتری انزلی) دیدن کنم و از همان فردا به سفرم بسوی پایتخت ایران ادامه دهم.

یوسف آقا، پیشکار لیانوزوف‌ها برای یافتن و مطلع ساختن من از وسیله سفر فردا تا رشت، مرکز بزرگ ولایت واقع در حدود سی کیلومتری جنوب شرقی انزلی، به ساحل آمده بود.

شب، سالن غذاخوری کشتی تبدیل به یک باشگاه محلی شد. تمام اقشار انزلی از افسران، تجار، کارگزاران دولت و اشراف همه برای خوردن شام، ورق بازی، دود کردن دخانیات و بحث درباره اخبار روز و سیاست وقت به آنجا آمدند.

صبح فردا، یوسف آقا آمد تا مرا ببرد. قایقرانها با اوقات تلخی بر سر افتخارات و قیمت بردن ما به ساحل دیگر رودخانه با هم مشاجره می‌کردند.

در اینجا نیز همچون جاهای دیگر اعلیحضرت پول حکمرانی می‌کرد، فقط ارزش روبل ۷ یا ۸ کوپک تنزل کرده بود و با قیمتهای مختلف معامله می‌شد. برای من از مکانهایی تعریف کرده بودند که مالکین بزرگ: منجمله خان مشیردیوان<sup>۵</sup>، با آگاهی و بررسی در

زیرزمینهای خود صدها کیسه آرد، پر از اسکناس روسی. با ارزشهای مختلف انباشته بودند. در آن زمان ۱۰ روبل روسی طلا برابر ۵ لیره انگلیس و ۸۰ روبل کاغذی بود. هر فرانک تقریباً برابر یک روبل و پنجاه کوپک و ۱۰ کرون سوئد برابر ۴۰ روبل کاغذی بود. در این باره قضاوت یک فروشنده دوره گرد چینی بلشویک را

که در کیسلوودسک پارچه می فروخت بخاطر دارم. پائیز برگهای خشک را بر روی جاده ای که فروشنده چینی در کنار آن بساط داشت پراکنده بود. مرد عجیب گفت: پول روسی شما، این است... و با دست مستی برگ خشک برداشت و آنرا با تحقیر در باد پراکند.

در ساحل دیگر رودخانه میخانه ای ایرانی که کلبه ای محقر بود یافتیم. در داخل آن از هر طرف باد جریان داشت و در آنجا می شد چای، تخم مرغ و عرق بد محلی خورد. صاحب میخانه یک درشکه و یک جفت اسب داشت که با قیمتی گزاف برای رفتن تا رشت در اختیار من گذاشت.

در سواحل خزر زمین با شیب ملایمی کم کم مرتفع می گردد. منطقه ای شدیداً با تلاقی که در کناره سواحل امتداد می یابد و با تپه هایی که بر روی آنها تک و توک بوته هایی روئیده از دریا جدا شده است. کشت برنج در اینجا بسیار مساعد است و محصول اصلی صادراتی این ولایت را تشکیل می دهد. شبکه ای از نهرها، مخازن و بندها زراعت این منطقه را تکمیل می کند. بعضی جاها دسته هایی از درختچه های درهم فرورفته، در کنار مسیر نهرها یا مزارع، چپر هائی تشکیل می دهند. اکثر خانه ها تک افتاده و دور از هم هستند، درویشانه و در انزوا و گذشته از این خانه ها، کلبه های خرابه



پوشیده از پوشال محقری نیز وجود دارد. جاده، راه شوسه زیبا و خوبی است که به یک شرکت سهامی تعلق دارد. آنها این جاده را تا تهران ساخته اند که به این ترتیب مرکز کشور را به سرحدات دریای خزر وصل می‌کند.

با وجود این، ساخت این جاده کافی نبود. برای برقراری ارتباط بین تهران و خزر، یک خط آهن لازم بود. وانگهی، در طول این جاده و در طرف راست آن، خط آهن باریکی دیدم که به موازات آن امتداد یافته و معدود کارگرانی برای تعمیرات جزئی جاده واگنهای مصالح را بر روی آن به حرکت در می‌آوردند.

بهره‌برداری از این جاده توسط دولت (در درجه اول دولت روس) به یک پیمانکار ایرانی بنام آقای بهرام بایرام که به نگهداری اسبهای یدک، اجاره کالسکه و انجام خدمات پستی اشتغال دارد، واگذار شده است.

در نیمه راه، قهوه‌خانه روستائی سر راه، امتعه ناچیزش را به مسافران عرضه می‌کرد. داخل قهوه‌خانه، دیوارهای پوشیده از قالیهای ایرانی بعنوان جایگاههایی به سبک ترکی برای چند تاجر ثروتمند که برای نوشیدن چای و کشیدن قلیان آمده‌اند، مهیاست. من چند تخم مرغ و بدنبال آن یک فنجان چای متوسط و نیمه حال که با قندی تلخ که در داخل کشور ساخته می‌شد، شیرین کرده و نوشیدم. تعداد کثیری از بچه گداها آمده بودند و از من می‌خواستند که چیزی به آنها ببخشم.

می‌توان از طریق دریا به رشت رفت، اما راه آبی زیاد دلپذیر نیست و بنظر آمد که در بازگشت از آن راه بروم. ساکنان اینجا معدود، فقیر، ژنده‌پوش، با سیمائی کشیده،

کثیف و تقریباً برهنه اند. آنها یا پای پیاده ره می سپارند، یا بر پشت الاغ و قاطرهایی که همچون دیگر احشامشان بد تغذیه شده اند.

زنها دهان و قسمت پائین صورتشان را با چادرهایشان پوشانده اند. کودکان نیمه برهنه با موهای آشفته، بدنهای نحیف، گونه های استخوانی، چشمان تب دار و پوستی آفتاب سوخته در اثر شدت اشعه آفتاب و تغییر هوا، احساسی غم انگیز از گلهای پژمرده تازه شکفته در انسان بر می انگیزند.

گاهگاه زورق سنگین پراز برنجی که توسط بومیان محلی با چوبهایی بلند رانده می شود، می گذرد. پس از چهار ساعت سفر، در ساعت یک بعداز ظهر به رشت رسیدیم و در آنجا من اولین کاروانهای شتر را دیدم.

رشت شهری بزرگ با ۴۵۰۰۰ سکنه و مرکز تجارت ابریشم، پنبه، پشم و برنج است. یک کنسول انگلیسی در اینجا ساکن است. بانک انگلیسی یک شعبه در این شهر دایر کرده بود که حالا کوچک خان معروف، انقلابی آلمانی در کشوری ایرانی، که در زمان عبور من از شمال ایران در اوج نفوذ و قدرت خود است، این حاکم نشین را برای سکونت خود انتخاب کرده.

آلمان، با آگاهی کامل از اینکه همیشه وقایع و رویدادهای روسیه تاثیر و بازتاب خود را در ایران داشته است، انقلاب را به این کشور آورده بود.

کوچک خان در اصل روحانی بود. او که ماجراجویی باهوش، دارای روحی زنده و جسور، با عزمی آهنین و شناخت درست از کشور و مردمش بود، تصمیم به قبول کمک آلمان و استفاده از وقایع روسیه برای بر پا کردن انقلابی در ایران گرفت.

دهقان ایرانی صاحب زمین نیست و مالکیت در انحصار خوانین می‌باشد. کشاورزی جز بصورت رعیتی فصلی و موقتی، در مقابل مزدی ناچیز، بر روی زمینی که از آن زارع نبوده، نیست و هرگز نخواهد بود، دیده نمی‌شود. کوچک‌خان تصمیم گرفت که امتیازات ملاکین را از آنها بگیرد و جز قسمتی از محصول، مساوی با سهم دهقانان، به آنها ندهد.

او با تمایل به قرار گرفتن در صدر جنبش، برنامه خود را اینچنین تنظیم کرد:

۱- ایران برای ایرانیان

۲- اتحاد با ترکیه، پیوند با آلمان. دوست ترکیه

۳- مرگ بر انگلیسیها

۴- انحلال بریگاد قزاق تهران. بریگاد که توسط حکومت

سابق روسیه تشکیل شده بود، پشتیبان وفادار نظام سلطنتی بود.

۵- تغییر شاه

۶- جایگزینی یک حکومت مشروطه با احترام و عمل به

قوانین مجلس بجای حکومت مطلقه.

اتحاد با ترکیه- علی‌رغم برانگیختن روح دینی اسلامی-

بخاطر اختلاف شدید شیعیان با سنیان، این پروتستانها و کاتولیکهای جهان اسلام، بسیار زننده می‌نمود. اگر عبارت ایران از آن ایرانیان را از او می‌پذیرفتند، شاید چندان عاقلانه نبود که آلمانها یا ترکها را جایگزین انگلیسیها سازند.

ثابت شده بود که کوچک‌خان کمکهای مالی حائز اهمیتی

از سفارت آلمان در تهران دریافت می‌کرده است. همچنین او از آلمانها دستورالعملهایی دریافت کرده که به موجب آن ارتشی شامل ده

تا دوازده هزار مرد، پیاده نظام، سواره نظام و توپخانه گردآورده که در میان آن‌ها مرییان و افسران روس سرخورده که در کشور خود مورد آزار قرار گرفته و از وسایل زندگی محروم شده بودند، یافت می‌شد. او مقداری لوازم و مهمات از سربازان روس در حال عبور و فراریان جبهه آسیای صغیر که به خانه‌های خود بازمی‌گشتند، خرید. با از هم پاشیدن ارتش روسیه، آلمان راهی برای فروش تجهیزات که پس از استفاده متفقین علیه خودشان بکار می‌رفت، بوجود آورد. بدین ترتیب، کوچک خان این پیامبر نوظهور، مکه جدیدی را در رشت که به مدت شش ماه از آذوقه غنی بود، بنا نهاد.

قدرت کوچک خان عظیم و اعتبارش بی اندازه بود، بویژه برای مردم طبقات پائین جامعه که توسط عوامل زیرک بکار گرفته می‌شدند و پول خوبی به آنها داده می‌شد. او شیوه‌های قوی و فعالی برای توسعه نفوذ خود بکار بست.

زمانیکه انگلیسیها یکی از اعضاء با نفوذ مجلس را در داخل ایران بی طرف وزیر گوش ترکیه، به اتهام توطئه برضد انگلستان دستگیر کردند، کوچک خان دستور جلب کنسول و رئیس بانک انگلیس در رشت را داد و برای رها کردن مجدد آنها، خواستار آزادی فوری نماینده توقیف شده مجلس، به همراه عذرخواهی از او شد. برای بدست آوردن پول، وی اعانات سنگینی به ملاکین بزرگ تحمیل کرد. او بر روی گمرک ایران در دریای خزر دست انداخت و از رئیس شیلات لیانوزوف خواستار پرداخت مبلغ دوست هزار روبل در مقابل تضمین حقوق آنها شد. من توانستم نفوذ کوچک خان را از انزلی تا قزوین احساس کرده، موقعیتی مناسب برای صحبتی طولانی با مأموران او پیدا کنم. من در معیت یکی از مفتشان او که مأموریت

اصلیش راجلوگیری از عبور هر انگلیسی تشکیل می داد، با کالسکه راه راطی کردم. در راه سربازان بی شمار کوچک خان را دیدم، مردانی لایق، مسلح به تفنگهای روسی و کاملاً مجهز به تدارکات.

شبی، راننده یک کامیون نظامی روسی در ایستگاهی بین راه، یک ایرانی را در حال حمل لاستیک بزرگ اتومبیلی می بیند. شاید نه خیلی بی راه، فکر می کند که این شیئی دزدیده شده است. زیرا ایران دارای هیچ کارخانه اتومبیل سازی یا لوازم یدکی نیست — راننده، ایرانی را متوقف می کند و بدون هیچ محاکمه ای لاستیک را از او می گیرد و به خانه بازمی گردد.

هنوز در خانه جابجا نشده، در باز می شود و ده نفر محلی از مردان کوچک خان از سرتاپا مسلح، مؤدب و خاموش وارد می شوند. سردسته آنها با این الفاظ راننده را مورد خطاب قرار می دهد:

— شما یک فرد ایرانی را متوقف ساخته و بدون دلیل او را به دزدی متهم کرده اید و لاستیکی را که حمل می کرده از او گرفته اید. من به شما اخطار می کنم که آنرا به ما پس بدهید. اگر این مرد به جنایتی که شما به او نسبت داده اید مقصر باشد — و ما در این مورد تحقیقی بی طرفانه انجام خواهیم داد — او به شدت مجازات و شاید هم تیرباران شود. اما، از سوی دیگر، ما دیگر نمی توانیم وظایف پلیس را به شما، روسها، بسپاریم. شما به اندازه کافی هرج و مرج در کشور خود دارید. شما به آنها بپردازید و بگذارید کشورهای دیگر خود نظمشان را حفظ کنند.

به راستی هیچ پاسخی برای این خطاب به باقی نمی ماند.

یک بار دیگر نیز که با کامیون به رشت می رفتم. در سی کیلومتری شهر، به من اطلاع دادند که یک اتومبیل که جلوتر از ما

بوده توسط راهزنان متوقف شده و مسافران آن غارت شده‌اند. به محض رسیدن به رشت، مطلع شدم که این راهزنان توسط افراد کوچک خان دستگیر و در همان محل سرقت تیرباران شده‌اند، بعلاوه، اشیاء مسروقه را به صاحبانشان بازگردانده‌اند. این قضایا نشان می‌دهد که این مصلح ایرانی برای مردم بخروش آمده از نسیم انقلابی روسیه، دارای چه قدرتی بوده است.

آقای مارلینگ<sup>۶</sup>، وزیر مختار بریتانیای کبیر در تهران، در مارس ۱۹۱۸ به من گفت که او از اینکه کوچک خان پایتخت را به تصرف درنیاورده متعجب است. فقط، ممکن بود اعتباری که پایتخت از عنوان خود در کشور داشت، این ملایمت او را توجیه کند. در جریان گفتگویی با یک وزیر ایرانی، او در توصیف بازداشت نماینده بریتانیای کبیر توسط کوچک خان که از نظر بین‌المللی اعمال تأسف‌باری بود، همه را بعنوان کارهای میهن پرستانه برداشت می‌کرد.

وزیر کشور ایران در برابر عمل کوچک خان خونسردی زیادی از خود نشان می‌داده است، و از طریق عمالش گفته است که این جنبش هیچ شانس استمراری نداشته و هیچگونه اضطراب و دلوآپسی برای قدرت مرکزی بوجود نیاورده است.

## فصل پنجم

هر شهر ایرانی به دور یک محل عمومی گرد آمده است، توده‌ای فشرده، مهوع و ناسالم اما مملو از باغها و املاک محصور به چپر، که همه این مجموعه با دیوارهای سنگی بلندی احاطه شده است. خانه‌ها با خاک رس و فقط بصورت یک طبقه ساخته شده‌اند، با سقفی مسطح و حیاطهای اندرونی که در آنها فواره‌های سنتی با بوته‌های کم پشت به دور آن قرار دارد.

رشت بطرف ساحل گسترده شده است، حومه شهر منطقه وسیعی را اشغال می‌کند. نقشه شهر یکی از عجیبترین نقشه‌هاست. خیابانها که راههای خرابی هستند، مارپیچی از پیچ و خمهای مضاعف را تشکیل می‌دهند، و وقتی که باران می‌بارد عملاً غیرقابل عبور می‌گردند.

دفتر چاپارخانه مکانی محقر و کثیف است. آبریزگاه در ایران ناشناخته است. حتی در بهترین هتل تهران، جز اتاقی نمود، که بطور کامل محصور نشده است و کف آن آسفالت شیبدار بطرف مرکز و درای سوراخی در وسط است، چیز دیگری بعنوان آبریزگاه وجود ندارد. همچنین حمام نیز وجود ندارد. بنظر می‌آید که ایرانی عادت

دارد خود را جز دوبار نشوید: هنگام تولد و هنگام مرگ.

رئیس چاپارخانه جواز عبوری به من داد که تمام محلهای سر راه تا تهران به سه زبان فرانسه، روسی و فارسی در آن نوشته شده بود. جاده توسط شرکتی با کمک مالی دولت روسیه ساخته شده است.

یک کالسکه بنا سه جا برای نشستن به من دادند. در درهای کالسکه بجای شیشه تخته گذاشته بودند. این وسیله کهنه، فوق العاده ناراحت کننده و پردردسز بود، ولی با وجود این ما را در مقابل تغییرات هوا حفظ می کرد. اسبهای کالسکه عبارت بودند از سه اسب لاغر. کالسکه چپ که با تبختر بر جای خود تکیه می زد، اسبها را در چاپارخانه ها عوض می کرد و کار خود را با حمیتى برابر انعامی که گرفته بود انجام می داد. من قبل از سفر کرایه خود تا تهران را پرداختم.

پیش از حرکت به من خبر دادند که تعداد اسبها کم بوده است. هنوز به محل خروج از شهر نرسیده بودیم که باید حق العبور می پرداختم.

در ایستگاه اول یعنی سنگر<sup>۱</sup>، تا اسبها را عوض می کردند، من از محل دیدن کردم. دو طرف خیابانی فوق العاده کثیف که در سرایشی تپه ای قرار داشت، پر بود از ده ها مغازه که بساطشان را در هوای آزاد پهن کرده بودند و به عابران کشمش، برنج، شکر، چای، شربت آبلیمو و مقادیری گرد و عرضه می کردند. خانه ها عبارت بودند از آلونکهای محقر و تقریباً فاقد در و پنجره.

در ایران مردن اگر هم از گرسنگی نباشد دست کم نتیجه محرومیتهاست که در ایران بسیار اتفاق می افتد. فقیر محضری را در



کنار جاده دیدم. اول روحانی مسلمانی با تکه‌ای پارچه در دست ظاهر شد، سپس تخته‌ای برای بردن محتضر رسید. مرده را به جویی در آن نزدیکی بردند. روحانی لباسهای او را درآورد و او را شست، دعاهائی خواند و او را در کفنی که به همراه آورده بود پیچید. این آخرین مراسمی بود که برای آن مرده انجام می‌شد.

ساعت ۷ شب، پس از طی حدود ۲۵ کیلومتر، به کوندوم<sup>۲</sup> رسیدیم. نبود اسب مرا مجبور به گذراندن شبی در چاپارخانه ساخت. این اولین شبی بود که در گیلان بسر می‌بردم. این استان و استان مازندران در شرق، در سواحل جنوبی دریای خزر واقع شده‌اند و بدین ترتیب قسمت شمالی ایران را تشکیل می‌دهند و در جنوب به شهرستان قزوین ختم می‌شوند.

جاده رشت به تهران در منجیل دارای یک انحناست و در قزوین راهی بسوی همدان و زنجان از آن منشعب می‌گردد. در تهران جاده‌ای که زیاد خوب از آن مواظبت نشده است، تا قم ادامه می‌یابد. بدین ترتیب بیست و چهار منزلی که در مسافت ۳۶۱ کیلومتری انزلی تا تهران واقعند، عبارتند از<sup>۳</sup>:

ایستگاه	کیلومتر ایستگاه	کیلومتر
انزلی	—	۱۸۳
رشت	۳۸	۱۸۹ (کوهین (۵۹۰۰ متر ارتفاع))
سنگر	۴۴	۱۹۱
کوندوم	۶۳	۲۰۷
سفیدک‌تالش	۷۲	۲۱۵ (نظام‌آباد (دشت قزوین))
(آغاز منطقه ناهموار و کوهستانی) قزوین		۲۲۵

۲۴۷	۸۴	کوند	گردنه نوگلابر
	۸۷	(سرازیری ملایم بطرف تهران)	جم آباد
۲۷۰	۱۰۰	قشلاق	رودبار
۲۷۹	۱۱۷	حشمت آباد	منجیل (یابهن آباد)
۲۹۵	۱۲۸	ینگی امام	بالابالا (گردنه لوشان)
۳۱۵	۱۴۳	حصارک	پاچنار
۳۳۹	۱۵۵	شاه آباد	ملاعلی
۳۶۱	۱۷۲	تهران	یوزبان چای

چاپارخانه کوندوم ساختمانی دوطبقه بود. طبقه پائین را میخانه ای اشغال کرده بود. پلکانی بدون نرده از هم کف به طبقه بالا می رفت و در آنجا به دالانی مسقف که بر حیاط مشرف بود منتهی می گردید. اتاقهای کوچک مسافران که با درهائی زودشکن محافظت می گشت، به این راهرو باز می شد. در هر اتاق دو تختخواب پراز حشرات موذی، یک میز، چند صندلی زهواردررفته و یک چراغ نفتی کثیف و دودزده یافت می شد.

رئیس ایستگاه آتشی در بخاری آهنی روشن کرد، کاری که نتیجه فوری اش پرکردن اتاق از دودی کورکننده بود. چای را آورده بودند. بعد از نوشیدن آن، محل را بازرسی کردم و تصمیم گرفتم همانطور با تمام لباسهایم برتن بر روی یک صندلی بخوابم. قبل از تلاش برای خوابیدن، طرحی از درو پنجره های طاق رومی اتاق که در مقابل چشمانم قرار داشت، در ذهن تداعی کردم. معماری اروپائی

۳- اسامی جدید برخی نقاط ذکر شده عبارتند از: بالابالا - لوشان، علی بابا - آقابابا،

آنها مبتذل و بی هیچ سبکی بود. شبی طولانی، بدون اینکه خواب به چشمانم بیاید، گذشت.

روز بعد، صاحب چاپارخانه صورت حسابی که براستی بسیار جای چانه داشت به من داد. پس از بحثی طولانی و بالاخره رسیدن به توافق، سفر خود را در منطقه ای پوشیده از جنگلهای درختان تناور، از آن درختانی که در اساطیر اسکاندیناوی در زمان وایکینگها<sup>۴</sup> و اودن<sup>۵</sup> یاد شده است، ادامه دادم.

رنگ زمین، شبیه به رنگ ریش بومیانی بود که به آنها برمی خوردم، و رنگ سرخ آتشین خاک سی ین<sup>۶</sup> را بیاد می آورد.

ایرانیان، برطبق یک سنت مذهبی، موها و ریشهای خود را رنگ می کنند، آنها برای این کار از مرهمی که خاصیت اصلی آن حشره کشی است، استفاده می کنند. دستورات محمد [ص] عموماً با پیشگیری های بهداشتی مطابقت می کنند.

در هیچ جای دیگر، من چنین فاصله شدیدی میان فقیر و غنی ندیده ام. در حالیکه ایران نه کارخانه ای دارد و نه کارگاهی، شمار بیکاران و فقرا بسیار زیاد است<sup>۷</sup>. طبقه ثروتمند تمام سعی خود را برای محدود کردن پیشرفت اجتماعی معطوف می دارد. طبقه عامه ترسو و بی اراده است. این مردم سربازان روس را که در کلبه هایی زندگی می کنند که بوسیله نفت گران وارد شده از باکو منور گشته زیاد دوست

۴- وایکینگها اجداد ساکنان فعلی اسکاندیناوی بودند. آنها مردمانی جنگجو، دریانورد و سوداگر بودند. آنها را نورمان نیز می نامند.

۵- (odin) یکی از خدایان وایکینگها.

۶- (Sienna) شهری در ناحیه توسکانی ایتالیا.

۷ مثل انجیل در مورد ثروتمند و ایلعازر را که در هر موردی می توان یافت، در ایران صادق

ندارند. عامه مردم در ذهن خود انگلستان و روسیه را به تمام چیزهائی که زندگی آرام و متفکرانه اش را مختل ساخته، ربط می دهد. ۷۲ کیلومتر بعد از انزلی، در سفید کتالش، مناظر تغییر می کنند، دشت ناپدید می گردد، چشم انداز کوهستانی و جاده با شیبی تند مار پیچ می شود.

در نزدیکی گردنه نوگلابر، دوباره سروکله دروازه بانان پیدا شد. در آنجا برای اولین باریکی از مفتشان کوچک خان که پلها و جاده‌ها را با زرسی می کرد، دیدم. او مردی بود با قادی متوسط، لاغر و آفتاب سوخته، با قیافه ای مکار. ما با مخلوطی از زبانهای روسی و فارسی نامفهوم با هم صحبت می کردیم. اولین سئوالی که از من پرسیده شد، این بود که آیا من انگلیسی هستم و یا لااقل طرفدار انگلیسیها هستم. به او پاسخ دادم که من برای جستجوی مقصودی به ایران آمده ام و آن مقصود چیزی نیست جز خود ایرانی، و بنظرم می آمد که همین نکته عواطفی را که من نسبت به کشور او دارم ثابت می کند. بی شک این استدلال بیش از حد زیبا و اطمینان بخش بنظر می رسید، زیرا او تا جم آباد (در ۸۷ کیلومتری انزلی) مرا همراهی کرد. غذائی که در این ایستگاه برایم آوردند، عبارت بود از یک مرغ با برنج و عرق بعنوان آشامیدنی.

در حالیکه هیچ اسبی برای تعویض در چاپارخانه وجود نداشت، می بایست سفرم را با همان کالسکه چی و همان حیوانها تا بهمن آباد (منجیل) ادامه دهم، مسافتی ۴۵ کیلومتری، بدون تعویض اسبها و در جاده ای ناهموار و سخت.

از کنار کاروانی از شتران که ساربانش با دستاری سفید آراسته شده بود و با عبایی عربی برتن خودنمایی می کرد، دسته های

دیدنی الاغها که پشتهای کوچک نفت یا کیسه های برنج بر پشت داشتند، گذشتیم. دسته هائی مرکب از شش تا هفت گاری که فقط متعلق به یک تاجر بود، و هر کدام را چهار یا شش اسب می کشید، کالاهای گوناگونی حمل می کردند. این گاریها که با پارچه ای ضد آب پوشیده شده بود، دلیجانهای کولی ها که از دشتهای بسارابی<sup>۷</sup> می گذرند را بیاد می آورد

چشم انداز بیش از پیش تماشائی می شد و همچون صحنه واقعی نمایش بود. در کنار جاده پرتگاههایی بود که در ته آنها سیلاب می خروشید. درختان زیتون، اینجا و آنجا در میان صخره ها روئیده بود. دهاتیها در طول جاده راه می رفتند و نشان می دادند که میل دارند سوار کالسکه شوند و در جای کنار کالسکه چپ بنشینند. از رودبار به بعد، ۱۰۰ کیلومتر از رشت گذشته، برف می بارید و بادانه های دمدمی و لرزانش زمین را می پوشاند.

ساعت ۸ شب، به بهمن آباد رسیدیم. این محل را بیشتر منجیل می نامند، و این بخاطر پلی بر روی رودخانه ای به همین نام است. مرا از گذراندن شب در آنجا منصرف کردند، این محل که به کانون تیفوس شهرت داشت، مورد هجوم حشرات ناقل باسیلهای خطرناک قرار گرفته بود. همچنین در آنجا اسب برای تعویض خواستم که با بی میلی به من دادند، و بدین ترتیب سفرم را در دل شب و در جاده ای مجاور پرتگاهها ادامه دادم.

پس از طی دوازده کیلومتر تقریباً بطور کورمال کورمال، ساعت ۱۰ شب به بالابالا رسیدیم. ایستگاه در پیچی از جاده، در وسط منظره ای باشکوه، کنار ارتفاعات احاطه شده توسط

۷- (Bessarabie) منطقه ای در اتحاد شوروی، واقع در شمال غربی دریای سیاه.

رودخانه ای خروشان و تند پدیدار گشت.

پلکانی سنگی، باریک و بدون نرده، بسوی بام گل اندود  
ایستگاه می رود. اتاق مسافران فاقد بخاری است و تقریباً اثاثیه ای در  
آن وجود ندارد. باقصاوت از روی ظاهر محل، بنظر پیشرفت چنان  
آهسته و کند به این جاها می رسد که وسایل آسایش اروپائی احتمالاً  
هیچ وقت به اینجا نخواهد رسید، و در همان اروپا که پا به جهان  
نهاده، ناپدید خواهد گشت. باران به گونه ای سیل آسا می بارید و باد  
سرد، هوای یخ زده کوهستان را به این خلوتگاه مهوع می آورد.

## فصل ششم

صبح فردا، باران قطع شده، اما آسمان هنوز پوشیده از ابر بود. ساعت شش، کالسکه چپ در حالیکه تدارک حرکت را می دید با غرغر پرخاش می کرد. «زودباش» گفتن های من با هر لحنی برای به حرکت وا داشتن او بی فایده بود. او تندتر کار نمی کرد. از طرفی، لاغری اسبهایش رقت آور و سوء تغذیه آنها را ضعیف کرده بود. بالاخره حرکت کردیم، جاده دل انگیز است و جاده کرانه امالفی<sup>۱</sup>، در نزدیکی ناپل<sup>۲</sup> را بیاد می آورد.

از کنار قطاری از اتومبیلهای امداد پزشکی که به فاصله چندین کیلومتر بدنبال هم در حرکت بودند، گذشتیم. مردان روس که از جبهه می آمدند، غمگین، غربت زده و مضطرب از آنچه در میهن خود در انتظارشان بود، بنظر می رسیدند. در جلوی پرستاران، این خواهران خاکستری پوش و داوطلبان و پزشکان، جوانان در حرکتند. این جوانان انسان رابیش از دیگران به رقت می آورند چون آنها هنوز گذشته ای ندارند تا خاطرات خود را بر آن استوار سازند، زمان حاضر هم که آنها را تسلی

---

1 — Amalfi

2 — Naples

نمی‌بخشد و بنظر می‌رسد که آینده نیز نمی‌بایست به وعده‌هایی که به این سه پیر یعنی آزادی، برابری و برادری جلوه دادند، تحقق بخشد. با دنبال کردن آنچه از روزنامه‌های فرانسوی چپ افراطی می‌توان فهمید، از توضیحات مبهم آنها درباره بلشویکهای روسیه تعجب می‌کنیم. بی‌تردید این روزنامه‌ها به فرانسه و متحدانش در برست-لیتووسک<sup>۳</sup> خیانت کرده‌اند. لنین آلت دست ستاد کل برلین برای جبهه شرقی بوده است، یعنی همان نقشی که بلاکون<sup>۴</sup> پس از جنگ در ترانسیلوانی<sup>۵</sup> رودروی چک‌ها داشت، همچون مونیخ و اسپارتاکیستهای<sup>۶</sup> طرفدار ایالت‌های رنان<sup>۷</sup> و درسدش<sup>۸</sup> در مقابل لهستان و شلسویگ<sup>۹</sup>.

بنظر می‌رسد که عقاید بلشویکی که نوعی حکمت نصرانی در مقابل حملات برضد خود بوجود می‌آورد، نه تنها می‌بایست پیوسته به ضرب خمپاره یا سرنیزه با آن جنگید، بلکه باید با یک ضد تبلیغات

۳- ( Brest — Litowsk ) نام شهری است در جمهوری روسیه سفید شوروی که در سال ۱۹۱۸، معاهده ترک‌مخاصه بین آلمان و روسیه در آن به امضاء رسید. در نتیجه این معاهده که توسط لنین امضاء شد، بین آلمان و روسیه صلح برقرار گشت.

4 — Bela — Koun

۵- ( Transylvanie ) ترانسیلوانی که در حال حاضر قسمتی از خاک رومانی است، در طول تاریخ مورد تجاوزات بسیاری قرار گرفته و هر زمان تحت سیطره یکی از همسایگان قدرتمندش بوده است.

۶- ( Spartakiste ) هواداران جنبش سیاسی چپ افراطی آلمان که نامش را از ادبیات اسپارتاکیوس گرفته بود. آنها گروهی افراطی در حزب سوسیال‌دمکرات آلمان بودند و خواهان برقراری دولتی شبیه دیکتاتوری کارگران در روسیه بودند. این جنبش در ۱۹۱۸ به حزب کمونیست آلمان تغییر یافت.

۷- ( Rhenane ) ناحیه‌ای در آلمان.

۸- ( Dresede ) شهری در آلمان.

۹- ( Schleswig ) ناحیه‌ای از آلمان که باتفاق هولشتاین یکی از ایالت‌های آلمان را

تشکیل می‌دهند.



به منظور برانگیختن توده‌های مردم علیه تمایلات شوم کمونیسم با آن مبارزه کرد.

در جاده با قطاری از کامیونهای نظامی روسی حامل سرباز که در حال بازگشت به روسیه اند برمی‌خوریم. جاده پیوسته سربالائست. پس از تحمل مشقات شگفت‌انگیز به پاچنار (در ۱۴۳ کیلومتری انزلی) می‌رسیم. اسبها در نبود علیق کمی استراحت می‌کنند. دو ساعت توقف می‌کنیم. چای، چند تخم مرغ و مقداری نان که خوب پخته نشده، تنها دلگرمی ما هستند.

سپس حرکت می‌کنیم و در ساعت دوازده ونیم با زحمت بسیار و در حالیکه ده کیلومتر را در شش ساعت طی کرده‌ایم به ملاعلی می‌رسیم. در اینجا سه ساعت می‌مانیم، که بسیار طولانی می‌گذرد. وضع اسبها ترحم آور است. بنظر می‌آید استخوانهایشان می‌خواهند از جای خود در بروند، در تهیگاه و دوپهلویشان فقط پوستی بر روی استخوانها کشیده شده است.

شیب سربالائی بیشتر می‌شد. به هر آنچه بر می‌خوردیم از آدم گرفته تا حیوان یا وسائط نقلیه، از برف پوشیده بود. فهمیدیم که جلوی ما، در قلّه دامنه‌ای که از آن بالا می‌رفتیم، به دنبال کولاک شب پیش دو متر برف بر روی زمین نشسته است. گویا کارگران برای پاک کردن راه رفته بودند. ما بسختی به جلومی‌رفتیم. ناگاه یکی از اسبها به زمین افتاد و از ضعف قوا و گرسنگی جان داد و کالسکه‌چی از ادامه پیشروی سرباز زد.

ناگهان بوران برف از قلال اطراف به بالای سر ما آمد و ما را در دم سرد خود پیچید. از کالسکه خارج می‌شوم و به نظاره عبور تک و توک رهگذران می‌پردازم. نیم ساعت می‌گذرد. صدای نخراشیده‌ای

به گوش می‌رسد، این صدا از کامیونی است که به زحمت از پیچ جاده می‌گذرد. کامیونی چادردار که بنظر می‌رسد کمی جلوی باد و سرما را می‌گیرد. کامیون پر است از آدم، قراضه‌های آهن و بشکه.

با تکان دست به آنها علامت دادم و توانستم کامیون را متوقف کنم. راننده آن پس از قدری دودلی و بعد از اینکه مبلغ گزافی به او پیشنهاد کردم، موافقت کرد که مرا با بارهایم تا قزوین ببرد. به داخل کامیون خزیدم و خود را در میان عده زیادی سرباز، زن راننده و یک خان ایرانی که بهمراه نوکرش به تهران می‌رفت، یافتم. آقا و نوکر، در طول سفر، لحظه‌ای از تناول چیزهای بسیار متنوع باز نایستاند. کمی بعد از ایستگاه یوزبان چای (در ۷۲ کیلومتری انزلی)، در وسط سرایشی تند و برف گرفته‌ای، کامیون در گل فرورفت و از حرکت بازماند. من پیاده شدم و به ایستگاه رفتم و در آنجا با تعجب بسیار اتومبیل سواری چهارنفره‌ای در ته انبار دیدم. صاحب خوشبخت آن سروان نازنین روسی بود که آنرا با ته مانده دارائیش از «زمسکی سایوز»<sup>۱۰</sup> (اتحادیه زمستوا) به مبلغ هفده هزار روبل خریده بود. انقلاب او را تنگدست ساخته بود. بهمین دلیل او تعمیرگاه کوچکی در تهران تأسیس و گاراژی اجاره کرده بود و از اتومبیلش برای گرداندن مردم در اطراف شهر استفاده می‌کرد.

راننده‌ای او را همراهی می‌کرد که ماهیانه هفتاد تومان (مساوی ۹۸۰ روبل) به او مواجب می‌داد. در حالیکه اتومبیل بنزین و کالای زیادی بار داشت، او نمی‌توانست خطر سوار کردن مسافر را بپذیرد.

با هم آشنا شدیم و او از من دعوت کرد تا در اتاقش که در

یکطرف ساختمان قرار داشت، شریک باشم. سپس برای دیدن رئیس ایستگاه که یک ارمنی بنام آقای وزیرف بود، رفتیم. او به ما جای تعارف کرد و درباره وضع اقتصادی کشور توضیح داد.

روز بعد، دریافتیم که پیش از پاک شدن برف جاده که آنرا به قطریک و نیم متر پوشانده بود، حرکت بیفایده است. شبانگاه سوار کامیون شده و به حرکت بسوی بالا ادامه می دهیم و به بک کندی می رسیم. این محل، تقریباً در قله دامنه قرار دارد.

احساس می کنم از خستگی خرد و از بی خوابی درمانده شده ام، و از نظر جسمی و روحی نابود گشته ام.

داخل اتاقک ایستگاه می شوم که در آن بخاری دودزائی، در این هوای سخت ابری، گرما می بخشد. نزدیک میز، چندتن از مأموران کوچک خان بحث سیاسی می کنند. یکی از آنها که کمی روسی می داند می کوشد تا موضوع بحث را به من بفهماند. بنظر می رسد یکی از آنها سردسته صد مرد است و برای مأموریتی سری به قزوین می رود. ساعت پنج بعدازظهر است. من در اتاق رئیس ایستگاه هستم، مقداری تنتورید به سینه ام می مالم، کمی اسپرین می بلعم و روی نیمکتی می خوابم.

صبح فردا، راننده نقصی در موتور یافت و برای آوردن ماشین کمکی، پیاده به قزوین رفت. شاگرد بسیار جسور او تصمیم به حرکت گرفت. هنوز شش کیلومتر نرفته بودیم که راننده جدید کم تجربه ما که کمی هم خمر نوشیده بود، جهشی بی موقع به کامیون داد، و کامیون با انحرافی شدید انگار می خواست خود را به پرتگاه بیفکند. لحظه ای هولناک بود. خوشبختانه در این قسمت جاده، زمین خاکریزی بوجود آورده بود و ماشین درست در کنار پرتگاه واژگون

شد. هر چند بدن هایمان ضرب دید، با این حال شانس آوردیم. به زور از ماشین خارج شدیم و بارهایمان را بیرون کشیدیم. هرکس بار خود را بر داشت و در طول جاده به امید برخوردی خوشایند راه پیمودیم. کاروانی از گاریهایی را دیدیم که در جلوی یک قهوه‌خانه توقف کرده‌اند. پس از گفتگوئی طولانی با صاحب محموله، به ما اجازه داد تا در یکی از گاریهایش جای گیریم. تازه جابجا شده بودیم که صدای اتومبیلی را شنیدم، این صدای اتومبیل سروانی بود که دیشب به او برخورد کرده بودم. او را صدا کردم و این بار راضی شد مرا با خود ببرد.

لاشه اسبهایی که از گرسنگی مرده‌اند در جای جای جاده افتاده است. یک دسته سگ گرسنه بقایای لاشه‌ها را از هم می‌درند. از بواناک، علی بابا و نظام‌آباد می‌گذریم، و به نرمی بسوی دشتی که قزوین در آن واقع است و در ۲۲۵ کیلومتری انزلی قرار دارد سرازیر می‌شویم. روستاهایی که در کنار جاده واقعند، بنظر فقیر و متروک می‌آیند. کلبه‌های مخروطی از سنگ و گل رس ساخته شده‌اند. اینجا و آنجا کاروانسراهایی بشکل چهارگوشی بزرگ بر پا شده است، با فواره‌ای در وسط و دیوارهایی به گرد آنها که برای محافظت از آدمها و حیوانات با سقفی سبک پوشیده شده است. شتران که لنگه‌های بار را از پشتشان برداشته‌اند، وارد محوطه می‌شوند و در حالیکه به آهستگی اندک علفی را که شب پیش خورده‌اند نشخوار می‌کنند، می‌خوابند.

ایرانیها معمولاً پیاده سفر می‌کنند. ایرانی، از گهواره تا گور راه می‌رود. رویای او سوار شدن به اتومبیل است. افراط در تجمل برای او مسافرت بر پشت الاغ است.

به قزوین می‌رسیم. اتومبیل به سختی در خیابانی پوشیده از گلی ضخیم که تا نیمی از چرخها را در خود فرو برده، پیش می‌رود. در انتهای بعضی حیاطها آثاری از ساختمانهای زیبا و مساجدی با آجرهای نقاشی شده و گنبدهائی که بر روی چند ستون قرار گرفته، دیده می‌شود. خیابان اندکی عریض تر می‌شود. از کنار محوطه وسیعی در طرف چپمان که چند ساختمان با بی‌نظمی در آن ساخته شده، می‌گذریم. اینجا کاخ حکومتی و عماراتی است که ادارات رسمی را در خود جای داده‌اند.

روبروی ما، خانه‌ای دو طبقه قرار دارد که طبقه همکف آن را مغازه‌هایی اشغال کرده‌اند و در آن دالانی در باز وجود دارد، این هتل «قزوین» است. این هتل بزرگ در خیابان شاه در مرکز شهر و بلواری وسیع با سنگفرشی بد، امام‌لواز جمعیت، واقع است. چند کالسکه انگشت‌شمار مدل ویکتوریا در حرکتند و هر مسیری را یک تومان (۱۴ روبل، برابر ۲ روبل قبل از جنگ) می‌گیرند.

جلوی اداره پست پیاده می‌شوم. روبروی پست کاروانسرای که بصورت گاراژ اتومبیل‌های نظامی تغییر شکل یافته، قرار دارد. همه‌ای کرکننده برپاست. در میان آمد و رفت کامیونها و موتورسیکلتها، یک اروپائی را می‌بینم که چارقی از چرم زرد برپا دارد، او یک بلژیکی است که وابسته گمرکات ایران و صاحب هتل فرانس در تهران است. رئیس پست، آقای الکساندر پطروسیان، که یک ارمنی است، مرا رهین محبت‌های خویش ساخت و همچنین از من دعوت کرد تا در بازگشتم به خانه‌اش بروم. او به هتل قزوین تلفن کرد و اتاقی در آنجا برایم گرفت. هتل مؤسسه‌ای متوسط الحال است، به گونه‌ای که بی‌تردید راهنمای بی‌طرفی از کشور است.

باران نویدکننده ای می بارد. خود را ناراحت حس می کنم، تب دار، و آزرده از سرفه هائی بد. اتاقم را با صاحب اتومبیل که راضی شده مرا تا تهران ببرد شریک می شوم. شام مختصری می خوریم، سوپ برنج و بدنبال آن یک کتلت سیب زمینی که در بشقابهای ترک خورده با چاقو و چنگالی نیمه شکسته در کنار آن برایمان می آورند. چراغی که وظیفه ایجاد روشنائی برای ما را بعهدہ دارد، باید محتوی نفتی باشد که بی شک قدرت نوردهی آب از آن بیشتر است.

با وجود این ایران دارای ثروتهای نفتی فراوانی است. آقای ویشنوسکی<sup>۱۱</sup>، مهندس روس کفیل راه انزلی - تهران، و یک عامل تجارتخانه نوبل<sup>۱۲</sup> بنام آقای نیکلای ساتولوف<sup>۱۳</sup> در این باره تحقیقاتی انجام داده اند. نفت بین بیجار<sup>۱۴</sup> و قروه، و بین قزوین و همدان پیدا شده است. در همسایگی ایران، در ۲۸ یا ۲۹ کیلومتری بائیبورت<sup>۱۵</sup> در ترکیه نیز نفت وجود دارد. در قزوین، چند خانواده یهودی (از جمله حاجی محمد<sup>۱۶</sup> در بازار بزرگ، ریش سفید دیگران) نفت را به قیمت گراف

#### 11 — Wischnewsky

۱۲ - تجارتخانه نوبل Nobel یکی از مهمترین بنگاههای نفتی در شمال ایران بود. همچنین قسمت عمده صنایع نفت با کودر اختیار نوبل ها بود. این تجارتخانه مخازن بزرگ نگهداری نفت در انزلی، رشت، همدان و اصفهان ساخته و نفت را بوسیله کشتی از روسیه وارد کرده و به نواحی یادشده می فرستاد. در سال ۱۹۰۸ م، این مؤسسه شروع به کار کرد و آغاز فعالیت آن در ایران مقارن مشروطه شدن ایران بود. اهمیت واردات نفت به ایران برای برطرف کردن نیاز عامه به حدی بود که دولت جدید مشروطه در ۲۶ سپتامبر ۱۹۱۱ م مطابق با ۳ مهر ۱۲۹۰ ه. ش؛ طبق قانونی مشتمل بر ۱۰ ماده به کمپانی برادران نوبل اجازه داد تا یک لوله نفتی به طول دو فرسنگ و ۸/۱ فرسنگ از بیجارخاله تا کنار شهر رشت بکشد.<sup>۸۰</sup>

#### 13 — Nicolas Satouloff

#### 14 — Bidjaroun

#### 15 — Balbourt

۱۶ - نویسنده به اشتباه حاجی محمد را یهودی خوانده است.

هر پود ۳۰ روبل می فروشند. خواربار کم است و قیمتها بالا رفته. هر چه پرتقال در بازار زیاد است، در عوض لیمو کم و تلخ است که بیشتر هم به درد مریا می خورد. همچنین جز خیارهای بزرگ ترکی پلاسیده، سبزی دیگری نیست.

در اینجا نیز فقر مفرط همچون تمام ایران بیداد می کند. همین فقر بهترین عامل محرک کوچک خان است. انگلیسیها می کوشند تا با این نظریه ها مبارزه کنند. آنان یک هنگ سواره نظام را به قزوین آورده و میتینگ عجیبی بر پا کرده بودند. آنها برای جمعیت حاضر توضیح داده بودند که سرو صداهای مربوط به تصرف مجدد بغداد توسط ترکها دروغی واضح است، سپس به همدان رفتند و بهمین خاطر تبلیغات کوچک خان دوباره با موفقیت جان گرفت.

از گفتگوهائی که با طبقات گوناگون مردم در قزوین کردم، نتیجه می گیرم که عقیده عمومی علیه بریتانیای کبیر و شاه جوان که آنها می پندارند از طرف انگلیسیها حمایت می شود بسیار بالا گرفته است.

## فصل هفتم

ساعت ۱۱ صبح، در هوایی نامطمئن قزوین را ترک می‌کنیم. اواخر فصل شدت بارندگی است.

بزودی سیلابها سطح جاده را در تمام طول راه به زیر آب خواهند برد.

وضع جاده مشقت‌بار است و ما پی می‌بریم که پیمودن بی‌وقفه ۱۴۰ کیلومتری که بین ما و پایتخت جدایی‌افکنده غیرممکن خواهد بود، بعلاوه که موتور اتومبیل هم بیش از پیش اطوار در می‌آورد. از کوند و قشلاق می‌گذریم.

دشت با شیبی ملایم بطرف تهران سرازیر است. کشاورزی مزارع اطراف متروک مانده است. شمار فقرائی که در طول جاده به آنها برمی‌خوریم افزایش می‌یابد. دهات اطراف که در چنگ قحطی قرار دارند، مازاد گرسنگان خود را بسوی پایتخت روانه می‌کنند.

پس از عبور از حشمت‌آباد، ساعت ۶ بعدازظهر به ینگگی امام در ۶۶ کیلومتری تهران می‌رسیم و تصمیم می‌گیریم شب را در اینجا بیتوته کنیم.

کاروانسرائی که ما را می‌پذیرد، همانند بقیه کثیف و فاقد



وسائل رفاهی است. اتومبیل را زیر سقفی گذاشتیم. اتاق کوچکی در طبقه اول که درش به دالانی سرپوشیده مشرف به حیاط اندرونی ساختمان باز می‌شده به ما دادند.

تقریباً از بی‌حالی روسی در مقابل این ولوله شرقی از رختخوابهای کشیف، صندلیها و میزهای زهوار در رفته، بخاریها و چراغهای دودزا، درها و پنجره‌های نیمه‌بسته، متأسف شدیم.

ما تنها میهمانان این مکان هستیم. احتمالاً بخاطر همین است که صورت حسابی که به ما داده بودند هیچ چیز در آن از قلم نیفتاده بود، به مبالغ گزافی سر می‌زد که کسی تصورش را هم نکرده بود.

صبح، وقتی آفتاب همه جا را فرا گرفت، در جاده براه افتادیم. بیشتر مزارع همچنان کشاورزی بدی دارند. موتور اتومبیل باز هم بازی در می‌آورد. رادیاتور سوت می‌کشد. و ما مجبوریم نیم ساعتی کنار هر آبگیر توقف کنیم تا آنرا از آب پر و موتور را خنک کنیم. بالاخره سلسله طولانی کوههای سر برافراشته در برابر ما ظاهر می‌شوند، که همه تحت حکمروائی موجودی غول‌پیکر که تا قله ۱۵۰۰۰ پا ارتفاع دارد، هستند: این موجود غول‌پیکر دماوند است.

قابل توجه است که خاطر نشان کنم، زمانیکه در تهران در جستجوی کارت پستال یا عکسی که نشان‌دهنده این کوه باشد بودم، نتوانستم چیزی بیابم. آنها با چشمانی باز شده از تعجب با صراحت به من می‌گفتند که هرگز چنین چیزی وجود نداشته است.

در پای این کوهستان پوشیده از برف و در سینه دشتی صاف و هموار پایتخت ایران واقع است، در حالیکه از هرسودر احاطه باغهاست و در میان آنها گمشده است.

اطراف تهران بسیار دیدنی است، مخصوصاً در طرف کوهستان که عمارت‌های ییلاقی زیبایی ساخته شده.

در ۱۵ کیلومتری شهر عده‌ای از افراد دسته قزاق برای جلوگیری از نفوذ عوامل کوچک خان به این منطقه، مسافران را مورد بازرسی قرار می‌دهند.

در ورودی شهر دسته‌ای نگهبان، اتومبیل ما را متوقف کردند و نظامیان ایرانی سروقت بارهای ما آمدند. جواز عبوری را که در باکو از کنسول ایران گرفته بودم، بیرون آورده و آنرا به مأمور گمرک ارائه دادم و از نتیجه معجزه‌آسائی که به بار آورد، سودجستم. همه دستها پائین آمد، همه چشمها می‌خندید و بدون هیچ تشریفات دیگری به ما اجازه عبور دادند.

تعداد زیادی از اتومبیل‌های صلیب سرخ انگلیسی از کنار ما گذشتند.

خیابانها وسیع و در کنار دیوارهای سنگی بلند که در پشت آنها باغهای بسیار بزرگ گسترده شده، قرار دارند و پس از آن سرای سر پوشیده بازار و بازارهای محلی.

در میدان بزرگ ساختمانهای مختلف وزارتخانه‌ها و بانک شاهنشاهی ایران قرار دارند. خانه‌ها برای سال نو ایرانی، که فردا ۲۱ مارس ۱۹۱۸ به تاریخ ما در ساعت دوونیم بعدازظهر تحویل می‌شود، با پرچم آراسته شده‌اند.

باپول گلیم خود را از آب بیرون کشیدن مشکل است. درحالیکه هر شهر اسکناسهای ۵، ۱۰ و ۲۵ تومانی خود را خود چاپ می‌کند، قزوین، همدان و تهران اسکناسهای چاپ شده در شهرهای مجاور را چندان قبول ندارند و بعنوان پول رایج در همه جا جز سکه‌های

نیم تومانی و قران و شاهی چیز دیگری نیست.

مقارن ساعت دو بعد از ظهر به هتل فرانس می رسیم. اتاقی بقدر کفایت بزرگ به من می دهند. یک بخاری آهنی از آنها که در واگنهای باربری می گذارند، بخاری دیواری را از ریخت انداخته. تختخواب چوبی بنظر متوسط الحال می آید و میخهائی تزئینی که به آن زده اند می بایست آنرا مزین و پسندیده سازند. در بسته نمی شود. تک پنجره ای بدون پرده، اتاق را که کف آن در زیرفرشی کثیف پنهان شده، روشن می کند.

از تمام هتل کهنگی و کثافت می بارد. من در اتاق خود نهار می خورم، صورت غذا مرکب است از یک املت، قطعه ای گوشت بره با برنج، یک سیب پخته برای دسر، و بعنوان نوشیدنی یک بطری شراب سفید کهنه محلی به قیمت ۴ قران.

هتل نه حمام دارد و نه آبریزگاه. بجای این مورد دوم چهارگوشی آسفالت که در وسط سوراخی داشت و روزها بود که آنرا تمیز نکرده بودند، وجود داشت.

در حالیکه بالاپوش خود را بدوش داشتم بطرف خیابانی که نمایندگیهای خارجی قرار دارند می روم. سفارتهای روس و انگلیس در طرف چپ و سفارتهای آلمان، اتریش — مجارستان و ترک در طرف راست واقعند.

مستقیماً به نمایندگی انگلیس می روم. این نمایندگی محوطه بزرگ چهارگوشی را که از دو جانب به دو خیابان و از دو جانب دیگر به دو کوچه محدود می شود، اشغال کرده است. در جلوی هر دو ورودی نگهبانان بریگاد قزاق پاس می دهند. پس از عبور از در

اصلی، در مقابل خود یک ستلمنت<sup>۱</sup> واقعی می بینم، یک ردیف تمام از ساختمانها، خانه های کوچک دلباز و تر و تازه، باغچه ها و زمینهای تنیس و فوتبال. در طرف چپ میدانگاهی درست شده است که پشت آن ساختمان اصلی سفارت قرار دارد.

آقای مارلینگ وزیر مختار سیریتانیا بیرون رفته بود، اما در بان از من خواست که منتظر او بمانم. از طرفی زیاد منتظر نماندم، زیرا آقای مارلینگ خیلی زود از کالسکه ویکتوریای خود پیاده شد، و با عینک یک چشمی و حالتی متفکرانه وارد ساختمان شد.

من منظورم را از ملاقات با او بیان کردم و مدارکم را به او ارائه دادم. او فوراً از من خواهش کرد که به دفترش بروم. گفتگوی بسیار جالبی با او داشتم، گفتگویی سیاسی، اقتصادی و نظامی. آقای مارلینگ، سیاستمدار هوادار مکتب قدما، پیش از این رایزن سفارت در استانبول بوده است، یعنی زمانی که آقای سوئه چیر<sup>۲</sup> رایزن سفارت روسیه در آنجا فعالیت داشته. مباحث را از جنگ بزرگ کتاب سفید<sup>۳</sup> و تلگرافهای سرادوار گوشن<sup>۴</sup>، سفیر کبیر بریتانیا در برلین پیش از فاجعه بزرگ جهانی که من با او در وین آشنا شدم، آغاز کردیم.

به خود این اجازه را دادم تا تاکید کنم که، با قبول صلاحیت سرادوار گری<sup>۵</sup> در زمینه مناسبات سیاسی، فکر می کنم اگر او در

۱- Settlement کلمه انگلیسی در اینجا به معنی محل سکونی.

2 - Swetchire

۳- کتاب سفید، کتابی است که توسط سازمانهای رسمی یک دولت برای تحلیل

حوادث مورد مباحثه منتشر می شود. <sup>۵۰</sup>

4 - Sir E. Goschen

۵- سرادوار گری (Sir Edward Grey)، (۱۹۳۳ - ۱۸۶۲) وی که نماینده حزب لیبرال

بود، از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۶ سمت وزارت امور خارجه انگلستان را برعهده داشت. وی مسبب

دنباله سیاستش با صراحت به آلمان اعلام خطر کرده بود که نقض بی طرفی بلژیک، از جانب انگلستان بعنوان اعلام جنگ تلقی می‌گردد، در آنصورت اگر هم جنگ پیش می‌آمد لاقلاً به تأخیر می‌افتاد.

آقای بوشانان<sup>۶</sup>، سفیرکبیر بریتانیا در پتروگراد، راهی برای برانگیختن انقلاب در پشت جبهه‌های روس می‌جست، در حالیکه کاملاً از شخصیت دهقان روس، از بی‌قابلیتی ثروتمندان شهری و راههای ماهرانه اتخاذ شده توسط آلمان برای تبدیل این اقدام خاص به یک انقلاب اجتماعی همه‌گیر، بی‌خبر بود.

دست آخر، برآورد کردم که خود او برای پیشگیری و خنثی کردن تحرکات کوچک‌خان در شمال ایران و در بالای مرزهای هندوستان، هیچ کاری انجام نداده و یا کارزیادی انجام نداده است. آقای مارلینگ به من پاسخ داد که انگلستان آنچه برایش امکان داشته انجام داده است و نمی‌توان از او خواست که بیش از توانش کاری کند. انگلستان می‌بایست بغداد را حفظ کند و از مرزهای هندوستان و افغانستان نه فقط در قسمت هم‌مرز با ایران، بلکه در نواحی هم‌مرز با روسیه نیز محافظت نماید.

— او گفت: دو ماه است که رابطه‌ام بکلی با کنسولهایمان در قفقاز قطع شده. آن وقت من از آقای مک‌دونالد<sup>۷</sup>، کنسول

---

امضاء قرارداد ۱۹۰۷ با روسیه بود. بر اساس این قرارداد انگلستان و روسیه برای جلوگیری از خطر آلمان متحد شدند. همچنین بخشی از این قرارداد مربوط به حل اختلافات دو کشور روسیه و انگلستان در افغانستان، تبت، امپراطوری عثمانی و ایران بود. در این قرارداد روسیه و انگلستان با یکدیگر توافق کرده بودند که ایران به مناطق سه‌گانه نفوذ تقسیم شود. به موجب این قرارداد جنوب ایران سهم انگلیسیها، شمال سهم روسها و مرکز منطقه بیطرف محسوب می‌شد. او در ۴ اوت ۱۹۱۴ بریتانیا را که متحد فرانسه بود، وارد جنگ کرد.

6 — Buchanan

7 — Mac Donald

انگلستان در باکو که به منظور حمایت از منافع سرمایه‌داران انگلیسی در استخراج نفت به گروزی آمده بود، خبرهای تازه‌ای به او دادم. — آقای مارلینگ به من گفت: سه چهارم مراسلاتی که به جنوب می‌فرستم، مورد حمله راهزنان قرار می‌گیرد و تلگرامهای من، بجز یکی بر حسب اتفاق، همه بدست کنسول ترک که به محل سرعت نزدیکتر است می‌رسد.

بر ما ایراد می‌گیرند که به اندازه‌ای که لازم بوده فعالیت نکرده‌ایم اما وضعیت ما دشوار است. بنظر خود روسها هم روسیه آن وزنه‌ای که بنظر می‌رسید، نیست. آلمانها روسیه را مطالعه و درک کرده‌اند و به ارزش حقیقی آن پی برده‌اند. مسلماً هر کشوری سزاوار ولایت حکومتی است که دارد.

در شمال، باید جبهه خود را بطرف داخل متمایل کنیم تا مرز افغانستان را حفظ نمائیم و در شمال ایران یعنی در کناره دریای خزر و انزلی، تنها مقصودمان حفاظت از خودمان است، بدون اینکه بخواهیم بیش از این پیشروی کنیم.

آنگاه من اندیشه‌ام را برای نفوذ به قفقاز از طریق باکو و پیشروی از راه تفلیس به باتوم<sup>۸</sup> بسوی دریای سیاه برای اوبیان کردم که در آنجا در نزدیکی سوخوم<sup>۹</sup> و مصب رود کندر<sup>۱۰</sup> و کارگاههای بزرگ — که نطفه‌های آن از قبل وجود داشته است — می‌توان برای استقرار ناوگان تجاری اقدام کرد. این ناوگان خواهد توانست به کشتیرانی در دریای سیاه مبادرت ورزد و برای حمل منابع ثروت سواحل، همچون توتون، نارنگی، روغن کرچک و چوبهای ارزشمند

---

8 — Batoum

9 — Souchoum

10 — Kondor

بکار گرفته شود، و امکان کشت نیشکر می‌تواند مؤسسات تجاری بسیار مهمتی بوجود آورد. و همه اینها می‌تواند با ایجاد یک بانک اعتباری تکمیل گردد.

اما در آغاز سال ۱۹۱۸، وضع با آنچه می‌بایست در پایان سال باشد بسیار متفاوت بود. در حالیکه بلشویسم در روسیه به پیروزی رسیده بود، آلمان از اینکه روسیه به او اجازه داده بود تا در برست-لیتووسک بر کشور غلبه کند، سرخوش بود. او متحد براندازندگان امپراطوری قدرتمند بود، در حالیکه وانمود می‌کرد با آنها مبارزه می‌کند.

در آلمان نیز برنامه‌ها برخلاف یکدیگر بود. بعضی از نظامیان ساختن یک روسیه قدرتمند جدید که سپاسگزار آلمانها باشد و متحد آنها شود را گوشزد می‌کردند. دیگران- که سیاست وزارت خارجه آن رادنبال می‌کرد- روسیه‌ای ضعیف و متلاشی شده‌رامی طلبیدند تا در حالیکه طعمه بحرانهای اجتماعی است، برای مدتی طولانی آنرا ناتوان و کاملاً تحت سلطه اقتصادی آلمان قرار دهند.

توجه آقای مارلینگ را در این مورد جلب کردم که مسلماً آلمان نقشه خود را بسیار با دقت آماده کرده است و با صرف هزینه‌های بی حساب و پوشش دادن روسیه از عوامل در خدمت ستاد جنگ بزرگ برلین آن را عملی می‌کند. کافست که رئیس کل ستاد فرمانی دهد تا این سازمان شگفت‌انگیز گستاخانه‌ترین جنبشها را برانگیزد و ملت بدبخت روس، که کاملاً مورد سوء استفاده قرار گرفته، فرمانبردارانه از آن هواداری کند.

آقای مارلینگ با دقت و اندیشناک به من گوش می‌داد. در پایان این صحبت، به من گفت که نتیجه تمام این مطالب را دقیقاً به

وابسته بازرگانی و مالی سفارت، آقای مک کلین<sup>۱۱</sup> خواهد گفت. فهمیدم که این راهی مؤدبانه برای ختم بحث است. بوضوح دیدم که آقای مارلینگ معتقد است که در آن زمان آلمان پیروزمندانه از جنگ عالمگیر خارج می شود و تمام آنچه من گفتم با عدم پذیرش برگشت ناپذیر سفت و سختی مواجه می گشت.

سپس موضوع تحرکات کوچک خان مطرح شد و در این باره آقای مارلینگ کاملاً حق داشت که این مرد یک عامل آلمان بوده و با توجه به اوضاع، او متعجب است که چرا کوچک خان مستقیماً به تهران نمی آید. بی شک، تنها اعتبار پایتخت او را از این کار باز می دارد، زیرا شهر تقریباً برای دفاع از خود ناتوان است.

در حال حاضر، شاهزاده بزرگ دیمیتری<sup>۱۲</sup> جوان، تنها فرزند ذکور شاهزاده بزرگ پل<sup>۱۳</sup> (جوان ترین پسر امپراطور الکساندر دوم<sup>۱۴</sup>)، در سفارت انگلیس در تهران بسر می برد. او در دسامبر سال ۱۹۱۶ در قتل راسپوتین<sup>۱۵</sup> مشهور شرکت کرده بود، یعنی زمانیکه او معتقد بود که درباریان به راهنمایی راسپوتین تصمیم گرفته اند در اول ژانویه ۱۹۱۷ امپراطور نیکلای دوم<sup>۱۶</sup> را از سلطنت خلع کرده، نایب السلطنگی ملکه

11 — Mac clean

12 — Dimitri pavlovitch

13 — Paul

۱۴- الکساندر دوم (۱۸۸۱-۱۸۱۸)، تزار روسیه، پسر نیکلای اول. وی معاهده صلح با فرانسه را پس از جنگ کریمه امضاء کرد، بردگی را ملغی نمود، و با عثمانی به جنگ پرداخت، و بر اثر آن معاهده برلین منعقد گردید. وی بدست نهیلیستها کشته شد.<sup>۲۰</sup>

۱۵- گرگورایفی موویچ نووی (۱۹۱۶-۱۸۶۴)، معروف به راسپوتین، راهب و حادثه جوی روس. وی قدرت و نفوذی عجیبی در نیکلای دوم تزار روسیه و زن او داشت و در غالب کارهای درباری دخالت می کرد. او توسط شاهزاده یوسوف بقتل رسید.<sup>۲۰</sup>

۱۶- نیکلای دوم آخرین تزار روسیه و پسر ارشد الکساندر سوم. همسر وی شاهزاده ای آلمانی بود که پس از ازدواج با وی بنام الکساندر افئودور ونا خوانده شد. ملکه هر روز نفوذ بیشتری



جوان و بعنوان برنامه او، صلح جداگانه با قدرتهای اروپای مرکزی را اعلام نمایند.

من از آقای مارلینگ خواستار اجازه دیدار با دیمیتری پاولوویچ شدم.

وزیر مختار کلمه‌ای بر روی کاغذی که از دفترچه یادداشت کنده بود، نوشت آنرا بصورت سه گوش تا کرد و نام گیرنده را روی آن قید کرد، آنگاه زنگ زد و آنرا داد تا ببرند. چند لحظه بعد جواب برایش آمد و از من دعوت کرد تا همراه او مسافتی را در سفارت طی کنیم.

سرمائی شدید از زمین پوشیده از فرش این قسمتها که بیشتر برای استفاده در فصل تابستان ساخته شده بودند تا فصل زمستان، برمی‌خاست. آقای مارلینگ دری را که به سالی مشرف بود، باز کرد. در آن سالن شاهزاده بزرگ که مرارتها او را لاغر و رنگ پریده کرده بودند، بسر می برد. آقای مارلینگ پس از اینکه به مهمانش شاهزاده بزرگ سفارش کرد تا چای ساعت پنج همسرش را فراموش ننماید، ما را ترک کرد.

شاهزاده بزرگ جزئیاتی درباره نمایش هولناکی که او خود یکی از بازیگران آن بوده، برایم گفت.

مدتی طولانی با هم گپ زدیم. او به پدرش، که خیلی پیش از این در پتروگراد بقتل رسیده بود، نامه نوشته و از او خواسته بود که به وی اجازه دهد تا در خدمت ارتش انگلیس درآید. غیر ممکن بود که جوابی برای او برسد. با وجود این، او قصد داشت بزودی ایران را ترک

---

در دربار بدست می آورد، و بالاخره همسرش را راضی ساخت تا با فرزندانشان در تسارکونی سلو زندگی کند. در سال ۱۹۱۸ پس از حوادثی که منجر به برکناری او و به قدرت رسیدن کمونیستها شد، او و خانواده اش را در یکتاترینبورگ (اسوردلووسک) نگهداری کردند، و در ژوئیه ۱۹۱۸ خانواده امپراطور به فرمان شورای اورال اعدام شدند.<sup>۱۰</sup>

کند و به انگلستان برود. او در من احساس غم انگیز کسی را برمی‌انگیخت که زندگی اش خرد شده، آمالهایش پرکشیده و پیری زودرس او را پیش از موعد از بین برده است.

مسلماً راسپوتین عامل آلمان بوده است. او که ناپدید شد، دیگران بودند که جای او را بگیرند. بلشویکها اجازه دادند تا ثروتمندان شهری انقلابی براه اندازند که بهره‌برداری از منافع آنها را برای خود در نظر گرفته بودند.

## فصل هشتم

پایتخت ایران، غم‌انگیز، کثیف و فقیر است، و بخصوص فقیر. من چندین بار در خیابان، در محاصره گدایان قرار گرفتم. آنها با چشمانی گود افتاده و رفتاری خشن از زور گرسنگی، مرا می‌نگریستند. آنها از مناطق همجوار که بسوی تهران رهنمونشان می‌کند، می‌آیند، بامید اینکه در اینجا کار و غذا بیابند. اما، در اینجا صدقه‌عام در مرحله ابتدائی سیرمی‌کند. نیکوکاری انگلیسی اعجازهایی می‌کند، اما سیر کردن پانصد نفر از دهها هزار، مسلماً کافی نیست.

وقتی که این بیچاره‌ها لباسهای کهنه‌شان را که بسختی سینه‌هایشان را می‌پوشاند، کنار می‌زدند، استخوانهای تیز و بیرون زده از زیر پوست پهلوهایشان را می‌دیدم، و منظره اسبان تلف شده از گرسنگی در وسط جاده قزوین بخاطر من می‌آمد.

من با چشمان خود جنازه گدایانی را دیدم که از گرسنگی و بینوایی در میادین عمومی پایتخت مرده بودند. اشخاص موقر ایرانی، خونسرد و بی‌تأثر، درحالی که به چنین مناظری عادت کرده بودند، بی تفاوت می‌گذشتند. کوچک‌خان همه اینها را می‌دانست و بی‌شک

خمیرمایهٔ رویاهای انقلابی را از همینجا می‌دانست. تهران محرومان و بیکاران فراوانی دارد، که در یک انقلاب نباید چیزی از دست بدهند، بلکه باید همه چیز بدست آورند. من زمانی به این شهر رسیدم که در بحبوحه جنب و جوش سال نو بود. دید و بازدیدهایی که اولیای امور و رعایا و مخصوصاً زیردستان از رؤسای خود می‌کردند، داستایوسکی<sup>۱</sup> جاودانی مان را بیادم می‌آورد، که می‌گفت: در روز سال نو، بعضی طبقات از جماعت دیوانسالار بیمار می‌شوند، بطوریکه بشدت بعلت تشنج بیماری برده‌داری تحریک می‌گردند.

مقامات عالی‌رتبه در کالسکه‌های دربسته خود، که ملتزمینی از سواران مسلح آنها را احاطه می‌کرد، رفت و آمد می‌کردند. دیگران با پوشیدن بهترین لباسهایشان و بر سر نهادن کلاه‌های ملی که هیچ‌گونه ایرادی بر آن وارد نیست، متفکرانه بسوی منازل رؤسایشان ره می‌سپارند، که در آنجا دستی باز می‌شود، تا سپس بر روی انعامی سنتی (بخشش)، در روز سال نو، دوباره بسته شود. در تهران، از طریق گزارشات خبرگزاری رویتر، که به زبان انگلیسی در سفارت انگلیس چاپ می‌شود، از وقایع دنیای خارج مطلع می‌گردند. مطبوعات ایرانی بسختی مورد ستم قرار گرفته‌اند و چیزی جز ارگان رسمی که بطور منظم منتشر می‌شود، وجود ندارد.

خود را بیمار و خسته حس می‌کردم. با تلفن از آقای الکساندرخان، رئیس تجارتخانهٔ بانکی تومانیانس، وقت ملاقات گرفتم و به خانهٔ او رفتم. تعداد کالسکه‌های کرایه‌ای محدود است و

۱- فنودرد استایوسکی (۱۸۸۱ - ۱۸۲۱) نویسنده بزرگ روس. بعضی آثار برجسته او

عبارتند از: جنایت و مکافات، برادران کارامازوف و ابله.

فراهم کردن یکی از آنها همیشه ساده نیست. بنابراین پیاده رفتیم، درحالیکه بسختی اطراف را می دیدم و گاهگاه از روشنائی خانه یکی از سکنه کمک می جستیم. آقای الکساندرخان در عمارت کوچکی در جوار باغ، مزین به قالیه‌های زیبای شرقی، پارچه‌های تجملی ناجور و بی قواره که جای زیادی اشغال کرده واثاثیه وخرده ریزه‌های تجملی که بابتی نظمی در آن انباشته شده بود، زندگی می کرد. صاحبخانه با صمیمیت بسیار مرا پذیرفت. او سریعاً مرا نصیحت کرد که هتل فرانس را ترک کنم و به گراند هتل تلفن کرد تا در آنجا اتاقی برایم بگیرد. او که مرا بسیار رنجور می دید، مرا ملزم کرد که به خانه همسایه اش، دکتر اسکات<sup>۲</sup>، که تبعه انگلیس و بازرس بهداشتی ادارات تلگراف هند و اروپا بود، بروم.

الکساندرخان با مهربانی بسیار مرا در جریان اوضاع رسمی و صنعتی کشور قرار داد. در اتاق کار او وزیر کشور را دیدم و با او آشنا شدم وگفتگوئی طولانی بین مادرگرفت. آقای الکساندرخان میل داشت بعنوان مترجم خدمت کند، با وجود اینکه تا آنجا که بنظرم رسید آن صاحب منصب عالیرتبه زبان فرانسه را می فهمید. خیلی زود قهوه سیاه سنتی ترک برایمان آوردند.

در مقابلم مردی بود جوان، بلندقد، با چهره‌ای دلپذیر، مختصری چاق، بسیار از خودراضی، با شکم سیر، و کم اطلاع یا بی اطلاع از اوضاع همچون من بعنوان یک جهانگرد ساده. با او صحبت کردم و درباره نهضت کوچک خان بسیار سطحی بحث کردیم.

پس از ابراز عقایدیم راجع به امکان تغییر کلی نیروی کار و

تجاری ایران و ایجاد شرکتهائی با هدف استخراج ثروت‌های زمین بر اساسی مردمی، با کمک و شرکت کارگران و مردم طبقات پائین جامعه، دیدم لبخند می‌زند و در پاسخ به من می‌گوید: کسیکه بتواند وامی یک میلیاردی برای دولت فراهم کند، می‌تواند این فکر را هم بکند که دیگر تقاضاها، طرحها و پیشنهادات او بدون هیچ محدودیتی از قبل پذیرفته خواهد شد.

این همان چیزی است که در حقوق رم دواوت دس<sup>۳</sup> نامیده می‌شود.

فکر می‌کردم در عصری که فردگرایی<sup>۴</sup> در تمام اشکال آن، حتی انواع بسیار افراطی، کم کم توسط جامعه‌گرایی<sup>۵</sup> مورد حمله قرار می‌گیرد، باز یافتن یک معتقد قدیمی آن مکتب، همچون کسی که من در پیش رو داشتم، براستی جالب بود.

پس از خروج از خانه آقای الکساندرخان، به دیدن پیمانکار پست ایران آقای بهرام بایرام رفتم. او در کوچه‌ای، نه چندان دور از سفارت بریتانیای کبیر، زندگی می‌کرد.

مسئلاً این انگلستان است که علیرغم هر چیز بیشترین نفوذ را در ایران دارد. پیش از این روسیه در اینجا رقیب کم‌اهمیت او بود. و با وجود این تمام ایرانیان تحصیل کرده بیش از انگلیسی، فرانسه صحبت می‌کنند، و بندرت روسی.

آقای جرارد<sup>۶</sup>، سفیر کبیر ایالات متحده در برلین، در آخرین

3 — do ut des

4 — Individualisme

5 — Socialisme

6 — Gerard

کتاب خود، سخن آقای بیسمارک<sup>۷</sup> که «ملتها ممکن است نریا ماده باشند» را متذکر شده بود. مسلماً ایرانی به ملتی «مؤنث» تعلق دارد، ضعیف و «هلپ لس»<sup>۸</sup>. آقای بهرام بایرام فرانسه را با تلفظی زیبا صحبت می‌کرد، او که از بیماری دخترش شکسته شده بود و دوست داشت برای همه مطبوع باشد، برای هر چیز که از او می‌خواستند وعده می‌داد، می‌پذیرفت و راضی می‌شد، درحالی‌که «نه» گفتن بلد نبود. من به گراند هتل نقل مکان کردم و در آنجا بود که دکتر اسکات به ملاقات من آمد، از من مراقبت کرده، مرا معالجه نمود، سپس به خانه اش دعوتم کرد و با من دوست شد. وقتی انسان بیمار است، همه جا برایش بد است. با وجود این گراند هتل، با ایوانهای مشرف بر حیاط بزرگ آفتابگیرش، مسلماً اقامتی دلپذیرتر از تاریکی، کهنگی و نموری اقامتگاه هتل فرانس فراهم می‌آورد. اتاق من مقابل اتاق آقای بنام براوین<sup>۹</sup> (که پیش از این کنسول روس در خراسان بود) قرار داشت، که خود را بلشویک قلمداد کرده بود و توسط وزیر امور خارجه شوروی، آقای برانشتاین (تروتسکی)<sup>۱۰</sup>، به نمایندگی دولت شوروی

۷- اتوفون بیسمارک (۱۸۶۲ - ۱۸۱۵) شاهزاده اهل پروس. وی در زمان ویلهلم اول به صدراعظمی رسید و با سیاستهای زیرکانه اش توانست ایالتهای متفرق آلمان را متحد ساخته و از آلمان ضعیف یک امپراطوری نیرومند بسازد.

۸- Helples کلمه انگلیسی به معنی بی دفاع.

#### 9 — Bravine

۱۰- لوداوید وویچ برانشتاین (۱۹۴۰ - ۱۸۷۹) معروف به تروتسکی. انقلابی روس و از دولتمردان شوروی. در ۱۹۰۰ م. به سبیری تبعید شد و در ۱۹۰۲ فرار کرده و با نام تروتسکی، در لندن به لنین پیوست. در ۱۹۱۷ به پتروگراد بازگشت و بعنوان نماینده کمیته مرکزی بلشویکی انتخاب شد و نقش مؤثری در انقلاب اکتبر ایفا نمود. وی اولین وزیر خارجه دولت شوروی بود و مذاکرات صلح برست لیتووسک را هم او به انجام رساند. در طول جنگهای داخلی (۱۹۲۰ - ۱۹۱۸)، کمیسر ملی جنگ بود، او ارتش سرخ را تأسیس نمود و مسبب پیروزی دولت شوراهای بود. پس از مرگ لنین، از مقامش خلع شد. سپس به مخالفت با حکومت دیکتاتوری استالین پرداخت.

در تهران منصوب شده بود.

نماینده سابق روسیه، آقای اتر<sup>۱۱</sup> وضع بسیار متزلزلی داشت، مطمئناً دولت ایران و متفقین او را برسمیت نمی شناختند. او زندگی محقر و پستی داشت و به گفته شخص خودش جز نمایندگان آلمان و اتریش — مجارستان در تهران، با کسی تماس نداشت.

من با آقای براوین صحبت کردم و نظرش را درباره آینده روسیه و وضع فعلی پرسیدم. او با اظهار عقیده ای خارق العاده مرا وحشت زده کرد:

— او گفت: بله، آقای تروتسکی یک متفکر به معنی بسیار وسیع کلمه است.

من هم بدنبال او گفتم: من نمی توانم تائید کنم که تحول شورائگرائی حکومتی قطعی در روسیه باشد. این حکومتی گذراست. کشور از این چپ افراطی به حزبی که اساساً روسی است و متشکل از انقلابیون اجتماعی می باشد، گذر خواهد کرد، سپس سوسیال دمکراسی بوجود خواهد آمد، و دست آخر کشور به یک پادشاهی مشروطه باز خواهد گشت.

باید به صراحت اذعان دارم که این بی شرم، در مقام نماینده دولت شوروی، مرا بی اندازه متعجب ساخت.

آقای براوین از نظر قد بلند است، موهای بلندش، که به مانند الکساندر دوم است<sup>۱۲</sup>، به او رفتار و ظاهر یک هنر پیشه را می دهد.

پس از آن از شوروی خارج شد، و بعد از پناهندگی به چند کشور، دست آخر به مکزیک پناهنده شد. وی در سال ۱۹۴۰، پس از یک سوء قصد که از آن جراحات سختی برداشت، درگذشت.<sup>۵۰</sup>

11 — Etter

۱۲ — الکساندر دوم (۱۸۷۰ — ۱۸۰۳)، نویسنده چیره دست فرانسوی. نویسنده آثاری

چون: سه تفنگدار، کنت مونت کریستو، شوالیه قصر سرخ.



من با پسر فرماندار قزوین و چند ایرانی وارد کننده کالاهای انگلیسی که از کرمانشاه می آمدند، آشنا شدم. تبلیغات ترک، پول آلمان، آشوب کوچک خان و موفقیت‌های بدست آمده توسط امپراطوری مرکزی<sup>۱۳</sup> در روسیه بکمک بلشویکها، در ایران جوی خصمانه علیه انگلستان بوجود آورده بود.

تمام ایرانیانی که من با آنها صحبت کردم، بنظر می آمد که تحقیر نفوذ انگلستان در ایران را شعار خود قرار داده بودند. تمایلی که بویژه توسط آشوب مجلس ایران و عمل کوچک خان که خود را مجاز به دادن دستور بازداشت نمایندگان ملت انگلیس در رشت (کنسول و رئیس بانک) دانسته بود، تشدید می شد.

گشتی در شهر زدم. از مغازه‌ها، غذاخوری‌های محلی، داروخانه‌ها (متعلق به آلمانها یا ارامنه) و بازار بزرگ معروف دیدن کردم. بازار پر است از چیزهای رنگارنگ گوناگون و از نظر هنری، نمایشگاه اسپانیائی در کاخ هنرهای زیبای شهر پاریس را بیاد می آورد، در اینجا هماهنگی عجیبی برقرار است، از رنگ خاکستری کاسه‌های بزرگ پر از برنجی که در پیاده‌رو به عابران گرسنه عرضه می شود تا رنگ ارغوانی فرش فروشها و درخشندگی جواهرات جواهرفروشی که به سبک ترکها نشسته و با چشمان حریص، نگاه پولادین و دلی به سختی سنگهای قیمتی اش، ثروتی از هزار و یک شب به نمایش گذاشته: الماسها، یاقوتها، و مخصوصاً زمردها، زیرا این سنگ طلسم ملی مردم ایران است.

مونتسکیو<sup>۱۴</sup> در کتاب نامه‌های ایرانی اش از زمردها چیزی

۱۳- کنایه از دولت شوروی.

۱۴- منتسکیو (۱۷۵۵ - ۱۶۸۹) فیلسوف شهیر فرانسوی. آثار او عبارتند از: نامه‌های

ایرانی، روح القوانين، انحطاط رومیان.

نمی‌گوید، ولی ناپلئون اول ۱۵ می بایست به این کشور زمرد که بر سر راه هند، نقطه ضعف بریتانیای کبیر این دشمن فاتح بزرگ، قرار دارد بیش از اهرام می اندیشید.

بازار شلوغ است. جمعیت بی وقفه داخل و خارج می شود. مشتری تازه وارد اغلب به زنان یا کودکانی نیمه برهنه بر می خورد که بدنشان را حشرات موذی خورده اند و بر روی زمین می غلطند و به این ترتیب به پرثمرترین شکارهای روحی تن می دهند.

بعد از بازار، صرافیها قرار دارند که پولی را می گیرند که سفته بازی آن را دست به دست می گرداند.

دکتر اسکات و همسر دلفریش مرا به شام دعوت کردند و در منزلشان که مملو از عتیقه های کمیاب محلی بود، گفتگوهای سیاسی، اقتصادی و نژادشناسی بسیار جالبی کردیم. دکتر هفده سال بود که در تهران زندگی می کرد. او در محافل سیاسی و رسمی پایتخت رفت و آمد داشت و بخاطر موقعیتش بعنوان بازرس بهداشتی ادارات تلگراف هند و اروپا در ایران، اطلاعات ارزشمندی درباره حیات کشور، شرایط زندگی بومیان و مناسباتشان با اروپائیان که استثمارگرانی بدون اعتقاد می باشند، بدست آورده بود.

مجموع چیزی که من فهمیدم این است:

آقای مارلینگ دولتمردی بود که همیشه در حال آماده باش

۱۵- ناپلئون اول معروف به ناپلئون بناپارت (۱۸۲۱-۱۷۶۹) امپراتور فرانسه. وی در ۱۷۸۵ به ارتش فرانسه پیوست و افسر توپخانه شد و پس از مدتی بخاطر کسب پیروزی های مختلف و بدست آوردن ارتقاء درجات به عنوان نخستین سردار بزرگ ارتش نام گرفت. بعد از یک لشگرکشی بی فایده به مصر، در ۱۷۹۹ به فرانسه بازگشت و پس از چند سال خود را امپراتور خواند. پس از پیروزی در جنگهای بسیار، بالاخره شکست در جنگ واترلو به حکومت او پایان داد، و سپاهیان انگلیسی او را به عنوان اسیر جنگی به جزیره سنت هلن فرستادند و وی در همانجا به مرض سرطان درگذشت.<sup>۲۰</sup>

بسر می برد، او محتاط، بیمناک حتی از یک سایه، بدبین و کم قوه بود.

وابسته نظامی انگلیس تازه رسیده بود. ایران فاقد ارتش می باشد. وضع در خلیج فارس خطرناک است و خط جبهه در پیچ و خمهای بی پایان خود از بغداد آغاز شده و در شمال به مرزهای مشترک افغانستان و هندوستان می پیوندد. وابسته بازرگانی سفارت، آقای مک کلین مردی کوتاه بین بود که هوش اش از متوسط فراتر نمی رفت. در داخل کشور، تبلیغات ترکی و آلمانی بسیار فعالی مانع از تلاشهای بریتانیای کبیر می شد. بنظر می آمد آلمان در جبهه شرقی پیروز شده است: عملیات متفقین در داردانل ناکام شده بود و جبهه مقدونیه دست نخورده مانده بود.

از نظر اقتصادی وضع ناپایدار بود. هر چند این موضوع خلاف حقیقت جلوه می کرد، اما ایران، باز هم تهیدست شده بود. نداشتن صنعت، شمار زیاد بیکاران، روابط بیش از حد بجای ضوابط، مصادره حیوانات بارکش، قحطی علوفه، مرز بسته روسیه، راهزنان جاده های کاروان رو، این است خلاصه ای از دلایل فقر کشور. ایران محدود شده بود به منابع داخلی خود بعلاوه چیزهایی که از ذخایر پیش از جنگ برایش باقی مانده بود.

شاه ضعیف بود، و تقریباً مجبور بود خارج از پایتخت خود زندگی کند و جز تجارت مشغله ای نداشته باشد. دولت نیز، فاقد اعتماد به نفس، بدون منابع مالی و بعلاوه از آشوب مجلس که توطئه های ترک و آلمان محرک آن بود، وحشت زده بود.

برای آلمان، هیچ گاه وضع سیاسی و نظامی همچون اوایل سال ۱۹۱۸، برای انعقاد و پیمان صلحی شرافتمندانه، اینچنین مطلوب

نبوده است. استرداد آژاس<sup>۱۶</sup> در مقابل کورلاند<sup>۱۷</sup> شاید فرانسه خسته را راضی می‌کرد. آمریکا تازه وارد گود شده بود و شاید ایتالیا براحتی و به خرج اتریش راضی شود. همچنین می‌شد مذاکراتی با انگلستان در مورد مستعمرات و ناوگان آلمانها با دادن امتیازاتی در آسیای صغیر به خرج ترکیه، آغاز کرد. موارد دیگر نیز بنظر غیرقابل حل نمی‌رسید. طرف نظامی آلمان با رد مباحثه مرتکب اشتباهی جبران‌ناپذیر گشت و موقعیت از دسته رفته دیگر باز نگشت.

---

۱۶- استانی در شمال غربی فرانسه، که با آلمان هم مرز است. این استان و استان لورن در سال ۱۸۷۲ به موجب قرارداد صلحی میان فرانسه و آلمان، به آلمان واگذار شد، و پس از جنگ جهانی اول، در ژوئن ۱۹۱۹ طی معاهده «ورسای» این دو استان دوباره ضمیمه خاک فرانسه گشت.

۱۷- ناحیه‌ای در جمهوری لتونی، شوروی. در طول جنگ جهانی اول، این ناحیه توسط آلمانها اشغال شده بود. در ۱۹۲۰ کورلاند ضمیمه لتونی شد. ۵۰

## فصل نهم

وزارتخانه‌های ایرانی، کاملاً همانند وزارتخانه‌های اروپای پیر، سرچشمهٔ دیوان‌سالاری اند. اما ارباب رجوع به لطف روشی که در گذشته با گفتن «سبیلش را چرب کرده» خلاصه می‌شد و در آن دربان یا پیشخدمت دفتر وزیر ذی نفع است، با کمال سهولت هر چه می‌خواهند بدست می‌آورند.

ساعت یازده، به همراه منشی جوانی، یعنی شاهزاده فرهاد که علی‌رغم عنوانش شدیداً آزادیخواه، کمی جامعه‌گرا<sup>۱</sup> و آکنده از علاقه به نهضت برپاشده توسط کوچک خان است، از پلکان سنگی بی‌جاه و جلال وزارت کشاورزی، تجارت و فوائد عامه، واقع در میدان بزرگ تهران بزحمت بالا می‌رفتم.

وزیر، آقای میرزا حسین خان، مرا در دفتر خود — اتاق محقر کوچکی — پذیرفت.

این وزیر جوان که پسر وزیر مختار سابق ایران در لندن است و در انگلستان بزرگ شده و بسیار تربیت شده، دانشمند و خوش پوش است، می‌کوشید تا ایران آینده را آزاد و با حکومتی مردمی معرفی

نماید.

او عنوان «خانی» خود را انکار می‌کرد، با وجود این، در دستخطی از خود که به من داد، از آن استفاده کرد.



Autographe

◀ وزارت دواند عامه و تجارت ▶

باد ادشت

اداره ..... برج ..... ۱۳۳ نیل

Mirza Hussein Khan

Ministre de l'Agriculture  
du Commerce et des Travaux  
Publics.

اظهار عقیده او طولانی و زیاد بود. او می‌خواست به حرفهایش گوش دهند و از طرفی این عقاید تکراری بود. این تقریباً چیزی است که او به من گفت:

— من وزیر وزارتخانه‌ای هستم که هنوز در دوران کودکی خود بسر می‌برد. کشاورزی و تجارت تازه پا به عرصه می‌گذارند و

فوائد عامه تازه مطرح شده‌اند. نه کارخانه‌ای وجود دارد و نه کارگاهی، جز کارخانه قند که در زمینی نامناسب برای کشت چغندر ساخته شده و کارخانه کبریت‌سازی که کار نمی‌کند.

کارخانه قند بدست گروهی از زرتشتیان افتاده، اینها مردمی ثروتمندند که آتش را همچون خدایی می‌پرستند. اولین کاری که او می‌خواست انجام دهد خراب کردن ماشینها و بازگشت به روش بدوی است.

لازم است که من تمام نیرو و استدلال قانع‌کننده‌ام را برای بازگرداندن آنها در این طرح بکار بیندم. در تمام شاخه‌های تجارت‌مان، به این ضدیت، به این ترس ذاتی، فرهنگی و هرچه که متعلق به خود کشور نیست بر می‌خورم. راه و ارتباطات وجود ندارد. همه اینها باید ساخته شود.

ما به پول احتیاج داریم و باز هم به پول، و همچون ایوب<sup>۲</sup> بیچاره‌ایم. مالیاتها زیادند و ممکن نیست افزایش یابند.

من با شرکت روسی «زمسکی سایوز»، که شمار زیادی اتومبیل در ایران دارد، در حال مذاکره هستم. ما با کمال میل اتومبیل خواهیم خرید و یک خط حمل و نقل ایجاد خواهیم کرد، تا وقتی که راه آهن هایمان ساخته شود. من قصد دارم کارخانه‌ای به منظور تعمیرات اتومبیلها و کامیونها در تهران تأسیس کنم.

امتیازات بلندمدت، که در طول زمان توسط دولت ایران، در زمینه جنگلها، معادن و آب بخشیده شده، باید تجدید نظر و اصلاح شوند. ما نمی‌توانیم بپذیریم که صاحبان امتیاز بعنوان اربابان مطلق کشور در آیند. باید نظم و قاعده‌ای برای آن برقرار کرد.

۲- یکی از پیامبران که صبر او در مقابل رنجها و سختی‌ها مثل است.

وزیر گفت: من ثروتمندترین تجارمان را جمع کردم و بجای انباشتن پول در زیر زمین هایشان، طرحی به آنها ارائه دادم، ایجاد شرکتهای اعتباری، بهره برداری از زمین، کمکهای متقابل، تأسیس کارخانه ها و تولیدی ها. ولی نتیجه زیاد رضایتبخش نبود. سپس او برایم از بازسازی شبکه انهار برای آبیاری زمینهای کشاورزی صحبت کرد.

من به نوبه خود، همان عقاید را که به شخصیتهای رسمی مختلف گفته بودم، مبنی بر مردمی کردن سرمایه ایرانی و ایجاد نظامهای نوین بر پایه هایی که امکان شرکت فقیرترین مردم کشور در آن باشد را به او عرضه کردم. او این عقاید را کاملاً پذیرفت و برای تأکید بر اینکه بامن موافق است، بامن دست داد و سپس دیدار از کارخانه کبریت سازی ایران، این نمونه افسانه صنعتی ایران معاصر را به من پیشنهاد کرد.

من از او بگرمی تشکر کردم و با اینکه مدت زمامداری هر وزیر در این کشور معمائی تقریباً حل نشدنی است، از او برای انجام این دیدار در آینده مساعدت طلبیدم.

من صحبت از نهضت کوچک خان به میان آوردم و او پاسخ

داد:

— همین عمل بازداشت نمایندگان انگلیس از نظر بین المللی بسیار تأسف بار است، اما توجه کنید که از طرف دیگر، کوچک خان با این کار چه امتحان میهن پرستانه ای به ما می دهد.

وزیر که مرد باهوشی بود، در حالیکه احساس می کرد اوضاع چندان مطمئن نیست، خود را از پیش برای یک بازنشستگی محترمانه آماده می کرد.



بازدیدهایی که از دیگر وزارتخانه‌ها کردم همه بر عقیده اولیه ام صحه می‌گذاشتند. و آن اینکه ایران خود را به وضع ناشناخته پرمخاطره‌ای می‌افکند، بویژه اگر انگلستان موفق به حفظ خود در این کشور نمی‌شد.

نهضت بر پا شده توسط کوچک‌خان اهمیت منحصر بفردی کسب می‌کرد و می‌توانست به راحتی به انتقال سیاسی و جابجائی خاندان سلطنتی در ایران منجر شود. در این کشور که شمال‌اش انقلاب زده و جنوب‌اش در کنار میدانهای جنگ واقع شده و توسط خط جبهه احاطه گردیده، هیچ اقدام اقتصادی نمی‌توانست رونق یابد. تنها خطوط اساسی آن را می‌شد طرح ریزی کرد. همه چیز به نتیجه نبردی که بریتانیای کبیر و آلمان به آن تن داده بودند، بستگی داشت، و این نتیجه نمی‌توانست در ایران که نقشی کاملاً درجه دو در وقایع فعلی ایفا می‌کرد، حاصل آید.

چند بار گردش که در جنوب تهران کردم تغییری در عقایدم بوجود نیاورد و پس از سه هفته توقف راه دریای خزر را در پیش گرفتم.

دوست من، سروان روس، در مقابل وجهی قابل توجه، مرا با اتومبیل از تهران به قزوین برد و در آنجا طبق قول قبلی ام در خانه رئیس پست، آقای پطروسیان، اقامت کردم. او به امید یافتن موقعیتی در کارخانه‌های جدیدی که تصور می‌کرد من برای ایجاد آنها به ایران آمده‌ام مرا با احترامی دوچندان پذیرفت.

در قزوین با راننده نظامی یک کامیون روسی که از همدان می‌آمد و به انزلی باز می‌گشت، توافق کردم تا مرا هم با خود ببرد. مسافرت در شرایط خارق‌العاده‌ای انجام گرفت، بار کامیون چندصد

کیلو دینامیت به مقصد انزلی بود.

ما روی دینامیتها نشسته بودیم. دوسرباز مسلح بعنوان محافظ در کنار راننده بودند. چند منزل به رشت مانده، به ما اطلاع دادند که راهزنان ایرانی اتومبیلی را که جلوتر از ما بوده مورد حمله قرار داده و از سر تا ته آن را غارت کرده اند.

با هم مشورت کردیم. راننده یک بازدید کلی از موتور کرد، دو قراول تفنگ بدست، در دو طرف راننده روی شکم خوابیدند، مسافران (ما دو، سه نفر بودیم) تا آنجا که ممکن بود خود را کوچک کردند و به این ترتیب تصمیم گرفتیم سرعت جاده را طی کنیم. نیم ساعتی که در این وضع خوابیده بر روی دینامیتها بر ما گذشت، بسیار سخت بود. سر هر پیچ خیال می کردیم راهزنان را می بینیم که بسوی ما شلیک می کنند و ما را با تمام محموله قابل انفجارمان به هوا می فرستند.

توقف در کنار یک روستای ایرانی برای تامین آب، به من امکان داد تا در صحنه ای بسیار عجیب حضور یابم. یک ایرانی در کنار گودالی نشسته بود و یک هموطن، بعنوان دندانپزشک محل، با ریسمانی باریک منتهی به گره ای حلقه ای در داخل آرواره مریض، کلنجار می رفت.

نماینده دانشکده، درحالی که با زانوبه شانیه مریض فشار می آورد، ناگاه تلاشی بی نهایت بخرج داد و دندانی (شاید دندان مجاور دندان خراب) از آرواره او و فریادهائی از درد از حلقوم او بیرون کشید. عمل که انجام گرفت، دست دندانپزشک برای دریافت اجرتش باز شد.

بحشی کوتاه در گرفت و چون به سازش نیانجامید، بیمار و

جلاد دست به گریبان هم شدند.

در همین موقع، اتومبیل ما حرکت کرد و پایان این مرافعه پزشکی در افق ناپدید گشت.

در انزلی، به کشتی آرخانگل که به باکومی رفت، سوار شدم. در طول سفر، توفانی موجب وارد آمدن خساراتی شدید به کشتی که می بایست ساعت دو در باکولنگر بیاندازد، شد. یک کشتی بخار ما را دید، هر چند از بخت بد تا مقصد ما را یدک کشید.

طرفهای شب به باکورسیدیم. گمرک از ساعت هفت شب بسته بود و در خشکی قضایائی روی می داد که زیاد اطمینان بخش نبود و از طرفی ما هیچ اطلاعی از آن نداشتیم.

صبح فردا توانستیم به ساحل نزدیک شویم. گمرک زیاد سختگیری نکرد. در باکو، به ما گفتند که منازعات میان ارمنیان و تاتارها (مسلمانان) به مرحله ای حاد رسیده است. بلشویکها طرف ارمنیان را گرفته بودند.

پسریکی از سران بزرگ تاتارها مرده بود و رفقای او در هنگ داغستان، برای دفن او از دربند به باکو آمده بودند. آنها پنجاه نفر بودند، همگی مسلح.

به محض رسیدن آنها، بلشویکها تصمیم به خلع سلاحشان گرفتند، کوه نشینان دست به مقاومتی مذبحوحانه زدند، اما می بایست در مقابل شمار زیاد آنها تسلیم شوند.

روز بعد، بزرگان مسلمان شهر شورا کردند و تصمیم گرفتند بلشویکهارا وادار کنند تا سلاحهای جوانان مسلمان هنگ داغستان را که برای دفن رفیقشان آمده بودند، فوراً پس دهند. و در صورت عدم قبول، آنها با بلشویکها خواهند جنگید.

در باکو، کینه دیرین بین ارمنه و مسلمانان بالا گرفته بود و کوچکترین جرقه ای ممکن بود آتش ببار آورد. من در خانه ای اقامت گزیدم که، در این موقعیت بد، در مرز محله ارمنیان و تاتارها قرار داشت.

ساعت پنج بعد از ظهر روز ورودم، صدای اولین گلوله ها در زیر پنجره های اتاق من برخاست. چند زن در آپارتمانهای طبقات بالایی سکنی داشتند. خانه به یک ارمنی تعلق داشت و محله مسلمانان که از آنجا تیراندازی می شد، بر این ساختمان مسلط بود. دوناو کارس<sup>۳</sup> و آرداگان<sup>۴</sup> که از لنگرگاه عبور می کردند، از بلشویکها حمایت کردند و بخش تاتارنشین شهر را بمباران کردند.

مشعلی به داخل فضای پلکان خانه ما که ساکنانش در زیرزمین پناه گرفته بودند، افتاد. این خانه به مرکز جنگ و نقطه صف آرائی طرفین مناصحه مبدل گشت. در زیر زمین زنها و بچه های گرسنه دیوانه وار فریاد می کشیدند. مایحتاج وجود نداشت، نه نانی یافت میشد و نه شیری.

ارمنی ها چند مسلسل روی پشت بام کار گذاشتند، تاتارها دوباره حمله کردند و ارمنی ها را از جای خود بیرون راندند، چهار طرف ساختمان نفت ریختند و آن را به آتش کشیدند.

تمام بارهای من در طبقه بالا ماند. ما ساختمان را ترک کرده و به خیابان آمدم، در حالیکه سنگفرش خیابان از غباری که توپهای شلیک شده از محله مسلمانان بلند کرده بود، پوشیده شده بود. هنگام ترک خانه، در زیرزمینی که کلفتی در آن بود رابسته بودند و اونتوانست

---

3 — Kars

4 — Ardagan

فرار کند. خانه سوخت، زن زنده ماند، ولی دیوانه شد.  
پس از عبور از زیر آتش، خیابان به خیابان و در حال دو، در  
حالی که از نفس افتاده بودم به اسکله رسیدم. آرخانگل را باز یافتم، که  
مرا در آن پذیرفتند و به من دلگرمی دادند.

سپس شروع به جستجوی اولین کشتی که می بایست با کورا  
ترک کند، کردم. این زیارت پنج روز طول کشید و پنج بار کشتی  
عوض کردم. بالاخره یکی از آنها، بنام شرق (واستوک)، مرا به  
مقصد هسترخان<sup>۵</sup> سوار کرد، زیرا پترووسک در اشغال تاتارهای  
داغستان بود و خط آهنی که بسوی آبهای معدنی می رفت نیز توسط  
چچن ها تخریب شده بود و به این ترتیب نمی توانستم از این دوراه  
استفاده کنم.

از طریق ولگا برگشتم و از تساریترین<sup>۶</sup> تا تیشورتزکایا<sup>۷</sup> با  
راه آهن رفتم. از آنجا، بدلیل فقدان سوخت و قطار بسختی خود را به  
کیسلوودسک رساندم.

برداشت من از سفرم، این بود که آلمان بیشترین تلاش خود  
را برای گسستن روابط متحدانه روسها با متفقین و انداختن روسیه در  
آغوش خود، بکار می گیرد.

هدفی آنچنان مهم که آلمان، حتی پس از امضاء معاهده  
صلح، در پی دستیابی به آن می باشد، همین است.

---

5 — Astrakhan

6 — Tsaritzine

7 — Tichoretzkaia

کاوانت کونسولس<sup>۸</sup> در سیاست، نفع کشور بر دیگر ملاحظات  
تفوق دارد.

---

۸- این جمله لاتین است، و جمله کامل آن به این ترتیب است که: «باید نمایندگان  
هشیار باشند، تا هیچ خسارتی به جمهوری وارد نیاید». این جمله زمانی بکار می‌رفته که سنای روم  
در اوضاع بحرانی، به نمایندگان سیاسی اختیارات کامل می‌داده است.<sup>۹۰</sup>

فهرست اعلام

۲	
۳۲	آرخانگل (شهر)
۱۰۰، ۱۰۲	آرخانگل (ناو)
۱۰۱	آرداگان (ناو)
۱۱	آزوف (شهر)
۵۳، ۹۳	آسیای صغیر
۱۹	آشور
۲۰	آغاز تمدن بشر (کتاب)
۵۹	آقابابا (شهر)
۲۳	آگریپا (منفیوس)
	آزراس (ناحیه ای)
۹۳	در فرانسه)
۷، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۰،	آلمان
۴۶، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۵، ۷۶، ۷۸،	



۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲،	
۹۳، ۹۸، ۱۰۲	
۸۰، ۷۹، ۵۲، ۴۶، ۲۷، ۱۷، ۱۵،	آلمانها
۹۳، ۹۰	
۹۳، ۲۰، ۱۶	آمریکا
۱۲	آنگلوساکسونها
الف	
۸۵	ابله (اثر ادبی)
	اتحاد جماهیر سوسیالیستی
۴۶	شوروی
۶۲، ۴۶، ۲۲	اتحاد شوروی
۸۹	اتر
۹۳، ۲۰	اتریش
۸۹، ۷۶	اتریش — مجارستان
۲۰	اتللو (نمایشنامه)
۱۲	اتلو
۱۳	احسان... خان
۱۰۱، ۹۰، ۴۰، ۳۹	ارامنه
۸۸، ۳۹، ۱۳	ارتش سرخ
۴۶	ارتش قفقاز
۴۰	اردبیل
۲۲	ارمنستان
۱۰۱، ۱۰۰	ارمنیان

۱۰۱	ارمنی ها
۷، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۷، ۳۹،	اروپا
۶۳، ۸۶، ۹۱، ۹۴	
۹۱	اروپائیان
۸۲	اروپای مرکزی
۱۳	ازبکستان
۶۵	اسپارتا کوس
۶۵	اسپارتا کیستها
۸۸	استالین
۷۷	استانبول
۴۰، ۴۱	استرآباد
۸۶، ۸۸، ۹۱	اسکات (دکتر)
۶۰	اسکاندیناوی
۳۸	اسکورا (کلنل)
۲۲، ۵۲	اسلام
۸۲	اسوردلووسک
۷۱	اصفهان
	اصول اساسی
۱۵	روانشناسی (کتاب)
	اصول اساسی
۱۵	فن تربیت (کتاب)
۱۴، ۷۸، ۷۹، ۹۲	افغانستان
۱۹	افغانها

۸۱	الکساندر فئودور ونا
	الکساندر خان
۸۷، ۸۶، ۸۵، ۴۳	(تومانیانس)
۸۱	الکساندر دوم
۸۱	الکساندر سوم
۶۴	امالفی
۹۰	امپراطوری مرکزی
۱۳	امیر فیصل
۶۰	انجیل
۹۰	انحطاط رومیان (کتاب)
۱۳، ۳۳، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۷،	انزلی
۴۸، ۵۳، ۵۸، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۹،	
۷۱، ۷۹، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰	
۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۰،	انگلیس
۲۱، ۴۹، ۵۳، ۷۶، ۸۱، ۸۲، ۸۵،	
۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۷	
۷، ۸، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۳۹،	انگلستان
۵۳، ۶۱، ۷۷، ۷۹، ۸۳، ۸۷، ۹۰،	
۹۳، ۹۴، ۹۸	
۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۵۲، ۵۳،	انگلیسیها
۶۱، ۷۲، ۷۸	
۱۸	اوتوهاراسووتیز
۶۰	اودن

۴۴	اورال
	اولیانف (ولادیمیر ایلیچ)
۴۶	(لنین)
۲۱	ایالات متحده
۲۰، ۶۰، ۹۳	ایتالیا
۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵،	ایران
۱۶، ۲۰، ۲۱، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲،	
۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳،	
۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۷۱،	
۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۴،	
۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۶،	
۹۷، ۹۸	
۱۵	ایران شهر (حسین کاظم زاده)
	ایران و مسأله
۲۲	ایران (کتاب)
۱۱، ۱۶، ۵۲، ۸۷، ۹۰	ایرانیان
۶۰، ۶۹	ایرانیها
	ایفی موویچ نووی
۸۱	(گرگور) (راسپوتین)
۶۰	ایلغازر
۹۶	ایوب

ب	
۷۱	بائیورت
۱۹	بابل
۳۳	بابلسر
۳۷	بابونه
۷۹، ۳۹	بوتوم
۲۰	بارزکی (لوثی)
۱۵	باشگاه ایرانی - آلمانی
۱۰، ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۱	باکو
۴۵، ۴۶، ۶۰، ۷۱، ۷۵، ۷۹	
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲	
۶۲، ۵۹	بالا بالا
۱۴	بالخاش (دریاچه)
۱۷	بالکان
۵۳، ۵۱	بانک انگلیس
۴۳	بانک شاهنشاهی
۷۵	بانک شاهنشاهی ایران
۱۴	بانک شاهی
۱۴	بانک شرقی انگلیس
۵۰، ۸۷، ۸۸	بایرام (بهرام)
۸۵	برادران کارامازوف
	برانشتاین (لودا ویدویچ)
۸۸	(تروتسکی)

۸۹، ۸۸	براوین
۸۸، ۸۰، ۶۵	برست - لیتووسک
۴۲	برلتیز
۸۰، ۶۵، ۴۶، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴	برلین
۸۷، ۸۱	
۷۸، ۷۷، ۱۷، ۱۳	بریتانیا
۹۸، ۹۲، ۹۰، ۸۷، ۷۲، ۵۵	بریتانیای کبیر
۷۶، ۵۲	بریگاد قزاق
۶۲	بسارابی
۳۹	بسفر
۹۲، ۷۸	بغداد
۶۸، ۵۸	بک کندی
۶۵	بلاکون
۷۸	بلژیک
۷۰	بلژیکی
۸۰، ۴۵، ۲۷	بلشویسم
۸۸، ۴۹، ۴۶، ۴۵، ۳۱، ۲۷، ۱۰	بلشویک
۹۰، ۸۳، ۶۵، ۴۶، ۴۵، ۳۸، ۲۲	بلشویکها
۱۰۱، ۱۰۰	
۲۰	بلغارستان
۶۹، ۵۸	بواناک
۷۸	بوشانان
۱۱	بولاوین

۶۲، ۶۱، ۵۹	بهمن آباد
۷۱	بیجار
۷۱	بیجار خاله
۸۸، ۱۷	بیسمارک (اتفون)
پ	
۶۶، ۵۹	پاچنار
۱۹	پارس
۹۰، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴	پاریس
۸۲، ۸۱	پاولوویچ (دیمیتری)
۸۸، ۸۲، ۷۸، ۲۱	پتروگراد
۱۰۲، ۳۶، ۳۵، ۳۳، ۳۲، ۲۶، ۲۵	پترووسک
۸	پروسترویکا
۹۸، ۷۰	پطروسیان (الکساندر)
۸۱	پل (شاهزاده)
۱۶	پهلوی (محمدرضا)
۲۱	پیاتیگورسک
۴۰	پیره بازار
ت	
۳۸، ۳۶	تاتار
۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۴۰، ۳۹، ۲۳	تاتارها
۳۶	تاتارستان
۱۴	تاجیکستان
	تاریخ ملل و تمدن

۲۰	اسلام و عرب (کتاب)
۴۰	تالش
۲۲	تایمز (روزنامه)
۱۵	تئوسوفی (مکتب)
	تذکره الاولیاء عطار
۱۵	(کتاب)
۶۵	ترانسیلوانی
	ترجمه احوال مسعود
۱۵	سعد (رساله)
۳۴، ۳۲، ۳۰، ۲۸، ۱۰	تیرک
۹۲، ۹۰، ۸۶، ۷۹، ۷۶، ۲۳	تُرک
۱۹، ۱۴، ۱۳	ترکستان
۱۳	ترکمنستان
۹۰، ۵۲، ۳۹، ۱۹، ۱۲، ۱۱	ترکها
۹۳، ۷۱، ۵۳، ۵۲، ۳۹	ترکیه
۸۹، ۸۸	تروتسکی (برانشتاین)
۱۲	تزار الکساندر دوم
۴۵	تزاری
۸۲	تسارسکوئی سلو
۱۰۲	تسارتیزین
۷۹	تفلیس
	تقی زاده وحیدالملک
۱۶	(سید حسن)



۴۰	تنکابن
۴۰	تنکابنی (سپهسالار)
۶۰	توسکانی
۴۱	تولا (کشتی)
۴۸	تولارود
۸۵، ۴۳	تومانیانس (الکساندرخان)
۱۳، ۱۴، ۱۶، ۴۳، ۵۰، ۵۲، ۵۵،	تهران
۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۷، ۷۰، ۷۱،	
۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۹،	
۹۱، ۹۴، ۹۶، ۹۸	
۱۰۲	تیشورتزکایا
ج	
۸۷	جامعه گرائی
۸۷	جرارد
۲۱	جرج (لوید)
۵۹، ۶۱	جم آباد
	جنایت و مکافات
۸۵	(اثر ادبی)
	جنگ اول جهانی
۸، ۱۷، ۲۰، ۹۳	(جنگ جهانی اول)
۱۴، ۱۶	جنگ بین الملل اول
۱۵	جنگ جهانگیر اول
۱۵	جنگ جهانگیر دوم

۱۵	جیزموریال (مؤسسه)
<b>ج</b>	
۱۰۲، ۳۴، ۳۳، ۲۲، ۱۲	چچن‌ها
۱۱	چرکاسک
۳۲، ۲۹	چرولنایا
۶۵	چک‌ها
	چهارمقاله نظامی
۱۵	عروضی (کتاب)
۱۴	چین
<b>ح</b>	
۷۱	حاجی محمد
۱۶	حزب دمکرات
۶۵	حزب سوسیال دمکرات
۱۳	حزب عدالت
۷۷	حزب لیبرال
۳۲، ۲۸	حسن جوروت
۱۷، ۱۴	حسینقلی خان نواب
۷۳، ۵۹	حشمت آباد
۵۹	حصارک
۱۲	حمزه بیگ
<b>خ</b>	
۴۸	خان مشیر دیوان
۸۸	خراسان

۳۸، ۳۳، ۲۵، ۲۳، ۱۹، ۱۴، ۱۰	خزر
۵۸، ۵۳، ۵۰، ۴۹، ۴۴، ۴۱، ۳۹	
۹۸، ۷۹	
۹۲، ۱۹	خلیج فارس
۴۰	خوشتاریا (آکاکی لفوودیچ)
۴۰	خوشتاریا (تجارتخانه)
۵	
۳۹	داردائل (تنگه)
۸۵	داستایوسکی (فتودون)
۱۰۲، ۱۰۰، ۱۲، ۱۱	داغستان
۱۱	دالگورکی (واسیلی)
۶۵	درسد
۷۹، ۶۲، ۳۹	دریای سیاه
۱۵	دگرسهایم
۷۴	دماوند
۲۵، ۱۱	دُن
۸۷	دواوت دس
۲۰	دول محور
۸۹	دوما (الکساندر)
۱۵	دیوان حافظ (کتاب)
ر	
۱۲	رابین هود
۸۱	راسپوتین

۱۵	راه‌نو(کتاب)
۱۴	رژی
۱۲، ۱۳، ۴۰، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۳	رشت
۵۵، ۵۶، ۵۸، ۷۱، ۹۰، ۹۹	
۶۵	رنان
۹۰	روح القوانین (کتاب)
۵۹، ۶۲	رودبار
۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۷	روس
۳۱، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۶۰، ۶۴، ۷۶	
۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۸	
۱۲، ۱۴، ۲۲، ۴۱، ۴۶، ۵۴، ۷۸	روسها
۷۹	
۷، ۸، ۹، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴	روسیه
۲۷، ۳۲، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۴۷	
۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۵	
۶۶، ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱	
۸۷، ۸۹، ۹۰	
۲۲	روسیه جنوبی
۶۵	روسیه سفید
۲۳، ۱۰۳	روم
۶۵	رومانی
۲۱	رومیان
۸۵	رویترا(خبرگزاری)
۱۵	رهبرنژاد نو(کتاب)

ز	
۱۰	زرتشت
۶۷	زمستوا (اتحادیه)
۹۶، ۶۷	زمسکی سایوز
۵۸	زنجان
ژ	
۲۰	ژاپن
۲۱، ۲۰	ژول سزار
س	
۷۱	ساتولوف (نیکلای)
۷۷	ستلمنت
۱۳	سرمه‌بی
۵۸	سفید کتالش
۲۱، ۱۲	سن پترزبورگ
۹۱	سنت هلن (جزیره)
۵۸، ۵۷	سنگیار
۴۹، ۳۱	سوئد
۴۶، ۱۵، ۱۴	سوئیس
۷۷	سوئد چیر
۷۹	سوخوم
۱۳	سوریه
	سوسیال دمکرات کارگران
۲۷	روسیه (حزب)

۸۹	سومیال دمکراسی
۴۵	سوویت
۸۹	سه تفنگدار
۸۸، ۲۶	سیبری
۶۰	سی ین
ش	
۲۲، ۱۱	شامیل
۵۹	شاه آباد
۴۳	شعبانی ابراهیم جان
۳۱، ۲۰	شکسپیر (ویلیام)
۶۵	شلویگ
۸۹	شوالیه قصر سرخ (کتاب)
۲۱، ۲۰	شوبرسکی (اراست)
۸۲	شورای اورال
۸، ۱۳، ۱۴، ۴۰، ۶۵، ۸۸، ۸۹	شوروی
۹۳	
۱۵	شیخ علی نوری
۱۵	شیخ فضل... نوری
ص	
۷۵	صلیب سرخ انگلیسی
ط	
۱۳	طائف

ع	
۸۱، ۷۸، ۲۰	عثمانی
۱۳	عراق
۱۳	عربستان
۱۹	عربها
۶۹، ۵۸	علی بابا
ف	
۸۸، ۸۶، ۷۶، ۷۰	فرانس (هتل)
۹۰، ۶۵، ۲۰	فرانسوی
۱۷، ۱۳	فرانسویان
۶۵، ۵۷، ۲۰، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۴	فرانسه
۹۳، ۹۱، ۸۷، ۸۶، ۸۱، ۷۸	
۸۷	فردگرائی
۹۴	فرهاد (شاهزاده)
۱۶	فون ریشتوفن
۱۶	فون هنتینگ
۱۳	فیصل دوم
ق	
۴۳	قاجاریه
۳۲	قاضی جوهرت
۷۱	قروه
۷۵، ۳۱، ۲۹، ۲۸، ۲۶	قزاق
۳۴، ۲۸، ۲۷، ۲۲	قزاقها

۷۱ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۶۷ ، ۵۸ ، ۵۳ ، ۱۰	قزوین
۹۸ ، ۹۰ ، ۸۴ ، ۷۵ ، ۷۳ ، ۷۲	
۷۰	قزوین (هتل)
۷۳ ، ۵۹	قشلاق
۱۳ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۳۱ ، ۳۹ ، ۴۴	قفقاز
۷۹ ، ۷۸	
	قفقاز و مرکور
۴۴ ، ۳۷ ، ۳۳	(مؤسسه کشتیرانی)
۵۸	قم
۱۷	قیصر
ک	
۱۰۱	کارس (ناو)
۲۶	کاسینوف (ژرژ)
	کاظم زاده (حسین)
۱۵	(ایران شهر)
۷	کالج فرانسه
۱۰۲	کاوانت کونسولس
۱۶	کاوه (روزنامه)
۷۷	کتاب سفید
	کتابشناسی انتشارات جدید
	آلمانی در زمینه
۱۸	شرق شناسی (کتاب)
۶۱	کتالش



۴۰	کجور
۲۱	کرزن (جرج ناثنیل)
۹۰	کرمانشاه
۸۱	کریمه
	کشاورزی، تجارت و
۹۴	فوائد عامه (وزارت)
۴۰	کلارستاق
۱۵	کمبریج
۶۶، ۴۰	کمونیسم
	کمیته نظارت و سرپرستی
۱۶	دانشجویان ایرانی
۸۹	کنت مونت کریستو
۷۹	کندر (رودخانه)
۴۱	کنیازو
۳۸	کویان
۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۱۳، ۱۲، ۸	کوچک خان
۸۴، ۸۱، ۷۸، ۷۵، ۷۲، ۶۸، ۶۱	
۹۸، ۹۷، ۹۰، ۸۶	
۹۳	کورلاند
۷۳، ۵۹	کوند
۵۹	کوندج
۵۹، ۵۸	کوندوم
۵۸	کوهین

۱۰۲، ۴۹، ۲۵	کیسلوودسک
گی	
۸۸، ۸۶	گراند هتل
۷۹، ۲۸، ۲۲	گروزی
۷۷	گری (سرادوارد)
۸	گلاس نوست
۲۸	گودرمس
۷۷	گوشن (سرادوارد)
۵۸، ۴۱، ۴۰	گیلان
۴۰	گینز بورگ (سیمون)
ل	
۱۰۳	لاتین
۴۶، ۴۵	لاسکنین
۳۱	لافوتن
۱۸	لایزیک
۱۵	لباب الالباب (کتاب)
۹۳	لتوفی (جمهوری)
۲۱	لردمارکز (کرزن)
۲۱	لرد کیچنر
۹۴، ۸۸، ۱۵، ۱۴	لندن
۸۸، ۶۵، ۲۷	لنین
۲۱	لنین گراد
۴۱	لواف

۳۱، ۲۰	لوبون (گوستاو)
۳۹، ۱۰	لوتی (پیر)
۹۳	لورن
۲۱	لوزان
۱۸، ۷	لوشاتولیه
۵۹	لوشان (گردنه)
۱۱	لوگراند (پیر)
	لومونوسف (میخائیل)
۳۱	واسیلیویچ
۶۵	لهستان
۴۱	لیانوزوف (استپان مارتین)
۵۳، ۴۸، ۴۱	لیانوزوف (شیلات)
۴۷، ۴۱	لیانوزوف (گنورکی)
۴۸، ۴۱	لیانوزوفها
م	
۱۷، ۱۳، ۱۲، ۹، ۸، ۷	مارچنکو
۲۱	مارک آنتوان
۴۶	مارکس (کارل)
۲۷	مارکسیسم انقلابی
۹۱، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۷، ۵۵	مارلینگ
۵۸، ۴۰	مازندران
۸۹، ۵۳، ۲۷، ۲۰، ۱۷	متفقین
۱۶	مجلس سنا

۱۴	مجلس شورای ملی
۴۰	مجال ثلاث
۶۰	محمد (ص)
	محمد بن عبدالوهاب بن
۱۵	عبدالعلی (قزوینی)
۱۶، ۱۴	محمد علیشاه
۱۶	مخبر السلطنه هدایت
۳۹	مدیترانه
۱۲	مدینه
۱۳	مراکش
۳۹	مرمره (دریا)
۲۲، ۲۱	مسکو
۲۳	مسیح (ع)
۸۹، ۷۱، ۵۲، ۱۲	مشروطه
۳۳	مشهد سر
۹۱	مصر
۱۴	مظفرالدین شاه
۹۲	مقدونیه
۲۰	مکبث (نمایشنامه)
۸۹	مکزیک
۷۸	مک دونالد
۹۲، ۸۱	مک کلین
۵۳	مکه

۵۹	ملاعلی
۶۲، ۶۱، ۵۹، ۵۸	منجیل
۲۷	منشویکها
۳۲، ۳۰، ۲۹، ۲۶	موزدوک
۹۰	مونتسکیو
۶۵	مونیخ
۱۵	میرزا احمدخان
	میرزا حسن خان
۱۴	مستوفی الممالک
۹۴	میرزا حسین خان
۱۵	میرزا محمدخان (قزوینی)
ن	
۶۴	ناپل
۹۱	ناپلئون اول (بناپارت)
۹۰	نامه های ایرانی (کتاب)
۱۶	نایب عباس نوری
۱۶	نایب مهدی خان
۶۹، ۵۸	نظام آباد
۱۶	نظر آقا
۱۱	نقشبندیه
۴۰	نکراسوف
۷۱	نوبل (برادران)
۷۱	نوبل (تجارتخانه)

۶۰، ۱۲	نورمان
۶۱، ۵۹	نوگلابر (گردنه)
۸۱	نیکلای اول
۸۲	نیکلای دوم
۸۱	نیهلیستها
و	
۹۱	واترلو (جنگ)
۱۰۲، ۳۷	واستوک
۶۰	وایکینگها
۹۳	ورسای (معاهده)
۶۸	وزیرف
۳۳، ۲۵	ولادی قفقاز
۱۰۲، ۴۴، ۳۶	ولگا (رود)
۴۷، ۴۱، ۴۰	ووسکرسنسکی (پیر)
۷۱	ویشنوسکی
۷۷، ۷۰	ویکتوریا (نوعی کالسکه)
۸۸	ویلهم اول
۱۷	ویلهم دوم
ه	
۹۰	هزار و یک شب
۱۰۲، ۲۲	هشترخان
۸۸	هلب لس
۱۷	هلند

۱۵	هماهنگی جهان (مجله)
۹۸، ۷۵، ۷۲، ۷۱، ۵۸	همدان
۹۱، ۸۶، ۱۴	هند
۹۲، ۷۸، ۴۴، ۲۱	هندوستان
۶۵	هولشتاین
۵	
۳۷	یاکو بوویچ (الکساندر)
۸۲	یکاترینبورگ
۷۳، ۵۹	ینگلی امام
۶۷، ۵۹	یوزبان چای
۴۸، ۴۲	یوسف آقا
۸۱	یوسوف (شاهزاده)
۷۱	یهودی

## منابع و مآخذ پاورقی ها

- 10 — Grand Larousse, encyclopedique,  
librairie Larousse, Paris.
- ۲۰ — محمد معین، فرهنگ فارسی، انتشارات امیر کبیر، چاپ  
سوم ۱۳۵۸.
- ۳۰ — Encyclopedia of Islam, Luzac & Co;  
London 1956; E. J. Brill, Leiden Holland 1960.
- ۴۰ — حسین مکی، مقدمات تغییر سلطنت (تاریخ بیست ساله  
ایران)، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
- 50 — Larousse Trois volumes en couleurs,  
librairie Larousse, Paris.
- 60 — Petit Larousse en couleurs, librairie Larousse,  
Paris.
- ۷۰ — داریوش آشوری، فرهنگ سیاسی، انتشارات مروارید،  
۱۳۵۸.
- ۸۰ — خسرو معتضد، امین الضرب و تاریخ تجارت و  
سرمایه گذاری صنعتی در ایران، انتشارات جانزاده، ۱۳۶۶.
- ۹۰ — مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۷.



M. MARTCHENKO

# UN VOYAGE EN PERSE

PENDANT

# LA REVOLUTION RUSSE

AVEC UNE PRÉFACE DE M. A. LE CHATELIER

Professeur au Collège de France

NANCY - PARIS - STRASBOURG

1920

قیمت : ۷۰ تومان